بسم الله الرحمن الرحیم

الدر الفرید

در عزاء سبط شهید

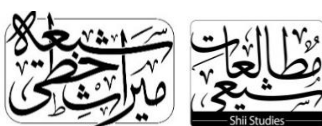
سید محمدعلی شهرستانی

(۱۲۸۰- ۱۳۴۴ق)

تحقیق و تصحیح:

اکبر جدی   رضا مختاری خویی

سرشناسه :
عنوان :
شناسه افزوده :
مشخصات نشر :
شابک :
فهرست نویسی :
موضوع :
موضوع :
رده بندی کنگره :
رده بندی دیویی :
شماره مدرک :
فروست :



الدر الفريد في عزاء السبط الشهيد

سید محمدعلی شهرستانی(۱۲۸۰-۱۳۴۴ق)

تحقیق و تصحیح: اکبر جدی | رضا مختاری خویی

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۹ | تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: فاران | طراح جلد: مهدی دلجو

آدرس: قم، ۵۵متری عمار یاسر، بین ۳۲ و ۳۴، پ۶ تلفن: ۰۹۱۹۳۹۰۸۹۵۰

مقدمه

سید میرزا محمد علی بن محمد حسین بن محمد علی بن محمد حسین حسینی مرعشی شهرستانی، فرزند علامه بزرگوار سید محمدحسین شهرستانی است. ایشان از مراجع اواخر عصر قاجار در عراق بودند. سید محمدعلی شهرستانی متولد ۳ رجب ۱۲۸۰ق در کربلا و متوفای ۱۱ رجب ۱۳۴۴ در همان شهر است.

شرح أحوال خود نوشت او به تاریخ ۷ جمادی الثانیه ۱۳۳۶ در کتاب الشجرة في آثار العلماء المنتخبة[1] اینگونه مسطور است:[2]

---

۱. تألیف شیخ محمد قاری تعزیه، مشهور به کوفی ابن حاج عبّود عبایچی حائری ۱۲۶۷-۱۳٤۰. وی این اثر را در سال ۱۳۳۸ تدوین نموده است. شیخ آقابزرگ تهرانی دست نوشت آن را به خط مؤلف آن رؤیت کرده است (ر.ک: الذریعة، ج۱۳، ص۳۵ و ۱۰، ص۱٤۵)؛ شیخ آقابزرگ در موضع أول از آن با عنوان «المنتجبة» و در مورد بعدی به عنوان «المنتخبة» یاد کرده است.

۲. لازم به ذکر است اساس نوشتار بخش حاضر در معرفی آثار و احوال سید محمدعلی شهرستانی، ـ با اعمال برخی تغییرات و اضافات در آن ـ استفاده از مطالب استاد بزرگوار، آقای علی فاضلی در کتاب «تحفه اهل ولا»، ص٦٨۳ الی ٦۹۲ است.

ولدت ليلة الإثنين ٣ رجب في كربلاء سنة ١٢٨٠ فلمّا بلغت أربع سنين قرأت القرآن فختمته في أقلّ من ستّة أشهر، ثمّ شرعت في قراءة الكتب الفارسية والعربية الأربع حتى فرغت منها وأنا دون اثنتي عشرة سنة، ثم شرعت في قراءة الكتب الأصولية والفقهية كالمعالم والقوانين والروضة والرياض وكنت في خلال ذلك أقرأ على والدي في علوم الحكمة والكلام والهيئة والحساب. ولمّا بلغت ثماني عشرة سنة سافرت إلى النجف الأشرف فقرأت على الفاضل ملّا محمد الإيرواني والميرزا حبيب الله الرشتي. وفي سنة ١٣٠٠ هاجرت إلى سامرّاء فحضرت درس الميرزا محمد حسن الشيرازي، ثم رجعت بأمر الوالد إلى كربلاء وصنّفتُ في مدة تحصيلي عدة مصنّفات.[1]

---

١. ترجمه عبارات فوق چنين است: در شب دوشنبه سوم رجب سال ١٢٨٠ در كربلاء متولد شدم و وقتى كه به چهار سالگى رسيدم شروع به قرائت قرآن كردم و در كمتر از شش ماه آن را ختم نمودم؛ سپس شروع به قرائت كتب فارسيه و عربيه چهارگانه كردم تا آنكه از آنها نيز فارغ شدم در حالى كه كمتر از ١٢ سال داشتم. سپس به قرائت كتب أصوليه و فقهيه مثل معالم و قوانين و الروضه [البهيه] و رياض [المسائل] پرداختم و در خلال آن در علوم حكمت و كلام و هيئت وحساب نزد والدم تعليم مى‌ديدم. و وقتى به هجده سالگى رسيدم به نجف أشرف سفر كردم و نزد فاضل گرانقدر ملا محمد إيراوانى و ميرزا حبيب الله رشتى تعليم ديدم و در سال ١٣٠٠ به سامراء هجرت كردم و در درس ميرزا محمدحسن شيرازى حاضر شدم و سپس به أمر والد به كربلاء برگشتم و در مدة تحصيل خويش مصنفاتى چند تصنيف كردم.

صاحب أعیان برخی آثار ایشان را چنین گزارش کرده است:

۱. ذخائر الأحکام في الفقه من الطهارة إلى آخر الزکاة[1]

۲. التحفة الرضوية في الإمامة

۳. نتیجة الفکر في الولاية على البکر[2]

۴. رسالة في مسألة الإعراض عن المال[3]

---

۱. آقابزرگ طهرانی در نقباء البشر، ج٤، ص١٤١١ گفته‌اند که این کتاب در دو مجلد بوده است. نسخه دستخط مؤلف که شامل کتاب الصوم و الصلاة است به شماره نسخه ٦٤ در کتابخانه آل مرعشی کربلای مقدسه نگهداری می‌شود. مؤلف تألیف رساله را در تاریخ ١٦ رجب ١٣١٦ق در کربلا به پایان برده است.

۲. آقا بزرگ در نقباء البشر، ج٤، ص١٤١١ آن را مذکور ساخته و در الذریعة، ج٢٥، ص١٤٢ با عنوان «رسالة الولاية على البکر» به آن اشاره کرده‌اند. البته جناب علی فاضلی در ذیل همین عبارت آورده‌اند: رساله‌ای در همین موضوع بدون نام خاص در مجموعه‌ای به همراه چهار رساله دیگر از او در کتابخانه خود جناب شهرستانی موجود است؛ که آغاز و ترقیمه مؤلف آن چنین بوده است:
آغاز: الحمدلله والصلاة على رسول الله... وبعد اختلفت آراء القوم وتشتّت کلماتهم في مسألة أن الولا على الباکرة البالغة الرشيدة هل هي لها أو لأبيها
ترقیمه مؤلف: وقد فرغ من تسويد هذه الوريقات نقلا من السواد إلى البياض من ظهيرة يوم الخميس رابع عشر شهر جمادي الأولى من السنة الرابع عشرة بعد ثلثمئة وألف على يد مصنفه الحقير الشهرستاني محمد علي.. المرعشي الحسيني في الحائر الحسينية على مشرّفها السلام والتحية.

۳. در الذریعة، ج٢، ص٢٣٦ نیز تحت عنوان «الإعراضية في أحکام المال المعرض عنه صاحبه» آن را ذکر نموده است.

۵. رسالة في اللباس المشكوك[1]

۶. الدر الفريد في العزاء على السبط الشهيد[2]

۷. رسالة محاسبة النفس[3]

۸. منتخب الدلائل في الفقه[4]

۹. منتخب الأصول في الأصول

۱۰. كنز الفوائد على طريقة الكشكول[5]

۱۱. رسالة في قبلة بلدان

۱۲. رسالة في الألغاز

۱۳. نزهة الطلاب

---

۱. الذريعة، ۱۸، ص۲۹٤

۲. الذريعة، ج۸، ص٦۹، تنها نسخه معرفی شده از رساله حاضر به شماره ٦۱۸۹/۲ در کتابخانه مرکز احیاء محفوظ است؛ مؤلف در رجب ۱۳۲۱ق تألیف آن را به پایان برده است. تصحیح رساله حاضر، براساس این نسخه می‌باشد.

۳. در الذريعة، ج۲۰، ص۱۲۲ فرموده که نامش «محاسبة النفس في إصلاح عمل اليوم ولإعتذار من الأمس» بوده حسب آنچه که از کتاب الجامع في ترجمة النافع ظاهر است و در خزانه کتبش نیز موجود است. در معجم المخطوطات العراقية، ج١٤، ص۸۹ هم با همین اسم آمده است.

٤. در نقباء البشر آقابزرگ آن را با عنوان «منتخب الأدلة» ذکرش نموده است.

۵. در الذريعة، ج۱، ص۱٦۱ آورده که: شبیه کشکول است و آن را در فهرست تصانیف خویش ذکر کرده است.

۱۴. التبیان في تفسیر غرائب القرآن[1]

۱۵. الجامع في ترجمة النافع[2]

۱۶. رسالة في الأرض المفتوحة عنوة؛

۱۷. الصحیفة النبویة[3]

۱۸. کشف الحجاب في شرح خلاصة الحساب[4]

---

۱. در الذریعة، ج۳، ص۳۳۱ نیز چنین آورده است: التبیان في تفسیر غریب القرآن کتابی است کبیر در دو مجلد و در خزانه کتب ایشان موجود است. بر پایه همین نسخه تصحیح آن توسط عبد الجبار ثامر الشاطئ در دو مجلد با مقدمه کوتاهی از سوی العتبة الحسینیة در سال ۱٤۳۵ق منتشر شده است. نسخه دستخط مؤلف در دو جلد در کتابخانه آل مرعشی کربلا، به شماره نسخه‌های ۵۰ و ۵۱ نگهداری می‌شود. تاریخ تألیف جلد اول کتاب به سال ۱۳۲۷ق و جلد دوم یکسال بعد از این تاریخ است.

۲. در الذریعة فرموده که: الجامع في ترجمة النافع، یعنی همان النافع یوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر تألیف فاضل مقداد؛ شهرستانی آن را به فارسی ترجمه کرده است و در تاریخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲٤ از آن فراغت یافته است. دو نسخه از این کتاب شناسایی کردیم؛ یکی در کتابخانه مرعشی به شماره نسخه ۱۰٤٤۱ و دیگری مکتبه آل مرعشی کربلا به شماره نسخه ۵۸.

۳. در الذریعة، ج۱۵، ص۲٤ آورده‌اند که: در فهرست کتبش آن را ذکر کرده است. رساله‌ای تحت عنوان «سند الأدعیة النبویة» به شماره نسخه ۱۰٤/۲ در کتابخانه آل مرعشی نگهداری می‌شود که تاریخ آن ۱٤ جمادی الاول ۱۳۳۲ق است.

٤. در الذریعة، ج۱۸، ص۲٦ آورده که: این کتاب فارسی است و برخی از قواعد جدیده در آن موجود است و در خزانه کتب ایشان موجود است و در نقباء

۱۹. شرح مفتاح الحساب

۲۰. التذكرة في شرح التبصرة[1]

۲۱. سوانح سفرإيران

۲۲. حكم جوائزالسلطان

۲۳. رسالة في الشركة والمضاربة

۲۴. رسالة في حكم المساجد المبنية في الأرض الموقوفة

۲۵. رسالة في الحبوة وميراث الزوجة

۲۶. كنزالحساب

۲۷. الهداية في الفقه

۲۸. هدية الزائر[2]

۲۹. هداية المسترشدين في فروع الدين[3]

البشر نيز نامش را چنين ذكر كرده است: «كشف الحجاب وشرح خلاصة الحساب» كه تصحيف است [و صحيح همان است كه مسجل است].

۱. در نقباء البشر آن را ذكر كرده و در الذريعة، ج٤، ص٢٥ ذكر كرده كه: تا كتاب نكاح آن را تخريج نموده و در كتابخانه ايشان موجود است.

۲. نسخه دستخط مؤلف كه آن را به تاريخ ۳ شعبان ۱۳۳۳ق به پايان برده است به شماره ١٤٤ در كتابخانه آل مرعشى موجود است. بنگريد به:معجم المخطوطات العراقية، ج١٦، ص٦١٠.

۳. اين كتاب رساله عمليه ايشان است چنانكه در نقباء البشر و الذريعة، ج٢٥، ص١٩٥ ذكر نموده است.

۳۰. وسیلة النجاة في الفروع[1]

شیخ آقابزرگ در نقباء البشر (ج۴، ص۱۴۱۰-۱۴۱۱) و الذریعة آثار دیگری برای وی برشمرده است:

۳۱. أصول الفقه[2]

۳۲. أنیس المصلین في النوافل المرتبة[3]

۳۳. التحفة العلویة في الآفاق الرضویة[4]

۳۴. تحفة المؤمنین؛ رساله عملیه فارسی است.[5]

۳۵. البیان المبرهن في عرس قاسم بن الحسن[6]

---

۱. أعیان الشیعة، ج۱۰، ص۲۱

۲. در الذریعة (ج۲، ص۲۰۷) آورده‌اند که: این کتاب را به خط خود ایشان در یک مجلد مشاهد نمودم که البته در مورد ظنون خاصة در کتاب و سنت و أدله عقلیه بود.

۳. الذریعة، ج۲، ص٤٦٦؛ استنساخی از این رساله ـکه به زبان فارسی است ـ در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۳۳ق در کتابخانه آل مرعشی به شماره ٤٥ موجود است.

٤. آقابزرگ گفته‌اند که نام این کتاب را از فهرست تصانیفی که به خط خودشان بوده مذکور ساخته‌اند. الذریعة، ج۳، ص٤٥٥

٥. الذریعة، ج۳، ص٤٧٤

٦. الذریعة، ج۳، ص۱۸۳؛ این رساله توسط علی فاضلی در مجموعه «تحفه اهل ولا» به چاپ رسیده است.

۳۶. ترجمه فقه الإمامیة

۳۷. الدرة العزیزة في شرح الوجیزة في الدرایة

۳۸. الدرة العزیزة في شرح الوجیزة في الدرایة[1]

۳۹. رجم الشیاطین في التبري عن أعداء الدین؛ فارسی است و آقا بزرگ ذکر نموده که نام این کتاب را خود مؤلف شفاها به من فرمود.[2]

۴۰. سبیل النجاة؛ رساله عملیه است.[3]

۴۱. سفینة النجاة

۴۲. خیرة الطیور[4]

۴۳. رسالة في المغرب وتحدید وقته[5]

۴۴. رسالة في وقت المغرب[6]

۴۵. الشکیات[7]

---

١. الذریعة، ج۸، ص۱۰۱؛ شرحی است بر الدرایة شیخ بهایی.

٢. الذریعة، ج۱۰، ص۱٦۳-۱٦٤؛ نسخه‌ای از این رساله به شماره ٦٦ در کتابخانه آل مرعشی نگهداری می‌شود، تاریخ نسخه ۷ ذیقعده ۱۳۲۲ق است.

٣. الذریعة، ج۱۲، ص۱٤۰

٤. نسخه‌ای از آن به شماره نسخه۱۲۰/۵ در کتابخانه آل مرعشی محفوظ است.

٥. الذریعة، ج۲۱، ص۲۹۲

٦. الذریعة، ج۲۵، ص۱۳۵؛ و محتمل است که با کتاب سابق متحد باشد.

٧. الذریعة، ج۱٤، ص۲۱۸

۴۶. فقه الأطباء؛ در فهرست تصانیفش آن را ذکر نموده است.[1]

۴۷. فوائد الطب و مجرباته؛ به فارسی است و در خزانه کتبش موجود است.[2]

۴۸. کشف الريبة في حكم الغيبة والأخلاق الذميمة والنميمة؛ فارسی است و ترجمه کشف الریبة تألیف شهید ثانی است که إضافاتی نیز دارد و در خزانه کتب وی موجود است.[3]

۴۹. منتخب المسائل؛[4] نسخه‌ای از این رساله به تاریخ ۲۰ ربیع الاول ۱۳۱۷ق در کتابخانه آل مرعشی موجود است.

۵۰. قبلة البلدان

۵۱. مواقع النجوم في تحقيق سماء الدنيا والرجوم؛ در سال ۱۳۳۶ آن را نگاشته و در چهار فصل مختصر آن را مرتب ساخته است.[5]

---

۱. الذريعة، ج۱٦، ص۲۹۱؛ نسخه‌ای از این رساله به شماره ۱۱۸/۱ در کتابخانه آل مرعشی محفوظ است.

۲. الذريعة، ج۱٦، ص۳٤٦

۳. الذريعة، ج٤، ص۱۳۰ و ج۱۸، ص۲۷؛ توسط مجموعه «مطالعات شیعه» به چاپ رسیده است.

٤. معجم المخطوطات العراقية، ج۱٥، ص٦۱٤

٥. الذريعة، ج۲۳، ص۲۳۰

۵۲. نصایح[1]

۵۳. نصرة الشریعة في الإستنصار لمذهب الشیعة؛ این کتاب را در ماه صفر سال ۱۳۰۶ق در سفر مشهد مقدس در رد بر کتاب نصیحة الشیعة تألیف کرده‌اند که یکی از سنیان به نام إحتشام الدین مرادآبادی به زبان أردو تألیف کرده بودند. پس کتاب را به فارسی برای سید ترجمه نمودند و از ایشان خواستند تا به پاسخ آن را بدهد.[2]

۵۴. الوجیزة في الشکوك في رکعات الصلاة[3]

۵۵. وظائف الجوارح[4]

۵۶. هدیة المؤمنین؛ رساله عملیه است و در آن مباحث أصول دین نیز موجود است.[5]

---

۱. الذریعة، ج۲٤، ۱٦۸

۲. الذریعة، ج۲٤، صص۱۷٥-۱۷٦؛ نسخه ناقصی از کتاب در کتابخانه دانشکده الهیات دانشگاه تهران موجود است. و نسخه دستخط مؤلف به شماره نسخه ۱٤۰ در کتابخانه آل مرعشی نگهداری می‌شود.

۳. الذریعة، ج۲٥، ص٥۱؛ نسخه‌ای از این رساله به شماره ۱۱۷/۱ در کتابخانه آل مرعشی موجود است، تاریخ این رساله ۱٥ جمادی الاول ۱۳۲۷ق است.

٤. الذریعة، ج۲٥، ص۱۱٤

٥. الذریعة، ج۲٥، ص۲۱٤

افزون بر کتب فوق، شهرستانی رساله‌ای در عدم جواز صلاة في جلد غیر المأکول نیز دارد. این رساله در مجموعه ای مشتمل بر پنج رساله از وی در کتابخانه ایشان موجود است.

و نیز آقابزرگ در الذریعة (ج۲۰، ص۱۰۲) در ذیل عنوان «مجموعة کلامیه» گوید: این مجموعه را میرزا علی بن علامه میرزا محمد حسین شهرستانی تدوین نموده و در سال ۱۳۱۸ از تسوید آن فارغ شده است و در این مجموعه: النکت شیخ مفید و شرح باب حادی عشر فاضل مقداد همراه با حواشی کتاب و أجوبة بعض المسائل الکلامیة سید بحر العلوم موجود است و آن را نزد شیخ کاظم طریحی دیدم.

تذکر مطالب زیر نیز مفید خواهد بود؛ در «معجم المخطوطات العراقیة» از جمله آثار دیگری که به نام ایشان ثبت شده است چنین است:

- حفظ الکتاب الشریف عن شبهة القول والتحریف؛ تنها نسخه باقیمانده معرفی شده از کتاب به رقم ۱۱۲/۱ در کتابخانه آل مرعشی محفوظ است.[1]

---

۱. معجم المخطوطات العراقیة، ج٦، ص٦٧٨

- الطهارة؛ رساله‌ای فقهی به زبان فارسی است؛ نسخه دستخط مؤلف به شماره ۱۰۶/۱ در کتابخانه آل مرعشی نگهداری می‌شود. شهرستانی در ۲۲ رجب ۱۳۱۳ق تألیف آن را به پایان برده است.[۱]

- الفقه؛ رساله‌ای است به تاریخ ۱۲ رجب ۱۳۲۸ق، که نسخه دستخط مؤلف به شماره ۱۰۰ در کتابخانه آل مرعشی محفوظ است.[۲]

- کتاب الحج من منتخب المسائل؛ نسخه‌ای از این رساله به شماره ۱۰۵/۲ در کتابخانه آل مرعشی موجود است.[۳]

- المتاجر من منتخب المسائل؛ نسخه‌ای از این رساله که در تاریخ ۵ رجب ۱۳۱۷ق در تهران کتابت شده، به شماره ۱۰۵/۳ در کتابخانه آل مرعشی موجود است.[٤]

- نخبة الأزهرية؛ نسخه دستخط مؤلف که کتابت آن را به سال ۱۳۲۷ق به پایان برده است به شماره نسخه ۱۱ در کتابخانه احمد السید صالح آل طعمة در شهر کربلای معلی موجود است.[۵]

---

۱. معجم المخطوطات العراقية، ج۱۰، ص۸۵۹
۲. معجم المخطوطات العراقية، ج۱۲، ص۵۱
۳. معجم المخطوطات العراقية، ج۱۳، ص۹۸
٤. معجم المخطوطات العراقية، ج۱۳، ص۷٤٦
۵. معجم المخطوطات العراقية، ج١٦، ص۱۹۵

علامه آقابزرگ تهرانی در نقباء البشر در شرح أحوال ایشان چنین می‌نگارد:

ایشان سید میرزا علی بن سید میرزا محمد حسین بن محمد علی حسینی شهرستانی حائری است که علمی بارع و با ورع و جلیل القدر بود. پیشتر از والد ایشان سخن گفتیم و در آنجا نسب ایشان به إمام حسین را مسجل نمودیم؛ این عالم جلیل القدر تحت رعایت پدر رشد یافت و علم را از أجلاء و أفاضل مدرسین زمانه خویش فرا گرفت تا آنکه به جایگاهی عالی رسیده و حظ وافری از فضل را به دست آوردند و مورد إعجاب و إحترام همگان شدند و وقتی که والد مکرم ایشان در سال ۱۳۱۵ از دار دنیا رحلت فرمودند جایگاه رفیعش به ایشان أهلیت آن را داد که به جای والدشان در جایگاه إمامت و مرجعیت أمور شرعیه در کربلاء عهده دار این أمور گردند؛ ایشان همواره میان آحاد مردم نیز منزلت رفیعی داشتند تا آنکه در ۱۱ رجب سال ۱۳۴۴ ارتحال فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والنار للملحدین و
الصلوة علی محمد و عترته الطیبین الطاهرین واللعنة علی اعدائهم
اجمعین ابد الآبدین و بعد چنین گوید بندهٔ جانی محمد علی
بن محمد حسین الحسینی المرعشی الشهید الشهرستانی که خواهش نمود
از من یکی از متدینین اخوان دینی که رساله بنویسم در
جواز عزاداری حضرت سید الشهداء بنحوی که شایع شده است
در بین فرقهٔ حقه شیعه از پوشیدن لباس سیاه در ایام
عزا و اجتماع در اماکن معده برای آن و ماتم داری و سینه زدن
و دریدن گریبان و مشایعت نمودن علم منسوب بآنحضرت
و صورتها که از کاغذ و چوب میسازند بشبیه صورت تعزیه
مطهره آنحضرت و دیگر آن از آلات عزاداری برای آن مظلوم
لهذا اجابت نمودم مسئول او را و از آن حضرت سعادت قرار
دادم امیدست از رحیم ودود که آنرا قبول نماید و نامیدم
آنرا سیف الابرار گویند در عزای سبط الشهید و بیان مسائل
مقصود را در ضمن چند مطلب معدود مطلب اول قال الله

صفحه اول نسخه، دستخط مؤلف

کتابخانه مرکز احیاء، شماره نسخه ۶۱۸۹/۲

احادیث و اخبار معناً [illegible] باشد و نقل کند هر را بعض
بسبب فهم خودش برای او ارادی نیست چون غالب اخبار
نقل بمعنی شده است و همچنین اگر کسی حال و آن چنان است
که بیان میکنند کلامی را که مناسب است که در آن حال گفته
شود مثل آنکه از کسی [illegible] میخوانند بعضی از
اشعار [illegible] را اما اینکه او نگفته است و این نحو از مطالب
را دروغ و افترا نمیگویند و اما نقل اخبار کاذب از زبان مخالفین
که در آن افترا بر معصوم یا یکی از ائمه علیهم السلام نسبت داده شود پس
هرچند دروغ است ولی موجب [illegible] بلکه بعید نیست
که موجب فسق هم نشود چونکه دروغی که موجب فسق است آن دروغی
است که یا مصلحت نباشد یا آنکه نفع مصلحت مقصوده کمتر از
ضرر مفسده آن باشد و در این مقامات چون غرض ابطال است
پس مصلحت آن بیشتر است از مفسده نسبت دروغ بر مخالفین
هرچند که احتیاط مقتضی ترک این نحو دروغ است و در اینجا
رساله را ختم میکنیم و نسئل الله القبول و حسن العاقبة [illegible]
حرره مؤلفه الجانی بیمینه الداثرة محمد علی بن محمد حسن الحسینی المرعشی الشهرستانی
فی [illegible] عشر رجب سنه ۱۳۲۱ در کربلا

و مستلزم تضعیف و نقص شأن نشود.

اولاً نقل کذب کذب نیست و ثانیاً

بوجه [illegible]

صفحه آخر نسخه، دستخط مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والنار للملحدين والصلوة على محمّد وعترته الطيبين الطاهرين واللعنة على أعدائهم أجمعين أبد الأبدين.

[در بیان سبب و غرض این رساله]

وبعد چنین گوید بنده جانی فانی محمدعلی بن محمدحسین الحسيني المرعشي الشهيربشهرستاني که خواهش نمود از من یکی از اخوان دینی که رساله‌ای بنویسم در جواز عزاداری حضرت سیدالشهداء که به نحوی که شایع شده است در بین فرقه حقه شیعه از پوشیدن لباس سیاه در ایام عزا، و اجتماع در اماکن مُعَدّهٔ برای آن، و ماتم‌داری نمودن، و بر سینه زدن ودریدن گریبان، و مشایعت نمودن علم منسوب به آن حضرت، و صورها که از کاغذ و چوب می‌سازند شبیه به ضریح مطهر آن حضرت و نحو آن از اقسام عزاداری برای آن مظلوم.

پس اجابت نمودم مسئول او را، و آن را ذخیره معاد خود قرار دادم؛ امید است از رب رحیم ودود که آن را قبول نماید. و نامیدم آن را به «دُر فرید در عزای سبط شهید»[1] و بیان می‌نمایم مقصود را در ضمن چند مطلب معدود:

مطلب اول

[مودت اهل بیت علیهم السلام اجر رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله]

قال الله تعالی: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾[2]

بدان که در تفسیر مجمع البیان[3] از عبدالله بن عباس روایت کرده است که:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد مدینه شدند و اسلام قوتی گرفت، طائفه انصار به یکدیگر گفتند که برویم به نزد

---

۱. مؤلف در ابتدا نام رساله را «الدر الفريد في عزاء السبط الشهيد» ثبت کرده بود که در تصحیحی آن را به «در فرید در عزای سبط شهید» تغییر داده است.

۲. شوری، ۲۳: بگو: از شما (در برابر ابلاغ رسالتم) هیچ پاداشی جز مودت نزدیکانم را نمی‌خواهم.

۳. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص٤٤: ابن عباس أن رسول الله صلی الله علیه و آله حين قدم المدينة و استحكم الإسلام قالت الأنصار فيما بينها نأتي رسول الله صلی الله علیه و آله فنقول له إن تعرك أمور فهذه أموالنا تحكم فيها غير حرج و لا محظور عليك فأتوه في ذلك فنزلت ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى﴾ فقرأها عليهم.

رسول خداﷺ و به آن حضرت عرض کنیم که اگر امری برتو روی نماید اموال ما حاضر است، آنچه می‌خواهی از آن بردار و برتو گرفتگی نیست در آن؛ پس مشرف شدند به نزد آن حضرت و عرض خود را نمودند؛ پس این آیه نازل شد که: بگو یا محمد به ایشان که از شماها خواهش نمی‌کنم اجر و مزدی را برای رسالت مگر اینکه قرابت مرا دوست دارید.[1]

و از حسن بن علی روایت کرده است که آن حضرت خطبه خواندند برای مردم و در خطبه فرمودند که:

---

۱. شأن نزول آیه به همین ترتیبی که در این رساله بدان اشاره شده است در بسیاری از کتب روایی خاصه و عامه وارد شده است از جمله بنگرید به: که اشاره به برخی از آنها خالی از لطف نیست: الکافي، ج۱، ص۲۹۵ و تفسیر فرات کوفی، ص۳۹۱ و۳۹۲ و تحف العقول، ص۴۳۲ و دعائم الإسلام، ج۱، ص۶۸ و الأمالي شیخ صدوق، ص ۵۲۹ و عیون أخبار الرضاؑ، ج۱، ص۲۳۵ و روضة الواعظین، ج۲، ص۲۶۸ و بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ج۲، ص۲۳۲ و تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص۵۳۱ و غیره..
و در منابع عامه: شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج۲، ص۱۹۷ و۲۸۱ و مجمع الزوائد هیثمی، ج۷، ص۱۰۳ و الدر المنثور سیوطی، ج٦، ص٦ و فتح الباري ابن حجر، ج۸، ص۴۳۳ و عمدة القاري، ج۱۹، ص۱۵۷ و تفسیر ثعلبی، ج۸، ص۳۱۰، الصواعق المحرقة، ج۲، ص٦۵۱ و أسباب نزول القرآن، ص۳۷٤ و تفسیر قرطبی، ج۱٦، ص۲٤ و زاد المسیر ابن جوزی، ج۷، ص۲۸۳ و... .

ما از اهل بیتی هستیم که خداوند فرض نموده است دوستی ایشان را بر هر مسلمی.[۱]

پس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُور﴾

پس فرمود: که اقتراف حسنه دوستی ما اهل بیت است.[۲]

---

۱. روایت خطبه خواندن حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام پس از شهادت أمیر المؤمنین و اشاره به این حدیث در مصادر مختلفی مذکور گشته است که برخی از آن کتب از این قرارند: مسائل علی بن جعفر، ص۳۲۸ و تفسیر فرات کوفی، صص۱۹۷ و ۱۹۸ و الإرشاد شیخ مفید، ج۲، ص۸ و أمالی شیخ طوسی، ص۲۷۰ و بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ج۲، ص۲۴۰ و إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۲۰۸ و کشف الغمة، ج۱، ص۵٤۷ و تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص۵۳۱ و غایة المرام، ج۲، ص۲۲۰.

و در منابع عامه: المعجم الأوسط طبرانی، ج۲، صص۳۳۷-۳۳۶، الإکمال خطیب تبریزی، ص۴۳، إمتاع الأسماع مقریزی، ج۱۱، ص۱۷۹، ینابیع المودة قندوزی، ج۱، صص۴۱-۴۰ و ج۲، صص۲۱۳-۲۱۲ و ج۲، صص۴۵۵-۴۵۴ و ج۳، ص۳۶۳، ذخائر العقبی، ص۱۳۸، المستدرک حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۸۸، الصواعق المحرقة، ج۲، ص۴۸۷، سمط النجوم، ج۳، ص۸۸، الذریة الطاهرة أبوبشر دولابی حنفی، ص۷۴، نزهة المجالس، ج۲، صص ۱۷۹- ۱۷۸، إتحاف الخیرة بوصیری، ص۲۶۲۵.

۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج۹، ص٤٤: عن الحسن بن علي علیه السلام أنه خطب الناس فقال في خطبته إنا من أهل البيت الذين افترض الله مودتهم على كل مسلم فقال ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً﴾ فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت.

و ایضا از ابن عباس روایت نموده است که چون آیه ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ... الخ﴾ نازل شد اصحاب عرض کردند:

یا رسول الله کیانند این کسانی که خدا امر فرموده است ما را به دوستی ایشان؟

فرمود: ایشان علی و فاطمه و حسن و حسین هستند[۱].[۲]

---

۱. مجمع البیان في تفسیر القرآن، ج ۹، ص٤٤: عن ابن عباس قال لما نزلت ﴿قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً﴾ الآیة قالوا یا رسول الله من هؤلاء الذین أمرنا الله بمودتهم قال علي و فاطمة و ولدهما.

۲. أحادیث فراوانی در کتب خاصه و عامه وارد شده که مراد از «القربی» را معین کرده‌اند که به عنوان مثال می‌توان به عناوین زیر اشاره نمود: الکافي، ج۸، ص۹۳ و تفسیر فرات کوفی، صص۳۹۰ و۳۹۱ و بناء المقالة الفاطمیة ابن طاووس، ص۳۹۰ و عمدة عیون صحاح الأخبار ابن بطریق حلی، صص٤۷ و ۵۰ و نیز در الأمالي ابن الشجري، ص۱۹٤ و کشف الغمة أربلی، ج۱، ص٥٤ و موارد دیگری که به أنحاء مختلف توضیح این مطلب را داده‌اند همچون: المحاسن برقی، باب قل لا أسألکم...، ج۱، ص۱٤٤ و الکافی، ج۱، ص۱۱۳ و أمالی صدوق، ص۱٦٦ و روضة الواعظین فتال نیشابوری، ج۱، ص۱۹۱و...
و در منابع عامه: المعجم الکبیر طبرانی، ج۳، ص٤۷ و ج۱، ص۳۵۲ کشاف زمخشری، ج٤، صص۲۲۰-۲۱۹ و تفسیر فخر رازی، ج۲۷، ص۵۹۵ و مجمع الزوائد هیثمی، ج۷، ص۱۰۳ و لباب الأنساب ابن فندمه، ص۱۱ و تفسیر ثعلبی، ج۸، ص۳۱۰ و معانی القرآن نحاس، ج٦، ص۳۰۹ و تفسیر قرطبی، ج۱٦، صص۲۲-۲۱ و تفسیر بیضاوی، ج۵، ص۱۲۸ و إمتاع الأسماع مقریزی، ج۱۱، ص۱۷۹ و شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج۲، ص۱۸۹ و۱۹٤ و۱۹٤ و۱۹٦و

و از حاکم[1] ابوالقاسم[2] نقل نموده است که در شواهد التنزیل از ابی أمامة الباهلی[1] روایت نموده از حضرت رسول ﷺ که فرمودند:

ینابیع المودة قندوزی، ج۱، ص۳۱۵ و جالب اینجاست که در مصادر بسیاری گزارش وجود احادیثی صریح در تعیین مراد از القربی در صحیح بخاری و مسلم و مسند أحمد حنبل وارد شده که در نسخه‌های امروزی این کتب اثری از آن یافت نمی‌شود. ر.ک به: الطرائف ابن طاووس، ج۱، ص۱۱۲ و نهج الحق علامه حلی، ص۱۷۵.

۱. در مورد لقب حاکم باید گفته که اهل حدیث و حفاظ و غیرهم در میان عامه تعاریفی دارند که دانستن آن تعاریف برای فهمیدن جایگاه شخص می‌تواند مفید باشد؛ اگرچه گاه برخی تعاریف به گزافه‌گویی شبیه است لیکن علم به مدعای ایشان هم خالی از لطف نیست. الوسیط في علوم ومصطلح الحدیث [محمد بن محمد بن سویلم أبوشُهبة]، ج۱، ص۲۰-۱۹: " ألقاب المشتغلین بالحدیث: "الراوي" : أو" المسند " هو ناقل الحدیث بالإسناد سواء کان عنده علم به أو لیس له إلا مجرد الروایة. طالب الحدیث: هو المشتغل بدراسة الحدیث روایة ، ودرایة، وشرحا، وفقها. المحدث : من تحمل الحدیث روایة، واعتنی به درایة بأن یحفظ المتون ویکون عنده علم بالرجال وتواریخهم وجرحهم وتعدیلهم . " الحافظ ": هو من روی ما یصل إلیه، ووعی ما یحتاج إلیه أي بأن یکون ما یعلم من الأحادیث والرجال أکثر مما یجهله، وقال بعضهم تحدیدا له بالعدد هو من أحاط علمه بمائة ألف حدیث. الحجة : أرفع درجة من الحافظ. وقال بعضهم: هو من حفظ ثلثمائة ألف حدیث بأسانیدها. الحاکم: هو من أحاط علمه بجمیع الأحادیث المرویة متنا و إسنادا وجرحا وتعدیلا وتاریخا وعللا، وغریبا ، وناسخا ومنسوخا ، وتوفیقا بین ما ظاهره التعارض إلی نحو ذلك.

۲. أفندی در ریاض العلماء ج۳، صص۲۹۹-۲۹۷ درباره أبو القاسم حاکم حسکانی مطالبی نگاشته که چون ذکر آن خالی از لطف نیست آن را در پیوست ۱ آورده‌ایم.

---

۱. تنقیح المقال في علم الرجال، ج۳۵، ص۴۰۴: صدي بن عجلان الباهلي أبو أمامة: ضبط صدی به صاد مضموم و دال مفتوح و یاء مشدد است که به صیغه اسم مصغر است. برخی همچون ابن عبد البر و ابن منده و أبونعیم وی را از اصحاب رسول الله ﷺ برشمرده‌اند. و شیخ طوسی نیز در رجال خویش وی أبوأمامة ـ یعنی همین شخص ـ را از أصحاب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام شمرده است و فرموده که: معاویه بروی مأمورانی گماشته بود تا به سوی علی علیه‌السلام فرار نکند... و [ابن حجر] در تقریب [التهذیب] گفته که: وی در شام ساکن گشته و به سال هشتاد و شش [هجری قمری] در همانجا از دنیا رفت. و در استیعاب آمده که وی ساکن مصر شد و سپس از آنجا به سوی حمص منتقل گشت و ساکن همانجا شد و در آنجا نیز از دنیا رفت.. لیکن گویم: اگر آنچه که شیخ طوسی گفته ـ مبنی بر اینکه مأمورانی بر او گماشته بوده اند تا او به سوی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام فرار نکند ـ صحیح باشد، این مطلب کاشف از آن می‌بود که وی از شیعیان و محبین حضرت بوده است، لیکن إشکال این است که شیخ متفرد در این نقل است، و إلا که برخی وی را از منحرفین از حضرت بر شمرده اند و در کتب تاریخ به کرات تکرار شده که باقی ماندن او همراه معاویه به اختیار خودش بوده است. نصر بن مزاحم در کتاب صفین خویش گفته که: أبوأمامة باهلی و أبوالدرداء خارج شدند و بر معاویه داخل شدند ـ و البته این دو همراه او بودند ـ پس این دو به او گفتند: بر سر چه با این این مرد [یعنی علی علیه‌السلام] قتال می‌کنی؟ و حال آنکه او در إسلام أقدم از توست و أقرب به رسول خدا ﷺ بود و أحق بر این أمر [یعنی خلافت] است؛ پس [معاویه] گفت: بر سر خون عثمان و اینکه قاتلان او را پناه داده با او قتال می‌کنم، پس به او بگویید خون [قود] ما را از آنان بگیرد تا من أولین نفری باشم از أهل شام که با او بیعت می‌کند!؛ پس این دو به سوی حضرت علی علیه‌السلام روانه شدند و خبر گفته معاویه را به حضرت رساندند و حضرت [نیز] به آن دو فرمود: همانا او طالب همان چیزی است که می‌بینید؛ پس بیست هزار زره پوشی که جز حدقه

خداوند خلق فرمود انبیاء را از اشجار متفرقه و من و علی را خلق فرمود از یک شجره؛[1] پس من اصل آن شجره

چشمانشان پیدا نبود بیرون آمدند و گفتند: همه ما او را کشتیم و اگر می‌خواهند پس آن [خون و انتقام] را از ما بگیرند! پس أبوأمامة و أبوالدرداء بازگشتند و شاهد چیزی از این قتال نبودند [و در آن شرکت نجستند]. این عبارت همچون نص در این مطلب است که قول حضرت علیه‌السلام ـ مبنی بر اینکه او [یعنی عثمان] را نکشته و روا نیست که قاتلان او را به معاویه بدهد ـ آن دو را قانع نکرد، کما اینکه ظاهر در این مطلب است که اینان به اختیار خود از نزد حضرت علی علیه‌السلام بازگشتند؛ و نیز عدم قتال این دو با یکی از دو گروه [خودش جای سوال است] زیرا اگر به امامت حضرت قائل بودند دیگر جایی برای مفارقت از حضرت و ترک جنگ در همراهی ایشان باقی نمی‌ماند؛ بلی این دو معتقد بودند که حضرت أحق به خلافت است چون حضرت قدمتی و قرابتی و امثال این دو را دارند، أما اینکه إمامتی را که عمار و أمثال عمار بدان معتقد بوده‌اند را دارا بوده باشند.. پس این شخص از آن دور است، خدا دورش کناد و خوارش بدارد همچنانکه وی را از سعادت جنگ در معیت سید مسلمین و أمیر المؤمنین دور فرمود... .(متن عربی را در پیوست ۲ ببینید)

۱. این تعبیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که من و علی از شجره واحده‌ای هستیم فراوان در کتب فریقین وارد شده است:

تفسیر فرات کوفی، ص۱٦۱ و کفایة الأثر، ص۱۵۸ و الخصال شیخ صدوق، ج۱، ص۲۱ و عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، صص٦۳ و ۷۳ و الأمالي شیخ طوسی، ص٦۱۰ و الإحتجاج طبرسی، ج۱، ص۱٤۳ و شرح الأخبار قاضی نعمان، ج۲، ص۵۷۸ و عمدة عیون صحاح الأخبار ابن بطریق حلی، ص۲۸۵ و خصائص الوحی المبین ابن بطریق حلی، ص۲٤۲ و تفسیر مجمع البیان، ج۲، ص۳۱۱ وج٦، ص۱۱ وج۹، ص٤۸ و إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۱۵۸ و بشارة

هستم و علی فرع آن است و فاطمه لقاح آن است و حسن و حسین میوه‌های آنند و شیعیان ما برگ‌های آنند؛[1] پس کسی که متمسک شود به شاخه‌ای از

المصطفی لشیعة المرتضی، ج۲، ص۴۱ و الأربعون حدیثا منتجب الدین رازی، ص۳۵ و الفضائل ابن شاذان قمی، ص۱۳۳ و المزار ابن المشهدي، ص۵۷٦ و إقبال الأعمال ابن طاووس، ج۱، ص۲۹٦ و کشف الیقین علامه حلی، صص۲۸۰ و۳٦۹ و نهج الحق علامه حلی، ص۱۹٦ و کشف الغمة إربلی، ج۱، صص۵۲ و ۲۹۵ و ۳۱٦ و غرر الأخبار دیلمی، ص۱۹۰وتأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، صص۲۳۵ و۵۳۳ و إثبات الهداة شیخ حرعاملی، ج۳، ص۱۲۸

و در کتب عامه نیز می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: المعجم الأوسط طبرانی، ج٤، ص۲٦۳ و المستدرک حاکم نیشابوری، ج۲، ص۲٤۱ و شواهد التنزیل حاکم حسکانی، ج۱، صص۳۷۵ و۳۷۷ و۵۵٤ وج۲، ص۲۰۳ و مناقب ابن مغازلی، ص۹٦ و تفسیر ثعلبی، ج۵، ص۲۷۰ و مجمع الزوائد هیثمی، ج۹، ص۱۰۰ و نظم درر السمطین، ص۷۹ و کنز العمال متقی هندی، ج۱۱، ص٦۰۸ و تفسیر قرطبی، ج۹، ص۲۸۳ و الدر المنثور سیوطی، ج٤، ص٤٤ و تاریخ دمشق ابن عساکر، ج٤۱ ص۳۳۵ وج٤۲، ص٦٤ و میزان الإعتدال ذهبی، ج۲، ص۳۰٦ وج۳، ص۳٤۷ و لسان المیزان ابن حجر، ج۳ ،ص۱۸۰وج٤، ص٤۳٤ وتاریخ الخلفاء سیوطی، ص۱۸۹ ومناقب خوارزمی ص۱٤۳ و ینابیع المودة قندوزی، ج۱، ص٤۵ و ج۲، صص۷٤ و۲٤۲و۳۰۷ و۳۰۸ و۳۹٤ و المحاضرات راغب اصفهانی، ج۲، ص٤۹٦ و ...

۱. این قسمت از حدیث که شیعیان را اوراق این شجره عنوان نموده در کتب عدیده‌ای از خاصه و عامه مذکور گشته و تکرار شده است که برای مثال می‌توان به این نام‌ها و عناوین اشاره نمود: عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲، ص۷۳

شاخه‌های آن درخت نجات یابد و کسی که از آن رو گرداند هلاک شود و اگر بنده‌ای از بندگان خدا عبادت نماید او را مابین صفا و مروه هزار سال و هزار سال و هزار سال تا آنکه مثل مشک پوسیده شود و دوستی ما را نداشته باشد خدا او را به رو در آتش اندازد. پس این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ... الخ.[1]

[مودت و محبت اهل بیت علیهم السلام باید در اعمال و رفتار نمودار شود]

و چون این مطلب را اجمالا دانستی می‌گوییم که:

و بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ج۲، ص۴۱ والفضائل ابن شاذان قمی، ص۱۳۳ و تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، ص۵۳۳ و در منابع عامه نیز میتوان به ینابیع المودة قندوزی، ج۲، ص۳۰۸ اشاره کرد.

۱. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج۱، ص۵۵٤: حدثني أبوسهل الجامعي قال: أخبرنا أبوحفص عمربن أحمد قال: أخبرنا أبوالحسن نمل [نمیل] بن عبد الله بن علي الصوفي قال: حدثنا أبوإسحاق إبراهیم بن الحسین التستري قال: حدثنا الحسین بن إدریس الجریري قال: حدثنا أبوعثمان الجحدري عن فضال بن جبیرعن أبي أمامة الباهلي قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله إن الله خلق الأنبیاء من شجر شتی و خلقني و علیا من شجرة واحدة، فأنا أصلها و علي فرعها و الحسن و الحسین ثمارها و أشیاعنا أوراقها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من زاغ هوی، و لوأن عابدا عبد الله ألف عام ثم ألف عام- ثم ألف عام ثم لم یدرك محبتنا أهل البیت أکبه الله علی منخریه في النار. ثم تلا: قل لا أسئلکم علیه أجرا إلا المودة في القربی.

مودت و محبت امر قلبی یا نفسی است، و ادراک نمی‌شود مگر به آثار خارجیه آن، چون هر یک از افعال قلب و نفس را اثری است در خارج چه مطلوب باشد یا مبغوض؛ مثل شجاعت و سخاوت و بخل و حسد و امثال اینها و چون افعال قلبیه خارج از اختیار مکلف‌اند و تکلیف به آنها تکلیف به ما لا یطاق است، پس امر به آنها امر است به آثار آن و همچنین نهی از آنها نهی است از آثار آن؛

پس اگر کسی را نهی کردند از جبن یا بخل یا حسد و شبه آن، نهی از ترتیب لوازم آن باشد در خارج؛ پس نهی از جبن مثلا نه نهی است از ترسیدن، زیرا که آن اختیاری نیست، بلکه نهی است از فرار در معرکه جهاد مثلا؛ و همچنین در باقی.

و امر به شجاعت امر نیست به قوت قلب بلکه امر است به ثبات و پاداری [پایداری] در جهاد، و همچنین در سایر صفات محبوبه قلبیه.

و این قبیل است امر به مودت و محبت؛ زیرا که دوستی، امر اختیاری نیست که قابل امر باشد، بلکه امر به آن امر به ایجاد لوازم آن است.

[لوازم مودت و محبت]

و از لوازم محبت یکی دوستی با دوست محبوب است و دشمنی با دشمن محبوب؛ و معلوم است که اگر کسی را دوست بدارد

نمی‌توانـد بـدی او را بشـنود و دشـمن او را دوسـت نخواهـد داشـت و دوست او را هم دوست خواهد داشت.

و یکی [دیگر از لوازم محبت] خشنود شدن است به جهت خشنود بودن محبوب و محزون شدن به جهت محزون بودن محبوب؛ پس چون دوست او خوشوقت باشد او نیز خوشنود خواهد بود و اگر دوست او محزون و غمناک باشد او نیز محزون و غمگین خواهد بود.

این است که از امام عليه‌السلام وارد شده است که:

خـدا بیـامرزد شـیعیان مـا را کـه آفریـده شـده‌اند از فاضـل طینـت مـا؛ خورسـند[1] می‌شـوند بـه جهـت خورسندی ما و غمگین می‌شوند به جهت غمگینی ما.[2]

---

۱. در این نسخه و نیز برخی نسخ از کتب دیگر، رسم الخط کلمه «خرسند» به شکل فوق بوده است که ما نیز آن را به همان شکل قدیم آن آوردیم.

۲. شجرة طوبی، ج۱، ص۳: وقال الصادق عليه‌السلام: رحم الله شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا وعجنوا بماء ولایتنا یحزنون لحزننا ویفرحون لفرحنا.

این تعبیر خلق شیعه از فاضل طینتنا نیز به اشکال مختلف در کتب فریقین مذکور گشته که بد نیست به برخی از این عناوین و کتب اشاره‌ای داشته باشیم: بصائر الدرجات، ج۱، صص۱۴ و۱۶ و۱۷ و۱۷۱ و الکافي، ج۱، ص۳۸۹ وج۶، ص۳۴۶ و الأمالي شیخ صدوق، ص۱۶ و صفات الشیعة شیخ صدوق، ص۳ و فضائل الأشهر الثلاثة، ص۱۰۵ و علل الشرائع، ج۲، صص۴۹۰ و۶۰۸ و

پس معلوم شد که فرح و حزن در این مقام از آثار و لوازم محبت است و چون اینها نیز از افعال نفس و صفات آن هستند باید منکشف بشوند به یکی از صفات و افعال خارجه و آن آثار کاشف هستند از آثار قهریه برای این دو وصف؛ پس کسی که خوشوقت باشد آثار فرح از وجنات و ناصیه بلکه از حالات و افعال او ظاهر می‌شود مثل بشاشت و خنده و نحو آن، و کسی که محزون باشد از گرفتگی حالات و طبیعت و عدم میل به مکالمه با مردم و نحو اینها کشف می‌شود حزن او.

و یکی از لوازم محبت آن است که اگر محبوب خود را در شدت ببینند پس اگر متمکّن باشد از دفع آن شدت از او مهما أمکن در مقام دفع آن خواهد برآمد، اگرچه به إلقاء نفس خود در مهلکه باشد، چنانچه

أمالی شیخ طوسی، صص۲۹۹ و۵۷٦ و روضة الواعظین فتال نیشابوری، ج۲، ص۲۹٦ و بشارة المصطفی لشیعة المرتضی عماد الدین طبری، ج۲، صص۱۸ و۱٦۲ و۱۹٦ و مشکاة الأنوار في غرر الأخبار طبرسی، ص۸۰ و شرح الأخبار قاضی نعمان، ج۲، ص٤۰۰ و مجموعة ورام، ج۲، ص۷۰ و مختصر البصائر، ص٥۱٤ و إرشاد القلوب دیلمی، ج۱، ص۱٤٤ و ج۲، صص ۲٥۷ و٤۲۳ و غرر الأخبار دیلمی، ص۲۰۷ و أعلام الدین في صفات المؤمنین دیلمی، صص۱٤٥ و۲۰۹.

و جالب آن است که در منابع عامه نیز می توان به تاریخ دمشق ابن عساکر، ج٤۱، ص۲٥٥ و میزان الإعتدال ذهبی، ج۳، ص۱٥۹ و الکشف الحثیث ابن العجمي، ص۱۹۱ و لسان المیزان عسقلانی، ج٦، ص۳٥ و معجم ابن المقرئ، ج۳، ص۲۲٥ اشاره نمود.

در پدران و مادران نسبت به اولاد مشاهده می‌شود و اگر مصیبتی بر دوست او وارد شود با او شریک می‌شود در آن مصیبت و همراهی می‌نماید در عزاداری و این مطلب بر هیچ صاحب شعوری مخفی نیست.

و یکی از لوازم محبت آن است که اگر دوست چیزی از او بخواهد بی‌مضایقه می‌دهد، بلکه اگر او را مایل به چیزی بداند در مقام انجام آن برمی‌آید اگرچه اظهار هم نکرده باشد آن را.

و یکی از لوازم محبت آن است که دوست می‌دارد شنیدن نام و صفات دوست را و اگر یکی از مصائب او را بشنود محزون می‌شود و اگر یکی از فضایل او را بشنود مسرور می‌گردد.

و یکی از لوازم محبت آن است که اگر دوست امری به او کند اطاعت می‌نماید و رضای او را بر رضای خود ترجیح می‌دهد بلکه محبت به حدی می‌رسد که در مقام اراده دوست اراده‌ای برای خود نمی‌بیند و رضای خود را در رضای او می‌داند و این مرتبه کمال محبت است که در اخبار مدح زیاد از آن شده است در مقام عبودیت نسبت به خداوند عزّوجل.

و از لوازم محبت یکی آن است که کاری نکند که سبب رنجیدن دوست شود.

و یکی [دیگر از لوازم محبت] آن است که دوست همیشه طالب آن است که نام دوست او در میان مردم برده شود و همه کس او را بشناسد به صفات حسنه و فضائل او منتشر شود و اگر تعدی و ظلم بر دوستش وارد شده باشد خوش دارد که تمام مردم مظلومیت او را بدانند و ظالم او را مذمت نمایند و از این جهت ظلمی را که بر دوست او شده مشتهر می‌نماید و به سبب عداوت قهریه که با ظالم او دارد می‌خواهد که در بین مردم این صفت مذموم او مشهور گردد.

این است شمه‌ای از لوازم محبت.

[معنای امر به مودت و محبت]

و چون در سابق دانستی که نفس محبت از امور اختیاریه نیست پس امر به آن امر به آثار آن است، چون که آثار و لوازم آن از امور اختیاریه هستند پس امر به مودت ذوی القربی امر به تمام این لوازم و آثار خواهد بود و چون محبت و مودت واجب است به دلیل آیه کریمه، این آثار و لوازم آن تمام واجب خواهند بود و ظهور این آثار از مؤمن کشف می‌کند از امتثال امر خداوند و عدمش کشف می‌کند از عدم امتثال امر؛ و به ادله قطعیه ثابت شده است که هر کس که امتثال نماید امر خداوند را مستحق ثواب جزیل و ثناء جمیل خواهد بود چنانچه خداوند در ذیل همین آیه وافی هدایت اشاره به آن فرموده:

﴿وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فيها حُسْناً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ شَكُور﴾[1]

و هر کس که اطاعت ننماید اوامر الهی را مستحق عذاب ابدی خواهد بود چنانچه می‌فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذينَ يُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصيبَهُمْ عَذابٌ أَليم﴾.[2]

مطلب دوم

[لزوم تقدم مودت به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر والدین فرد]

قال الله تعالی: وَقَضى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً﴾[3]

در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السلام روایت فرموده است که آن حضرت فرمود:

شنیدم از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «أنا وعليّ أبوا هذه الأمّة».

یعنی من و علی پدر این امت هستیم.[1]

---

۱. شوری، ۲۳: و هر کس کار نیکی کند، بر نیکی اش می افزاییم؛ یقینا خداوند بسیار آمرزنده و بخشنده ی پاداش فراوارن در برابر عمل اندک می باشد.

۲. نور، ٦۳: پس باید کسانی که از فرمانش سرپیچی می کنند، برحذر باشند از اینکه بلایی یا عذابی دردناک به ایشان رسد.

۳. اسراء، ۲۳: و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید.

۱. جالب آنکه این تعبیر أبوا هذه الأمة در کتب عامه نیز یافت می‌شود و اگر چه برخی از این کتب مجموعه‌ای حدیثی نیستند لیکن قرینه‌ای برای شهرت این تعبیر در زمان‌های دور و میان عامه است؛ از این میان می‌توان به این موارد اشاره نمود: ینابیع المودة، ج۱، ص۳۷۰ و المخصص ابن سیده، ج٤، ص۱۱۱ و مفردات راغب اصفهانی، ج۱، ص۵۷ و اتفاق المباني وافتراق المعاني دقیقی مصری، ج۱، ص۲۳۳ و بصائر ذوي التمییز فیروزآبادی، ج۲، ص۱۱۳ وروح البیان حنفی خلوتی، ج۱۰، ص٤۳٤ وتفسیر آلوسی، ج۱۱، ص۲۱۱
و البته اگر بخواهیم به منابع شیعی این مضمون اشاره کنیم نام‌های فراوانی به چشم خواهند خورد از جمله: الأمالي شیخ صدوق، صص۱۵ و۳۳۲ و٦۵۷ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۸۵ و کمال الدین وتمام النعمة، ج۱، ص۲٦۱ و معاني الأخبار، صص۵۲ و۱۱۸ و علل الشرائع، ج۱، ص۱۲۷ و کنز الفوائد کراجکی، ج۲، صص۱۳ و ۱۵٤ و فضائل ابن شاذان قمی (مائة منقبة)، ص٤٦ و روضة الواعظین فتال نیشابوری، ج۲، ص۳۲۲ و بشارة المصطفی لشیعة المرتضی، ج۲، صص۵۵ و۱٦۰ و متشابه القرآن ابن شهرآشوب، ج۱، ص۲۲۹ و مناقب ابن شهرآشوب، ج۳، ص۱۰۵ و سعد السعود ابن طاووس، ص۲۷۵ و الصراط المستقیم عاملی نباطی، ج۱، ص۲٤۲ و تأویل الآیات الظاهرة، ص۱۳۵ و نهج الإیمان ابن جبر، ص٦۲۹ و ...
البته تعابیری همچون "حق علي بن أبي طالب علی هذه الأمة کحق الوالد علی ولده" نیز در میان کتب عامه موجود است و این مضمون که حضرت أمیر المؤمنین علیه السلام را والد و پدر این امت برشمرده در کتب آنان هم به چشم می‌خورد و کم هم نیست؛ به عنوان مثال: تاریخ دمشق ابن عساکر، ج٤۲، صص۳۰۷ و۳۰۸ و مناقب خوارزمی، ص۳۱۰ و ینابیع المودة قندوزی، ج۱، ص۳۷۰ وج۲، صص۷٦ و۲۳۸ و أطراف الغرائب ابن قیسرانی، ج۲، ص٤۰٦ و الفردوس دیلمی، ج۲، ص۱۳۲ و...

و فرمود که:

به درستی که حق ما بر ایشان عظیم‌تر است از حق پـدران نسـبی ایشـان؛ بدرسـتی کـه مـا نجـات مـی‌دهیم ایشان را از آتش و اگر اطاعت نمایند ما را و ایشان را به دار القرار می‌رسانیم و ایشان را به نیکان ملحق می‌نماییم.[1][2]

---

۱. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام، ص۳۳۰: قال علي بن أبي طالب عليه السلام: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول أنا وعلي أبوا هذه الأمة، ولحقنا عليهم أعظم من حق أبوي ولادتهم، فإنا ننقذهم إن أطاعونا من النار إلی دار القرار، ونلحقهم من العبودية بخيار الأحرار.

۲. شیخ صدوق أعلی الله مقامه الشریف در علل الشرائع (ج۱، ص۱۲۷) و عیون أخبار الرضا عليه السلام (ج۲، ص۸۵) و نیز معانی الأخبار (ص۵۲) روایتی را ذکر نموده که قریب به همین مضمون وارد شده در حدیث تفسیر امام حسن عسکری عليه السلام است و اصل این روایت (كما في عيون أخبار الرضا عليه السلام) چنین است: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه [یعنی حسن بن علی بن فضال] روایت کرده که گفت: از امام هشتم عليه السلام سؤال کردم و پرسیدم: چرا رسول خدا صلى الله عليه وآله کنیه «ابو القاسم» را اختیار فرمود [یا بر ایشان اطلاق شد]؟ فرمود: برای اینکه آن حضرت فرزندی بنام قاسم داشت، و از این جهت او را ابو القاسم گفتند؛ گوید: عرضه داشتم یا ابن رسول الله آیا مرا اهل توضیح بیشتر می‌بینید؟ فرمود: آری؛ آیا ندانستی که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من و علی دو پدر این أمتیم؟ گفتم: آری، و آیا ندانستی که پیامبر صلى الله عليه وآله پدر تمام امت است که علی عليه السلام نیز از ایشان [یعنی داخل أمت نبی] است؟ گفتم: آری؛ فرمود: آیا ندانستی که علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟ عرض

و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت فرموده است که فرمود:

اگر حق برای والدین باشد به جهت احسان ایشان است به اولاد و احسان محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام جلیل‌تر و عظیم‌تر است برایشان؛ پس ایشان اولی هستند به اینکه پدر ایشان باشند.[1]

کردم: آری؛ فرمود: از این رو به او ابوالقاسم گفته می‌شود چون پدر تقسیم کننده بهشت و جهنم است؛ به ایشان عرضه داشتم: معنی این کلام چیست؟ فرمود: [مهر و] شفقت پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت به امتش، [مانند] شفقت و مهربانی پدران است نسبت به أولاد، و أفضل امت رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام است، و پس از وی شفقت علی علیه السلام مانند مهر و شفقت او [رسول خدا] است، زیرا او وصی و خلیفه، و امام پس از او است، پس برای این بود که فرمود: من و علی دو پدر این امتیم، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای منبر رفت و فرمود: هر کس دین یا عیالی پس از خود باقی گذارد، پس بر گردن من است و أمرش راجع به من است. [یعنی دینش را من باید ادا کنم و عیالش را نیزمن باید نفقه دهم] و هر کس که مالی و ثروتی باقی گذارد، آن از آن ورثه او خواهد بود؛ پس از این جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله اولی گشت به مؤمنین از پدران و مادرانشان و همچنین از خودشان به خودشان، و همین طور أمیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین بودند [و] بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله عین همان أمری که برای رسول خدا جاری بود برای ایشان نیز جاری گشت [یعنی ایشان نیز أولی بنا من أنفسنا هستند].(پیوست ۳)

۱. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن بن علي العسكري علیهما السلام، ص۳۳۰: و قال علي بن الحسين علیهما السلام إن كان الأبوان إنما عظم حقهما على أولادهما لإحسانهما إليهم، فإحسان محمد و علي علیهما السلام إلى هذه الأمة أجل و أعظم فهما بأن يكونا أبويهم أحق.

و از حضرت امام محمد باقر(علیه السلام) روایت کرده است که فرمود:

هر کس خواسته باشد بداند قرب و منزلت خود را در نزد خداوند پس نظر نماید در قدر و منزلت أبوین أفضل خود محمد و علی در نزد خود.[۱]

و از حضرت علی بن موسی الرضا روایت نموده است که خطاب فرمود به حاضرین و فرمود:

آیا شما مکروه نمی‌دارید اینکه نفی شوید از پدر و مادر خود یعنی قطع نسب شما شود؟

عرض کردند: بلی مکروه می‌داریم.

پس فرمود: جهد نمایید که نفی نشوید از نسبت به محمد و علی که ایشان افضل هستند از پدر و مادر نسبی.[۲]

---

۱. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن بن علي العسکري(علیهما السلام)، ص۳۳۰-۳۳۱: و قال محمد بن علي الباقر(علیهما السلام) من أراد أن یعرف کیف قدره عند الله، فلینظر کیف قدر أبویه الأفضل عنده محمد و علي(علیهما السلام).

۲. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن بن علي العسکري(علیهما السلام)، ص۳۳۱: و قال علي بن موسی الرضا(علیهما السلام) أ ما یکره أحدکم أن ینفی عن أبیه و أمه اللذین ولداه؟ قالوا: بلی و الله. قال: فلیجتهد أن لا ینفی عن أبیه و أمه اللذین هما أبواه أفضل من أبوي نفسه.

و از این قبیل اخبار بسیار است در این تفسیر و از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت نموده است که فرمود:

حق قرابات و خویشاوند پدران دینی ما یعنی محمد و علی علیهما السلام و دوستان ایشان بیشتر است از حق خویشان پدران؛ پس به درستی که پدران دینی ما راضی می‌نمایند پدران نسبی ما را و پدران نسبی نمی‌توانند راضی نمایند پدران دینی ما را.[1]

این قبیل اخبار بسیار است در این کتاب که دلالت دارد بر تقدیم حق أقربا و خویشان حضرت رسول و حضرت امیر بر خویشان خود شخص.

پس چون این مطالب را دانستی می‌گوییم که:

احسان، منفعت رسانیدن است و عمده نفع، إعزاز و احترام است و گریه و عزاداری إعزاز اموات و مقتولین است و تعزیه‌داری بر سیدالشهداء إعزاز و احترام حضرت رسول صلی الله علیه و آله است، و در خبر است که چون حضرت رسول شنید گریه زن‌های انصار را بر شهدای احد فرمود:

---

۱. التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن بن علي العسكري عليهما السلام، ص۳۳۵: و قال علي بن الحسين عليهما السلام حق قرابات أبوي ديننا: محمد و علي و أوليائهما أحق من قرابات أبوي نسبنا، إن أبوي ديننا يرضيان عنا أبوي نسبنا و أبوي نسبنا لا يقدران أن يرضيا عنا أبوي ديننا: محمد صلى الله عليه و آله و علي عليه السلام.

«اما عمم حمزه پس گریه‌کننده‌ای ندارد».

پس انصار زنهای خود را امر نمودند که بر حمزه گریه و ندبه نمایند و حضرت رسول ﷺ در حق ایشان دعا فرمود.[۱]

پس همچنانی که اگر کسی در فوت والدین خود عزاداری ننماید عاق والدین و قاطع رحم خواهد بود، همچنین اگر کسی در عزای حضرت سیدالشهداء عزاداری ننماید عاق والدین دینی و قاطع رحم حقیقی ایشان خواهد بود.

مطلب سِیّم

[عزاداری برسید الشهدا علیه‌السلام تعظیم رسول خدا ﷺ است]

قال الله تعالی:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً * لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً﴾[۱]

---

۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۸۵: قال و انصرف رسول الله ﷺ إلی المدینة حین دفن القتلی فمربدور بني الأشهل و بني ظفر فسمع بكاء النوائح علی قتلاهن فترقرقت عینا رسول الله ﷺ و بكی ثم قال لكن حمزة لا بواكي له الیوم فلما سمعها سعد بن معاذ و أسید بن حضیر قالوا لا تبكین امرأة جمیعها حتی تأتي فاطمة فتسعدها فلما سمع رسول الله ﷺ الواعیة علی حمزة و هو عند فاطمة علی باب المسجد قال ارجعن رحمكن الله فقد آسیتن بأنفسكن.

و معنی تعزیر، تفخیم و تعظیم و توقیر است،[۲] پس تعظیم رسول ﷺ واجب است به نص این آیه و عزاداری بر سیدالشهداء تعظیم آن سرور است پس واجب خواهد بود.

مطلب چهارم

[شیعه نمی‌تواند حزن خود را مخفی نگه دارد]

در روایت منقول است از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود:

رحم الله شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا یفرحون بفرحنا و یحزنون لحزننا.[۳]

و در خبر دیگر به این مضمون است یعنی شیعیان ما از ما هستند و از فاضل طینت ما خلق شده‌اند و به آب ولایت ما عجین شده‌اند؛ راضی هستند به اینکه ما ائمه ایشان باشیم و ما هم راضی هستیم که ایشان شیعه ما هستند، مصیبت ما مصیبت ایشان است؛ گریان می‌شوند بر صدمات ما و محزون می‌شوند به حزن ما و مسرور می‌شوند

---

۱. فتح، ۹: ما تو را گواه و مژده رسان و بیم دهنده فرستادیم. تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید و او را یاری دهید و بزرگش بشمارید و بامداد و شام گاه تسبیحش گویید.

۲. اسراء، ۲۳: و پروردگارت فرمان قاطع داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید.

۳. شجرة طوبی، ج۱، ص۳؛ و نیز برای مشاهده مصادر «فاضل طینتنا» ر.ک: پاورقی ص۳۲.

به سرور ما و ما هم متألم می‌شویم به تألم ایشان و مطلع هستیم بر احوال ایشان پس ایشان با ما خواهند بود و از ما جدا نمی‌شوند و ما هم از ایشان جدا نمی‌شویم.[۱]

پس فرمود:

خدایا شیعیان ما از ما هستند و هر کس یاد کند مصیبت ما را و گریان شود از برای ما، خدا او را عذاب نخواهد نمود.[۲]

۱. این قسمت با صرف همین ترکیب فقط در اشاره‌ای که رجب برسی در مشارق أنوار الیقین به نص یک حدیث کرده یافت شد و یحتمل که منشأ این حدیث همین اشاره برسی باشد که گفته: «أقول: معنی قوله علیه السلام إنه یقول: ربي إن شیعتنا لما خلقوا من فاضل طینتنا، و عجنوا بماء ولایتنا، رضونا أئمة، و رضینا بهم شیعة، یصیبهم مصابنا، و تنکبهم أوصابنا و یحزنهم حزننا، و نحن أیضا نتألم لتألمهم، و نطلع علی أحوالهم، فهم معنا لا یفارقونا ...» الخ. مشارق أنوار الیقین، ص ۳۱۷.

۲. جنة المأوی میرزا حسین نوری، به نقل از کتاب أنیس العابدین: عن صاحب الأمر علیه السلام أنه یقول اللهم إن شیعتنا خلقت من شعاع أنوارنا و بقیة طینتنا و قد فعلوا ذنوبا کثیرة اتکالا علی حبنا و ولایتنا فإن کانت ذنوبهم بینك و بینهم فاصفح عنهم فقد رضینا و ما کان منها فیما بینهم فأصلح بینهم و قاص بها عن خمسنا و أدخلهم الجنة و زحزحهم عن النار و لا تجمع بینهم و بین أعدائنا في سخطك قلت: و یوجد في غیر واحد من مؤلفات جملة من المتأخرین الذین قاربنا عصرهم و المعاصرین هذه الحکایة بعبارة تخالف العبارة الأولی و هي هکذا اللهم إن شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا اللهم

و نص این مضمون از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است و فرمود:

به درستی که خدای تعالی اختیار نمود از برای ما شیعیانی که یاری می‌کنند ما را و مسرور می‌شوند به سرور ما و محزون می‌گردند به حزن ما، و جان و مال خود را در راه ما می‌دهند ایشان از ما هستند و ما هم از ایشان هستیم.[1]

و به این مضامین اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام وارد شده است[2] و از این اخبار مستفاد می‌شود که شیعه کسانی هستند که در زمان حزن

اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتکالا علی حبنا و ولائنا یوم القیامة و لا تؤاخذهم بما اقترفوه من السیئات إکراما لنا و لا تقاصهم یوم القیامة مقابل أعدائنا فإن خففت موازینهم فثقلها بفاضل حسناتنا. جنة المأوی، ص۱۳۸.

۱. تحف العقول ، ص۱۲۳: إن الله اطلع فاختارنا واختار لنا شیعتنا ینصروننا و یفرحون بفرحنا ویحزنون بحزننا ویبذلون أموالهم وأنفسهم فینا أولئك منا وإلینا. عین همین تعبیر در الخصال، ج۲، ص۶۳۵ و غرر الحکم آمدی، ص۲۳۳ و جامع الأخبار شعیری، ص۱۷۹، و تأویل الآیات الظاهرة، ص۶۴۱ موجود است.

۲. برای این مضمون و تعبیر مشهور «یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا» که از صفات شیعیان برشمرده شده مصادر قابل توجهی می‌توان یافت؛ به عنوان نمونه: تحف العقول، ص۱۲۳ و الخصال شیخ صدوق، ج۲، ص۶۳۵ غرر الحکم، ص۲۳۳ و جامع الأخبار شعیری، ص۱۸۰ و تأویل الآیات الظاهرة، ص۶۴۱ و نیز شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۴۸۴ و در تعابیری مشابه می‌توان

ائمه محزون شوند و آثار حزن در ایشان ظاهر شود، چون آثار حزن قهری است چنانچه در سابق دانستی و شخص محزون نمی‌تواند حزن خود را مخفی نماید و در ایام فرح ایشان مسرور باشد.

پس اگر کسی در ایام حزن ایشان محزون نشود یا در ایام فرح ایشان مسرور نشود کشف می کند از اینکه شیعه نیست؛ پس هر کس این دو حال در او بروز و ظهور نداشته باشد و ادعای تشیع نماید دروغ گفته باشد و چنین کسی شیعه نخواهد بود.

مطلب پنجم

[تبعیت از رسول خدا صلی الله علیه و آله، و عزاداری و روضه‌خوانی بر سید الشهدا علیه السلام]

قال الله تعالی: ﴿لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.[1]

وتفسیر این آیه چنین شده است که کسانی که امید دارند ثواب خدا و نجات از عذاب روز جزا را و یاد خدا بسیار می نمایند باید اقتدا کنند به رسول خدا در افعال و اعمال او و در جای دیگر می فرماید:

به کامل الزیارات، ص۱۰۱ و الأمالي شیخ صدوق، ص۱۳۰ و عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۳۰۰ و إقبال الأعمال ابن طاووس، ج۲، ص۵۴۵ اشاره کرد.

۱. احزاب، ۲۱: یقینا برای شما در پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند.

﴿وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُون﴾.[۱]

و از آیـه اول مسـتفاد می‌شـود کـه کسـانی کـه اقتـدا بـه حضـرت رسول ﷺ نمی‌نمایند در افعال او، کسانی هستند که امید به خدا و روز جزا ندارند و آنها کسانی هستند که خداوند در کلام مجید خود ایشان را یاد فرموده است به قول خود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُور﴾[۲]

پس چنین کسانی داخل‌اند در زمره یهود و کسانی که خداوند بر ایشان غضب فرموده و مأیوس‌اند از آخرت. و از آیه دوم مستفاد می‌شود که علت و سبب هدایت، پیروی و متابعت حضرت رسول ﷺ است پس کسانی کـه پیـروی ننماینـد از زمـره هـدایت یافتگـان [و مهتـدین] نخواهند بود. و ایضا در جای دیگر می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيم﴾[۳]

---

۱. اعراف، ۱۵۸: و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.

۲. ممتحنه، ۱۳: ای مومنان با قومی که خدا برآنان خشم گرفته دوستی نکنید. آنان یقینا به گونه ای از آخرت مایوسند، که کافران مدفون در قبرها مایوسند.

۳. آل عمران، ۳۱

یا محمد به کسانی که ادعا می کنند محبت خدا را [بگو] که پیروی و متابعت نمایید مرا تا خدا شما را دوست دارد و شما را بیامرزد.

پس از این آیه مستفاد می شود که کسانی که پیروی و متابعت رسول خدا ﷺ نمی نمایند خدا دوست نمی‌داند ایشان را و نمی‌آمرزد.

پس چون معلوم شد وجوب متابعت رسول خدا می‌گویم:

در اخبار بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است در عزاداری نمودن بر سیدالشهدا و ذکر تمام اخبار در این مختصر گنجایش ندارد و ما به ذکر دو خبر اکتفا می‌نماییم:

در مشکاة[1] از ام فضل زوجه عباس روایت کرده است که:

داخل شدم بر رسول خدا ﷺ و عرض کردم که خواب هولناکی دیدم.

فرمود: چه دیدی؟

---

۱. منظور مشکاة المصابیح خطیب عمری تبریزی است که از محدثان و رجالیان عامه در قرن هشتم (م۷۳۰) بوده است. خود این کتاب مصابیح تدوین دوباره کتاب مصابیح السنة حسین بن مسعود شافعی معروف به فرّاء بغوی (م ٥١٦) است و وی در این کتاب روایات صحاح سته و موطأ مالک و سنن دارمی و غیره را با حذف سند و تنظیمی جدید وارد آورده است. خطیب پس از مشخص کردن راویان و منابع و با افزودن فصلی شامل روایات ضعیف، کتاب وی را دوباره تدوین کرد و آن را مشکاة المصابیح نامید که با استقبال بیشتری روبرو شد و قریب به چهل و سه شرح بر همین مشکاة نگاشته شد.

عرض کردم: دیدم گویا قطعه‌ای از جسد مبارک تو بریده شد و در دامن من گذاشته شد.

پس حضرت فرمودند که:

خیر است؛ فاطمه ان شاء الله پسری می‌زاید و تو او را تربیت می‌نمایی.

پس فاطمه حسین علیه‌السلام را زائید و من دایه او شدم و او را شیر می‌دادم از شیر قُثَم.

پس روزی وارد شدم بر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت حسین علیه‌السلام را در دامن آن حضرت گذاشتم و قدری غفلت کردم و چون ملتفت شدم دیدم اشک از چشم‌های حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله جاری است؛

عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله از چه گریانی؟

فرمود که: جبرئیل نازل شد و مرا خبر داد که امت من خواهند کشت این پسر مرا.

پس عرض کردم: همین پسر را؟

فرمود: بلی؛ پس قدری از خاک سرخ به من داد.[1]

۱. مشكاة المصابيح، ج۳، ص۱۷٤۱: وعن أم الفضل بنت الحارث، أنها دخلت على رسول الله، فقالت: يا رسول الله! إني رأيت حلما منكرا الليلة، قال: وما هو؟ قالت: إنه شديد، قال: وما هو؟ قالت: رأيت كأن قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري. فقال رسول الله: رأيت خيرا، تلد فاطمة إن شاء الله غلاما يكون في حجرك. فولدت فاطمة الحسين، فكان في حجري كما قال رسول الله، فدخلت يوما على رسول الله، فوضعته في حجره، ثم كانت مني التفاتة، فإذا عينا رسول الله تهريقان الدموع، قالت: فقلت: يا نبي الله! بأبي أنت وأمي، ما لك؟ قال: أتاني جبرئيل عليه السلام، فأخبرني أن أمتي ستقتل ابني هذا، فقلت: هذا؟ قال: نعم، وأتاني بتربة من تربته حمراء.

همین حدیث (با اندک تفاوت در جزئیات یا اجمال و تفصیل) در منابع عامه و خاصه وارد آمده است:

در کتب خاصه: الإرشاد شیخ مفید، ج۲، ص۱۲۹، دلائل الإمامة طبری شیعی، ص۱۷۹، شرح الأخبار قاضی نعمان، ج۳، ص۱۱۲، الدر النظیم یوسف بن حاتم شامی، ص٤۹۰، العدد القویه رضی الدین حلی، ص۳٦، تاج المواليد طبرسی، ص۸٦، إثبات الهداة شیخ حر عاملی، ج۱، ص٤۰۹، نیز کشف الغمة، ج۱، صص۵۲۳ و۵۳۰ و۵٤۷. و از مصادر خاصه که این قضیه را به أم أیمن نسبت داده‌اند می‌توان به الأمالي شیخ صدوق، ص۸۲، روضة الواعظین فتال نیشابوری، ج۱، ص۱۵۵ و مناقب ابن شهرآشوب، ج٤، ص۷۰ اشاره نمود.

از کتب عامه نیز به ذکر نام‌های زیر اکتفا می‌کنیم: مسند أحمد بن حنبل، ج٦، ص۳۳۹، سنن ابن ماجة، ج۲، ص۱۲۹۳، المعجم الکبیر طبرانی، ج۲۵، صص۲٦-۲۷، الذریة الطاهرة دولابی، ص۱۰٦، المستدرك حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۷٦، المعجم ابن المقرئ، ص۱۸٦، تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۱٤،

و در بحار الانوار روایت کرده است که:

چون دو سال از عمر شریف حضرت سیدالشهدا علیه السلام گذشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به سفری تشریف بردند پس در اثناء راه توقف فرمودند و کلمه «إنّا لله و إنّا إلیه راجعون» را بر زبان جاری نمودند و آب از دیدگان آن سرور جاری شد و چون از سبب آن سؤال کردند فرمودند که:

اینک جبرئیل خبر می‌دهد از زمینی که در کنار شط فرات است که آن را کربلا می‌نامند و پسرم حسین را در آنجا می‌کشند و گویا می‌بینم او را و محل قتل و دفن او را و گویا می‌بینم اسیران را که بر چوبه‌های جهاز شتر سوار شده‌اند و سر پسرم حسین را به هدیه می‌برند برای

ص۱۹٦، شرح مذاهب ابن شاهین، ص۲٦۹، الطبقات الکبری ابن سعد، ج۸، ص۲۷۹، فضائل الخلفاء ابونعیم اصبهانی، ص۱۱٦، معرفة الصحابة ابونعیم اصبهانی، ج٤، ص۱۸۰۷، ذکر أخبار إصبهان ابونعیم اصبهانی، ج۱، ص٤٦، البدایة والنهایة ابن کثیر، ج٦، ص۲۵۸، جامع المسانید ابن کثیر، ج۵، ص۳۷۱، أسد الغابة ابن أثیر، ج۲، ص۱۰ وج۳، ص۲٤۲، إمتاع الأسماع مقریزی، ج۱۲، ص۲۳۷ وج۱٤، ص۱٤۵، دلائل النبوة بیهقی، ج٦، ص٤٦۹، تهذیب الکمال مزّی، ج٦، ص۳۹۸، ینابیع المودة قندوزی، ج۳، ص۷، بغیة الطلب ابن العدیم حلبی، ج٦، ص۲۵٦٦، الأحکام الشرعیه ابن الخراط اندلسی، ج۱، ص۳۸۸، التحقیق ابن الجوزي، ج۱، ص۱۰۵، الإصابة ابن حجر عسقلانی، ج۸، ص٤۵۰، تنقیح التحقیق ابن عبد الهادی حنبلی، ص۱۳۲ و سمط النجوم العوالي، ج۳، ص۸٦.

یزید لعین، و قسم به خدا که کس نظر نمی‌کند به سر حسین و خوشحال شود مگر آنکه خداوند مخالفت می‌اندازد بین قلب و زبان او و عذاب می‌نماید او را به عذاب ألیم.[۱]

مؤلف گوید که: مراد از مخالفت بین زبان و قلب شاید کنایه از نفاق باشد و شاید مراد آن باشد که خداوند او را در زمره منافقان محشور می‌نماید.

پس حضرت مراجعت فرمودند از سفر خود در حالتی که مغموم و مهموم و محزون و شکسته خواطر [خاطر] بودند؛

پس بر منبر تشریف بردند و حضرت حسن و حسین را به همراه خود به منبر بردند و خطبه خواندند و مردم را موعظه فرمودند و چون از خطبه فارغ شدند دست راست خود را بر سر حضرت حسن علیه‌السلام گذاشتند و دست چپ را بر سر حضرت حسین علیه‌السلام گذاشتند و فرمودند:

خداوندا! به درستی که محمد بنده و رسول تو است و این دو نفر نیکان عترت و برگزیدگان نسل من و افضل

---

۱. آدرس در ادامه ذکر خواهد شد.

ذریه من می‌باشند و کسی هستند که در میان امت خواهم گذاشت ایشان را، و جبرئیل خبر داده است مرا که این دو پسر من این یک ـ و اشاره به حضرت حسن علیه السلام فرمودند ـ مقتول می‌شود به زهر جفا و دیگری به خون خود آغشته می‌شود؛ خدایا مبارک گردان شهادت را بر او و او را از بزرگان بهشت قرار ده؛ خدایا برکت نده قاتل او را و خوار کننده او را و بچشان به او گرمی آتش خود را و محشور گردان او را در درک اسفل جحیم.

راوی گفت: پس مردم فریاد به گریه و ناله بلند کردند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود:

ای مردم آیا بر او می گریید و او را یاری نمی کنید؟ خدایا تو یاور و ناصر او باش، الخبر.[1]

---

۱. اصل حدیث به صورت کامل چنین است: بحار الأنوار، ج۴۴، صص۲۴۸-۲۴۷: و عن عبد الله بن یحیی قال: دخلنا مع علي إلی صفین فلما حاذی نینوی نادی صبرا یا عبد الله فقال دخلت علی رسول الله و عیناه تفیضان فقلت بأبي أنت و أمي یا رسول الله ما لعینیك تفیضان أغضبك أحد قال لا بل كان عندي جبرئیل فأخبرني أن الحسین یقتل بشاطئ الفرات و قال هل لك أن أشمك من تربته قلت نعم فمد یده فأخذ قبضة من تراب فأعطانیها فلم أملك عیني أن فاضتا و اسم الأرض كربلاء فلما أتت علیه سنتان خرج النبي إلی سفر فوقف في بعض

الطريق و استرجع و دمعت عيناه فسئل عن ذلك فقال هذا جبرئيل يخبرني عن أرض بشط الفرات يقال لها كربلاء يقتل فيها ولدي الحسين و كأني أنظر إليه و إلى مصرعه و مدفنه بها و كأني أنظر على السبايا على أقتاب المطايا و قد أهدي رأس ولدي الحسين إلى يزيد لعنه الله فوالله ما ينظر أحد إلى رأس الحسين و يفرح إلا خالف الله بين قلبه و لسانه و عذبه الله عذابا أليما ثم رجع النبي من سفره مغموما مهموما كئيبا حزينا فصعد المنبر و أصعد معه الحسن و الحسين و خطب و وعظ الناس- فلما فرغ من خطبته وضع يده اليمنى على رأس الحسن و يده اليسرى على رأس الحسين و قال اللهم إن محمدا عبدك و رسولك و هذان أطايب عترتي و خيار أرومتي و أفضل ذريتي و من أخلفهما في أمتي و قد أخبرني جبرئيل أن ولدي هذا مقتول بالسم و الآخر شهيد مضرج بالدم اللهم فبارك له في قتله و اجعله من سادات الشهداء اللهم و لا تبارك في قاتله و خاذله و أصله حر نارك و احشره في أسفل درك الجحيم قال فضج الناس بالبكاء و العويل فقال لهم النبي أيها الناس أ تبكونه و لا تنصرونه اللهم فكن أنت له وليا و ناصرا ثم قال يا قوم إني مخلف فيكم الثقلين- كتاب الله و عترتي و أرومتي و مزاج مائي و ثمرة فؤادي و مهجتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض ألا و إني لا أسألكم في ذلك إلا ما أمرني ربي أن أسألكم عنه أسألكم عن المودة في القربى و احذروا أن تلقوني غدا على الحوض و قد آذيتم عترتي و قتلتم أهل بيتي و ظلمتموهم ألا إنه سيرد علي يوم القيامة ثلاث رايات من هذه الأمة- الأولى راية سوداء مظلمة قد فزعت منها الملائكة فتقف علي فأقول لهم من أنتم فينسون ذكري و يقولون نحن أهل التوحيد من العرب فأقول لهم أنا أحمد نبي العرب و العجم فيقولون نحن من أمتك فأقول كيف خلفتموني من بعدي في أهل بيتي و عترتي و كتاب ربي فيقولون أما الكتاب فضيعناه و أما العترة فحرصنا أن نبيدهم عن جديد الأرض فلما أسمع ذلك منهم أعرض عنهم وجهي فيصدرون عطاشا مسودة وجوههم ثم ترد علي راية أخرى أشد سوادا من الأولى فأقول لهم كيف خلفتموني من بعدي في الثقلين كتاب الله و عترتي فيقولون أما الأكبر فخالفناه و أما الأصغر

و چون معلوم شد که رسول خداﷺ به مجرد شنیدن اینکه نور دیده‌هایش کشته می‌شود مغموم و مهموم شد و گریه نموده و برای مردم روضه‌خوانی فرموده، پس پیروان او را به موجب تأسی به آن حضرت واجب خواهد بود عزاداری و گریستن و اقامه عزای آن سرور، و الا پیرو پیغمبر نخواهند بود و اختصاص وجوب متابعت به واجبات ـچنانچه بعضی گمان نموده‌اندـ معلوم نیست و دلیلی بر آن نیست و وجوب آن از جهت متابعت منافات با استحباب ندارد و محل اثبات آن در اصول است.[۱]

فمزقناهم كل ممزق فأقول إليكم عني فيصدرون عطاشا مسودة وجوههم ثم ترد علي راية تلمع وجوههم نورا فأقول لهم من أنتم فيقولون نحن أهل كلمة التوحيد و التقوى من أمة محمد المصطفى و نحن بقية أهل الحق حملنا كتاب ربنا و حللنا حلاله و حرمنا حرامه و أحببنا ذرية نبينا محمد و نصرناهم من كل ما نصرنا به أنفسنا و قاتلنا معهم من ناواهم فأقول لهم أبشروا فأنا نبيكم محمد و لقد كنتم في الدنيا كما قلتم ثم أسقيهم من حوضي فيصدرون مرويين مستبشرين ثم يدخلون الجنة خالدين فيها أبد الآبدين.

۱. ذکر وجوه و مسائل مطرح شده در این باب خارج از حوصله این مختصر است و موکول به محل خویش است و از روزگاران دور محل بحث و نظر بوده است؛ ر.ک: الذریعة سید مرتضی علم الهدی، ج۲، صص۱۰۸-۹۶ و العدة في أصول الفقه شیخ طوسی، صص۵۸۲-۵۶۹ و نهایة الوصول علامه حلی، ج۲، صص۵۶۸-۵۲۸ و القوانین میرزای قمی، ص۵۵۷-۵۵۰ و الفصول الغرویة محمد حسین اصفهانی(صاحب فصول)، ص۳۱۵-۳۱۳ و أنیس المجتهدین ملامهدی نراقی، ج۱، صص۳۱۶-۳۰۵.

مطلب ششم

[لزوم بالاتردانستن مصیبت سید الشهدا ﷺ از مصیبت خود]

قال الله تعالی: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾[1]

و بعد از چند آیه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرِ﴾[2]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾[3]

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿دِيناً قِيَماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ﴾[4]

و از این آیات مستفاد می‌شود که مؤمنان کسانی هستند که پیروی نمایند ملت ابراهیم را و متابعت نمایند او را در افعال و اعمال او، و چون

---

۱. ممتحنه، ٤: مسلما برای شما در ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست.

۲. احزاب، ۲۱: یقینا برای شما در پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می‌کند.

۳. آل عمران، ٦٨: مسلما نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی‌اند که از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و خدا یاور و سرپرست مؤمنان است.

٤. انعام، ١٦١: دین پایدار و استوار دین ابراهیم است.

این مطلب را معلوم داشتی می‌گوییم که در کتاب عیون أخبار الرضا[۱] و در کتاب أمالی شیخ صدوق[۲] روایت شده است از فضل[۳] که گفت:

شنیدم از حضرت رضا که می‌فرمود:

چون خداوند امر نمود ابراهیم علیه السلام را که ذبح کند
گوسفند را در جای پسرش اسمعیل، تمنی نمود ابراهیم
که کاش فدا نیامده بود و پسرش را به دست خود ذبح

---

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۲۰۹

۲. در نسخه‌های چاپی الأمالی این مطلب یافت نشد؛ اما بعینه در الخصال شیخ صدوق، ج۱، ص۵۹-۵۸ موجود است.

۳. منظور فضل بن شاذان نیشابوری (متوفای حوالی ۲۶۰ هـ.ق) است که از اجله اصحاب و متکلمین طایفه امامیه است؛ علامه حلی در خلاصة الأقوال خویش پیرامون ایشان می نویسد: رجال العلامة الحلي (خلاصة الأقوال في معرفة الرجال)، ص۱۳۲: [شاذان] ـ به شین و ذال و نون ـ بن خلیل همان أبو محمد أزدی نیشابوری است که پدرش از أصحاب یونس [بن عبد الرحمن] بود و از أبو جعفر ثانی [یعنی إمام جواد] علیه السلام و قیل که از إمام رضا نیز روایت نموده است و ثقه جلیل القدر و فقیه متکلمی بود که شأن عظیمی در این طایفه [شیعه اثناعشریه] دارد؛ گفته شده که ایشان صد و هشتاد کتاب تألیف فرموده و أبو محمد علیه السلام نیز دو بار ـ و روایت شده که سه مرتبه ـ بر ایشان رحمت فرستاده‌اند؛ و کشی مدح ایشان را از أئمه علیهم السلام روایت نموده است و سپس البته چیزی را ذکر کرده که منافی با آنها بود و در کتاب کبیر خویش جواب آن را داده‌ایم؛ و این شیخ أجل از ان است که قدح او را بگویند، چرا که ایشان ـ رضي الله عنه ـ رئیس طایفه ما [یعنی شیعه اثناعشریه] است. (پیوست ٤)

می‌کرد تا اینکه دلش شکسته می‌شد و به درجه رفیعه شهادت، صبر و رضا فائز می‌گردید؛

پس وحی شد به او که: ای ابراهیم کی محبوب‌ترین خلق است به نزد تو؟

عرض کرد: حبیب تو محمد.

وحی رسید که: آیا او أحب است نزد تو یا نفست؟

عرض کرد: بلکه او أحب است به سوی من از نفسم.

فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست می‌داری یا فرزند خود را؟ عرض کرد: فرزند او را.

فرمود: آیا مذبوح شدن او به تیغ ستم دشمنان بیشتر دلت را می‌سوزاند یا ذبح ولدت به دست خودت در طاعت من؟

عرض کرد: ذبح ولد او به دست دشمنان بیشتر دل مرا می‌سوزاند.

فرمود: ای ابراهیم جمعی که گمان می‌کنند خود را از امت خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله هر آینه خواهند کشت فرزندش حسین را به ظلم و عدوان مانند گوسفند و به این عمل مستحق غضب و سخط من می‌شوند.

پس ابراهیم جزع نمود و دلش شکست و گریست؛

پس وحی رسید به او که: ای ابراهیم! فدا نمودم جزع تورا بر اسمعیل به جزعت بر حسین و واجب نمودم از برای تو درجات رفیعه اهل مصائب را. و این است تفسیر ﴿وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظيمٍ﴾.[1]

---

۱. به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج۱، ص۲۰۹: قال حدثنا محمد بن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا علیه السلام يقول لما أمر الله تبارك و تعالى إبراهيم علیه السلام أن يذبح مكان ابنه إسماعيل الكبش الذي أنزله عليه تمنى إبراهيم علیه السلام أن يكون يذبح ابنه إسماعيل علیه السلام بيده و أنه لم يؤمر بذبح الكبش مكانه ليرجع إلى قلبه ما يرجع إلى قلب الوالد الذي يذبح أعز ولده بيده فيستحق بذلك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب فأوحى الله عز و جل إليه يا إبراهيم من أحب خلقي إليك فقال يا رب ما خلقت خلقا هو أحب إلي من حبيبك محمد صلی الله علیه و آله فأوحى الله عز و جل إليه يا إبراهيم أ فهو أحب إليك أو نفسك قال بل هو أحب إلي من نفسي قال فولده أحب إليك أو ولدك قال بل ولده قال فذبح ولده ظلما على أعدائه أوجع لقلبك أو ذبح ولدك بيدك في طاعتي قال يا رب بل ذبحه على أيدي أعدائه أوجع لقلبي قال يا إبراهيم فإن طائفة تزعم أنها من أمة محمد صلی الله علیه و آله ستقتل الحسين علیه السلام ابنه من بعده ظلما و عدوانا كما يذبح الكبش فيستوجبون بذلك سخطي فجزع إبراهيم علیه السلام لذلك و توجع قلبه و أقبل يبكي فأوحى الله عز و جل إليه يا إبراهيم قد فديت جزعك على ابنك إسماعيل لو ذبحته بيدك بجزعك على الحسين علیه السلام و قتله و أوجبت لك أرفع درجات أهل الثواب على المصائب فذلك قول الله عز و جل و فديناه بذبح عظيم و لا حول و لا قوة إلا بالله.

و به مقتضای این خبر باید کسانی که خود را پیرو ملت ابراهیم علیه السلام می‌دانند تأسی نمایند به آن سرور و مصیبت حضرت حسین علیه السلام را بزرگتر دانند از مصیبت خود و همچنانکه در مصیبت پدر و فرزند و أقرباء خود جزع و فزع و گریه و ناله و بی‌قراری می‌نمایند در مصیبت آن حضرت به أضعاف مضاعف بیشتر نمایند و اگر نه متأسی به آن سرور نخواهند بود.

مطلب هفتم

[احسان و حقوق سید الشهدا علیه السلام بر قاطبه مردم]

قال الله تعالی: ﴿هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلاَّ الْإِحْسان﴾[1]

و از بدیهیات، حکم عقل است بر اینکه هر کس به کسی احسانی نماید جزای او احسان خواهد بود و این امر اختصاص به مؤمن و کافر و برّ و فاجر ندارد؛ بلکه بعید نیست که از فطریات شمرده شود که «الإنسان عبید الإحسان»[2] زیرا که احسان و نیکی به سبب میل قلب

---

۱. الرحمن، ٦٠: آیا جزای نیکی به جز نیکی کردن است.

۲. این مطلب با ترکیب «الإنسان عبد الإحسان» به مثابه حدیث در غرر الحکم آمدی آمده است. این مضمون البته در عبارات دیگری از همین کتاب مثل الإحسان یسترق الإنسان، ص٥٧ و لن یسترق الإنسان حتی یغمره الإحسان، ص٥٥٣ و نیز الإحسان یستعبد الإنسان، ص٤٦ و بالإحسان یستعبد الإنسان، ص٢٩٦ تکرار شده است.

می‌شود به محسن، و محسن إلیه مهما أمکن در صدد تلافی خواهد بود و لازم نیست که تلافی به فعل مثل باشد؛ بلکه گاه است که همان اظهار احسان و تشکر از آن احسان خواهد بود چنانچه ملاحظه می‌شود در دانی نسبت به عالی چنانچه در حدیث قدسی است:

الصوم لي وأنا أجزي به.[1]

و تفسیر آن چنین شده است ـ بنا بر بعضی احتمالات ـ که روزه برای من است و جزاء نعمت‌هایی که به بندگان می‌دهم به این روزه‌ای که برای من می‌گیرند داده خواهد شد.

و بالجمله شکر منعم واجب است عقلاً[2] و اگر کسی منعم را شکر نکند در زمره عقلاء محسوب نخواهد بود و وجوب شرعی آن از ملازمه بین حکم عقل و شرع ثابت می‌شود که «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع»[3] و محسن به سبب احسان خود حقی بر محسَن إلیه پیدا می‌کند که به سبب آن مستحق تشکر و تلافی خواهد بود.

---

۱. الکافی، ج٤، ص٦٣؛ من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۷۵ و تهذیب الأحکام شیخ طوسی، ج٤، ص۱۵۲

۲. در این باب ملاحظه نکته‌هایی که علامه حلی در نهایة الوصول ایراد فرموده‌اند خالی از لطف نیست؛ ر.ک به: نهایة الوصول الی علم الأصول، ج۱، صص۱۳۹-۱۳٤.(پیوست ۵)

۳. برای درک بهتر این جمله ر.ک به: شیخ انصاری، مطارح الأنظار(چاپ جدید)، ج۲، ص۳٤٤.

اکنون می‌گوییم که حقوق حضرت سیدالشهداء برقاطبه مردم خصوص شیعیان بسیار است؛

یکی حق ایجاد است، یعنی سبب وجود بودن[1] ـ مانند والدین و اجداد ـ و آن جناب صاحب این حق است برما؛ زیرا که وجود ما و وجود آباء ما همه به واسطه آن حضرت است[2] که نور او با نور جدش یکی است.[1]

---

۱. در نسخه چنین بود.

۲. شیخ صدوق در کتاب اعتقادات خویش(ص۹۳) فرموده‌اند: باید معتقد به این باشیم که خدای متعال جمیع آنچه را که خلق فرموده را برای حضرت رسول ﷺ و أهل بیت او آفریده است و اینکه اگر ایشان نبودند خداوند نه آسمان و زمین را خلق می فرمود نه بهشت و دوزخ را و نه آدم و حواء را و نه ملائکه را و نه هر چیز دیگری ـ که خلق نموده است ـ را، صلوات الله علیهم أجمعین. (پیوست ۶)
و خلاصه این مضمون که اگر پیامبر اکرم ﷺ و حضرات معصومین علیهم‌السلام نبودند خداوند متعال نه آدمی می‌آفرید و نه جنت و نار و عرش و کرسی را، در کتب خاصه و حتی عامه بارها تکرار شده است و عباراتی چون «لولاهم ما خلقتك و لا خلقت الجنة و النار و لا السماء والأرض و لولاهم ما خلقتك و لا خلقت الجنة و لا النار و لا العرش و لا الكرسي و لا السماء و لا الأرض و لا الملائكة و لا الجن و لا الإنس وحتی لولاك لما خلقت الأفلاك» عبارات آشنایی در کتب فریقین است؛ ر.ک: معاني الأخبار شیخ صدوق، ص١٢٤ و عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج١، ص٢٦٢، کمال الدین شیخ صدوق، ج١، صص٢٥٥-٢٥٤، علل الشرائع شیخ صدوق، ج١، ص٥، شرح الأخبار قاضی نعمان، ج٢، ص٥٠٠ وج٣، ص٦، الخرائج والجرائح راوندی، ج٢، ص٥٦٠، قصص الأنبیاء راوندی،

صـص۴۴ و۴۵، کفایـة الأثـر خـزاز، ص۱۵۸، الرسـالة العلویـة کراجکـی، ص۳۸ و الفضائل ابن شاذان قمی، ص۱۲۸، الروضة ابن شاذان قمی، ص۱۱۱، الیقین ابن طـاووس، ص۱۷۴، غـرر الأخبـار دیلمـی، صـص۲۰۰ و۲۰۲، الصـراط المسـتقیم عاملی نباطی، ص۹۵ و تأویل الآیات الظاهرة، صص۵۳ و ۴۳۰.

و در منابع عامه نیزمی توان به این نام‌ها اشاره کرد: المستدرك حاکم نیشابوری، ج۲، ص۶۷۲ و إثبات الوصیة مسعودی، ص۱۳۰ و فرائد السمطین جوینی، ج۱، ص۳۷ و تفسیر ثعلبی، ج۷، ص۶۱ و تاریخ دمشق ابن عساکر، ج۷، ص۴۳۷ و البدایـة والنهایـة ابـن کثیـر، ج۱، ص۹۱ وج۲، ص۳۹۳ وج۶، ص۳۱۶ و السـیرة النبویـة ابـن کثیـر، ج۱، ص۳۲۰ و قصـص الأنبیـاء ابـن کثیـر، ص۲۹ و مسـند الفـاروق ابـن کثیـر، ج۲، ص۶۷۱ و دلائـل النبـوة بیهقـی، ج۵، ص۴۸۹ و جـامع الأحادیـث سـیوطی، ص۲۱۴ و الخصـائص الکبـری سـیوطی، ج۱، ص۶ و إمتـاع الأسـماع مقریـزی، ج۳، ص۱۸۷ و کنـز العمـال متقـی هنـدی، ج۱۱، ص۴۳۱ و شـفاء السـقام سـبکی، ص۲۹۵ و سـلاح المـؤمن ابـن الإمـام، ص۱۳۰ و بشـارة المحبوب زیـن الـدین قابونی، ص۷۲ و المواهب اللدنیة شهاب الـدین قتیبی، ج۳، ص۶۰۵ و وفـاء الوفـاء سـمهودی، ج۴، ص۱۹۳ و الفتـاوی الحدیثیـة ابـن حجر هیثمـی، ص۱۳۴ و نزهـة المجالس عبـد الـرحمن صفوری، ج۲، ص۹۷ و إعانـة الطـالبین بکـری دمیـاطی، ج۱، ص۱۳ و دفـع شـبه مـن شـبه وتمـرد ابـوبکـر حصـنی دمشـقی، ص۷۲ و مغنـي المحتـاج شـربینی، ج۱، ص۵۱۲ و طبقـات المحدثین ابو الشیخ اصفهانی، ج۳، ص۲۸۷ و السیرة الحلبیة، ج۱، ص۳۵۵ و ینـابیع المـودة قنـدوزی، ج۱، ص۴۲۲ وج۲، ص۳۳۷ وج۳، ص۳۶۵ و کشـف الخفاء عجلونی، ج۱، ص۴۵ و نیز السنة أبوبکر خلال، ص۲۳۳ و سـبل الهـدی والرشاد صالحی شامی، ج۱، ص۸۵ و ج۱۲، ص۴۰۳ و...

۱. در همین رابطه که چهارده معصوم علیهم السلام کلهم نور واحدی هستند ر.ک: الکـافي، ج۱،ص۴۴۰ وإرشـاد القلـوب دیلمـی، ج۲، ص۴۱۵ و دلائـل الإمامـة طبـری، ص۴۴۸ و کفایـة الأثـر، صـص۷۱ و۱۱۱ و الغیبـة نعمـانی، ص۹۳ و غـرر الأخبـار

[حق] دیگر، حق اسلام و ایمان است و آن ثابت است از برای هر مسلمی بر مسلمی به جهت مشارکت در اسلام، پس چگونه است حق کسی که سبب شد از برای هدایت ما به ایمان یعنی حسین که جان خود را در راه دین خدا داد؟ زیرا که اگر متارکه می‌کرد و تن به این مصیبت‌ها نمی‌داد دین حق ظاهر نمی‌شد؛ زیرا که بنی امیه کمال تسلط را بر بلاد و عباد داشتند و تمام سعی می‌نمودند در اخفای دین حق تا اینکه امر را بر اکثر مردم مشتبه نمودند به نحوی که سبّ حضرت امیر را از اجزاء و فرائض نماز قرار دادند و در ذهن مردم داخل کردند که بنی‌امیه ائمه اسلام‌اند و از طفولیت اطفال را بر آن تربیت می‌نمودند و چنین می‌دانستند که هر کس مخالفت ایشان کند در ضلالت است.

دیلمی، ص۲۰٤ و مقتضب الأثر، صص۲٤ و۲۷ و المحتضر حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۵ و الصراط المستقیم، ج۲، ص۱٤۳ و حتی در کشف الغمة أربلی، ج۱، ص٤۵۹ و با تعابیری مشابه در کمال الدین شیخ صدوق، ج۱، ص۲۷۵ و الإحتجاج طبرسی، ج۱، ص۱٤٦ و التحصین ابن طاووس، ص٦۳۱ و... و البته تصریح به اینکه حضرت رسول الله ﷺ با حضرت أمیر المؤمنین علیه‌السلام هر دو نور واحدی هستند به قدری در کتب فریقین مشهور و فراوان بود که حتی در ایراد نام آن کتب در این مقام تردید داریم و چون خارج از محل مورد التفات ما بود به ذکر آن نپرداختیم و ان شاء الله در محل خود به پاره‌ای از آن نام‌ها اشاره خواهیم نمود.

و چون حضرت سیدالشهداء را به این کیفیت عجیبه شهید کرده و عیالش را که عترت پیغمبرﷺ بودند به این کیفیت اسیر نمودند مردم متنبه شدند و فهمیدند که اگر ایشان ائمه حق بودند چنین کاری نمی‌کردند و دانستند که فعل ایشان موافق نیست با دین و مذهبی و نه با طریقه عدالت و نه با طریق سلاطین جور! پس، از آن اعتقاد برگشتند و از ایشان تبری جستند و کم کم به راه هدایت رفتند و مذهب حقه شیعه ظاهر گردید، بلکه اهل سنت و جماعت هم دانستند که ایشان خلیفه نبوده‌اند، بلکه حکام جور بودند و اکثر ایشان لعن بر یزید را جایز می‌دانند.[1]

---

۱. البته قلیلی ناصبی مسلک نیز خلاف این رویه را در پیش گرفته و می‌گویند یزید مسلمان است و لعن وی جایز نیست، و نسبت دادن قتل یا امر به قتل یا رضای او به قتل حسین بن علی[علیه‌السلام] سوء ظن به مسلمان است و به حکم کتاب و سنت حرام است!! عین کلام ایشان این چنین است: «فإن قیل: هل یجوز لعن یزید، لأنه قاتل الحسین[علیه‌السلام] أو آمر به، قلنا: هذا لم یثبت أصلا! فلا یجوز أن یقال إنه قتله أو أمر به ما لم یثبت، فضلا عن اللعنة!! لأنه لا تجوز نسبة مسلم إلی کبیرة من غیر تحقیق»! غزالی، إحیاء علوم الدین، ج۹، ص۱۹. وی حتی لعن کردن قاتل امام حسین‌علیه‌السلام را ـ حتی از کسی غیر از یزید باشد ـ نیز بر نمی‌تابد و به بهانه احتمال توبه کردن قاتلین، لعن آنها را جایز نمی‌شمارد! و می‌گوید: «فإن قیل: فهل یجوز أن یقال قاتل الحسین لعنه الله أو الآمر بقتله لعنه الله؟ قلنا الصواب أن یقال، قاتل الحسین إن مات قبل التوبة لعنه الله. لأنه یحتمل أن یموت بعد التوبة!». همان، ص۲۰

پس فی الحقیقه سبب هدایت به دین خدا حسین[ﷺ] است، بلکه سبب بقاء اسلام است؛ چون در زمان یزید پلید فواحش به نحوی شیوع یافته بود که هیچکس از آن استنکاف نداشت و حلال خدا حرام و حرام خدا حلال شده بود و خمر را آشکارا در مجالس و محافل می‌خوردند و شریعت حضرت خاتم الأنبیاء از بین رفته بود زیرا که آن اشخاص که از پیغمبر یا اصحاب شنیده بودند حکمی را بعضی جرأت اظهار آن را نداشتند و جمعی هم به جهت حطام دنیویه دین خود را به دنیا فروخته به میل حکّام اخبار جعل و وضع می‌نمودند و کفر و زندقه یزید از کفر ابلیس معروف‌تر است و عداوت او با دین اسلام از کلمات او معلوم می‌شود که گفت (...لا خبرٌ جاء ولا وحي نزل)[1] و رفته رفته کار به جایی می‌رسد که شریعت سید

---

۱. اشعار سراسر کفر این ملعون از مشهورات تاریخ است که بعد از به شهادت رساندن حضرت امام حسین ﷺ و هنگام جسارت به سر مبارک حضرت و نیز لعل پس از واقعه حره [نیز] ابیاتی سروده که بیت اول خود تمثل به شعر عبدالله بن زبعری است که در اوایل اسلام از سرسخت ترین دشمنان پیامبر ﷺ بود و پس از جنگ أحد و شهادت حضرت حمزه سلام الله علیه قصیده حاوی این بیت را سروده بوده است.

ر.ک به: روضة الواعظین فتال نیشابوری، ج۱، ص۱۹۱ و الإحتجاج طبرسی، ج۲، ص۳۰۷ و اللهوف ابن طاووس، ص۱۰۵

و در کتب عامه نیز منابعی که به بیت «فلا خبر جاء و لا وحي نزل» اشاره کرده‌اند از این قرار است: تاریخ الطبری، ج۸، صص۱۸۸-۱۸۷؛ و ابن عماد

المرسلین بالکلیه مهجور می‌شد و احکام جدیدی در بین می‌آمد؛ و چون حضرت سیدالشهداء شهید شد مردم دانستند که این رفتاری که این حکام دارند مطابق با شرع انور نیستند، چون تمام شنیده بودند فضایل حضرت سید الشهدا را و کسی منکر آن نبود و می‌دانستند دخترزاده پیغمبر است، و بدین سبب از آنها اعراض کرده در مقام جرح و تعدیل اخبار برآمدند و شریعت رونقی و استقامتی پیدا کرد و حق حضرت حسین بر اسلام و مسلمین از این کلمات ثابت شد.

حنبلی نیز در شذرات الذهب به نقل ابن عساکر این شعر لعبت هاشم بالملک را به یزید منسوب کرده است لیکن جالب آن است که در اصل کتاب ابن عساکر که امروزه به چاپ می‌رسد این بیت اخیر به چشم نمی‌خورد و گویی از شدت فضاحت این ابیات و دلالتش بر غایت کفر این جماعت، نساخ یا محققان بعدی این کتب ترجیح می‌دادند که این بیت ساقط شود.

البته منابعی که به تمثل یزید علیه اللعنة به بیت عبد الله بن زبعری اشاره کرده‌اند ـ یا حاوی بیت اخیر (..فلا خبر جاء..) نیستند ـ بسیار زیادند مثل: الأخبار الطوال ابن قتیبه دینوری، ص۲٦۷، مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ص۱۱۹، العقد الفرید ابن عبد ربه، ج۵، ص۱۳۹، أنساب الأشراف بلاذری، ج۵، ۳۳۳، بلاغات النساء ابن طیفور، ص۲۱، التذکرة الحمدونیة، ج٦، ص۲٦۲ و ج۹، ص۲٤۹، المنتظم ابن الجوزی، ج۵، ص۳٤۳، البدایة والنهایة ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۹، الزهره ابن داود ظاهری، ص۲۳۰، غرر الخصائص وطواط، ص۱۸۸، سمط النجوم، ج۳، ص۱۸۳.

و در منابع شیعی نیز فراوان به چشم می‌خورد مثل: تفسیر القمی، ج۲، ص۸٦، و الأمالی شیخ صدوق، ص۱٦۷، الخرائج والجرائج راوندی، ج۲، ص۵۸۰، مناقب ابن شهرآشوب، ج٤، ص۱۱٤ و...

حق دیگر، حق نمک و طعام دادن است؛ و تو می‌دانی حیات هر چیزی به سبب آن جناب است و به برکت او باران می‌بارد[1] و گیاه می‌روید[2] که روزی عباد است، پس تمام طعام و شراب تو به برکت او است.

حق دیگر حق حیات است و معلوم است که حیات حقیقی ابدی بلکه صوری ظاهری همه به سبب آن جناب است که ما را هدایت نمود به ولایت که سبب قبول اعمال است.

---

۱. در تفسیر فرات کوفی، ص۲۵۸ آمده که: «سمعت رسول الله ﷺ یقول: ...بنا یستجاب الدعاء ویدفع البلاء وبنا ینزل الغیث من السماء». و آمده است: «عن أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب عليه السلام قال: ...بنا یمحو الله ما یشاء و یثبت و بنا ینزل الغیث». تفسیر فرات کوفی، ص۳٦٧.
«بکم یکشف الله الکرب وبکم ینزل الله الغیث». الکافی، ج٤، ص۵۷۷
«بنا یدفع الله الزمان الکلب وبنا ینزل الغیث». تحف العقول، ص۱۱۵
«بکم تنزل السماء قطرها.. وبکم ینزل الله الغیث». کامل الزیارات، ص۲۰۰
«وبکم یختم وبکم ینزل الغیث». من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۵
«نحن أئمة المسلمین... وبنا ینزل الغیث». الأمالی شیخ صدوق، ص۱۸۶
«نحن الذین بنا ینزل الله الرحمة وبنا یسقون الغیث». کمال الدین، ج۱، ص۲۰۶

۲. در الإختصاص شیخ مفید، ص۲۲٤ در توصیف أئمه عليهم السلام روایت شده که: «بهم یسقی خلقه الغیث وبهم یخرج النبات».
و در کمال الدین شیخ صدوق، ج۱، ص۲٦۰ و علل الشرائع، ج۱، ص۱۲٤ روایت شده است: «وبهم نزل القطر من السماء وبهم یخرج برکات الأرض».

حق دیگر حق دوستی است و آن جناب کمال دوستی را به شیعیان دارد و در یمین عرش همواره نظرش به سوی زوّار و گریه کنندگان است[۱] و کدام دوستی از این بالاتر است که جان و مال و عیال و اطفال و اولاد خود را در راه دوستان داد و صدمات کشته شدن پسر و برادر و برادرزادگان را قبول نمود و تشنگی و جراحات نامعدود را بر خود هموار فرمود و اسیری عیال و اطفال را رضا داد به جهت نجات دادن دوستان و شیعیان خود از آتش جهنم؛ آیا هیچ دوستی از این بالاتر می‌شود؟! انصاف بده.

حق دیگر حق «زحمت» است؛ پس هرگاه کسی از برای تو دردسری بکشد یا زحمتی را متحمل شود همیشه از او خجل هستی و در صدد تلافی برمی‌آیی و تدارک زحمت او را می‌کنی پس تدارک زحمات و صدمات آن جناب که از برای تو متحمل شده اولی خواهد بود که برای خواطر [خاطر] نجات تو اینهمه مشقت‌ها را بر خود وارد آورد که تو را شفاعت کند و به درجات رفیعه فائز شوی و از عذاب ابدی خلاص

---

۱. ابن قولویه در کامل الزیارات از امام صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمودند: «إن الحسین علیه السلام مع أبیه و أمه و أخیه في منزل رسول الله صلی الله علیه و آله و معه یرزقون و یحبرون و إنه لعن یمین العرش متعلق به یقول: یا رب أنجز لي ما وعدتني و إنه لینظر إلی زواره». کامل الزیارات، ص۱۰۳ و ۳۲۹.

گردی و اگر تو در مقام تلافی زحمت آن سرور برنیایی بی‌حقوق و بی‌وفا خواهی بود و از زمره انسانیت خارج خواهی شد.

مطلب هشتم

[گریه انبیای گذشته برسیدالشهدا عليه‌السلام]

قال الله تعالی: ﴿کهیعص﴾[1]

در کتاب احتجاج از سعد بن عبدالله[2] روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت قائم عجل الله فرجه از تأویل کهیعص فرمود:

---

۱. مریم، ۱

۲. علامه مامقانی صاحب «تنقیح المقال» در رد کلام ابن داود که نام ایشان را در قسم دوم کتاب خویش وارد کرده ـ که خاص ضعفاء و مجروحینی است که اعتمادی بر ایشان نیست ـ کلامی فرموده‌اند که ذکر آن خالی از لطف نیست: تنقیح المقال، ج۳۰، ص۳۵۸: و من أغرب الغرائب أن ابن داود ذكره في القسم الأول، و لم ينقل توثيق الشيخ رحمه الله إياه، بل نقل عن النجاشي قوله في حقه: إنه شيخ الطائفة و فقيهها و وجهها. ثم عده في القسم الثاني المعد للضعفاء الذين لا اعتماد عليهم لكونهم مجروحين أو مجهولين و نسب إلى الكشي كونه من أصحاب العسكري[عليه‌السلام]، ثم نقل قوله النجاشي: رأيت بعض أصحابنا يضعف لقاءه أبا محمد، و يقول هذه حكاية موضوعة عليه. انتهى. و أقول: يا سبحان الله! ما دعاه إلى عد الرجل في الضعفاء، مع أنه لا خلاف و لا ريب بين أثبات هذا الفن في وثاقة الرجل و عدالته و جلالته و غزارة علمه. و إن كان الحامل له على ذلك تضعيف بعض الأصحاب لقاءه العسكري عليه‌السلام -كما حكاه عن النجاشي- فهوأعجب؛ ضرورة أن عدم لقائه العسكري عليه‌السلام- و

این حروف از اخبار غیبیه است خداوند مطلع فرمود بر آن بنده خود زکریا را، پس آن را حکایت فرمود به جهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بیانش این است که:

زکریا سؤال نمود از خداوند که یاد دهد او را نامهای پنج تن را، پس جبرئیل نازل شد بر او و تعلیم نمود او را؛ پس زکریا هرگاه یاد می‌نمود محمد و علی و فاطمه و حسن را همّ و غم او زائل می‌شد و چون نام حسین را یاد می‌نمود گریه گلوی او را می‌گرفت و نفس او تنگ می‌شد و آه پی در پی می‌کشید.

پس روزی عرض کرد:

إلهی چه می‌شود مرا که چون چهار نفر از ایشان را یاد می‌کنم هم و غم من برطرف می‌شود و چون حسین را یاد می‌کنم اشک من جاری می‌شود و آه سرد می‌کشم؟

هما في بلدين متباعدين- لا يقتضي جرحا فيه و لا طعنا، أعوذ بالله تعالى من اشتباه ليس له محمل صحيح، و خطأ ليس له جابر. و قد أجاد الشهيد الثاني رحمه الله بما علقه على عبارة ابن داود هذه، و هو قوله: ذكر المصنف رحمه الله لسعد بن عبد الله في هذا القسم عجيب؛ إذ لا خلاف بين أصحابنا في ثقته و جلالته و غزارة علمه، يعلم ذلك من كتبهم. و إن كان الباعث له على ذلك حكاية النجاشي عن بعض أصحابنا ضعف لقائه العسكري عليه السلام فهو أعجب؛ لأن ذلك لا يقتضي الطعن بوجه ضرورة. انتهى.

پس خداوند خبر داد او را از قضیه کربلا و فرمود: «کهیعص».

پس «کاف» اسم کربلا است و «ها» هلاک عترت طاهره است و «یاء» یزید است که ظلم کرد بر حسین و «عین» عطش و تشنگی او است و «صاد» صبر او است.

پس چون زکریا شنید سه روز از مسجد خود بیرون نیامد و مردم را منع نمود از داخل شدن به نزد خود و مشغول به گریه و زاری شد و مرثیه خوانی نمود بر او و عرض کرد:

خدایا آیا بهترین خلق خود را به مصیبت فرزندش مبتلی می‌نمایی؟ آیا جامه این مصیبت را بر تن علی علیه‌السلام و فاطمه علیها‌السلام می‌پوشانی؟

پس عرض کرد:

خدایا فرزندی به من عنایت فرما که چشم من به او روشن گردد و محبت او را در دل من زیاد کن، پس مرا مبتلی نما به مصیبت او چنانچه حبیب خود را مبتلی خواهی کرد به مصیبت فرزندش.

پس خداوند یحیی را به او عطا فرمود و او را مبتلی کرد به مصیبت او و حمل یحیی شش ماه بود چنانچه حمل حسین [علیه‌السلام] نیز شش ماه بود.[۱]

---

۱. الاحتجاج علی اهل اللجاج (للطبرسی)، ج۲، ص ۴۶۳: فقلت أخبرني عن تأويل كهيعص قال هذه الحروف من أنباء الغيب أطلع الله عليها عبده زكريا ثم قصها على محمد ص و ذلك أن زكريا عليه‌السلام سأل ربه أن يعلمه الأسماء الخمسة فأهبط عليه جبرئيل فعلمه إياها فكان زكريا إذا ذكر محمدا و عليا و فاطمة و الحسن سري عنه همه و انجلى كربه و إذا ذكر اسم الحسين عليه‌السلام خنقته العبرة و وقعت عليه البهرة فقال ذات يوم إلهي ما بالي إذا ذكرت أربعا منهم تسليت بأسمائهم من همومي و إذا ذكرت الحسين تدمع عيني و تثور زفرتي؟ فأنبأه الله تبارك و تعالى عن قصته فقال كهيعص فالكاف اسم كربلاء و الهاء هلاك العترة و الياء يزيد و هو ظالم الحسين و العين عطشه و الصاد صبره فلما سمع بذلك زكريا عليه‌السلام لم يفارق مسجده ثلاثة أيام و منع فيهن الناس من الدخول عليه و أقبل على البكاء و النحيب و كان يرثيه إلهي أتفجع خير جميع خلقك بولده؟ إلهي أتنزل بلوى هذه الرزية بفنائه؟ إلهي أتلبس عليا و فاطمة ثوب هذه المصيبة؟ إلهي تحل كربة هذه المصيبة بساحتهما ثم كان يقول إلهي ارزقني ولدا تقر به عيني على الكبر فإذا رزقتنيه فافتني بحبه ثم افجعني به كما تفجع محمدا حبيبك بولده فرزقه الله يحيى و فجعه به و كان حمل يحيى ستة أشهر و حمل الحسين كذلك.

این روایت علاوه بر الإحتجاج طبرسی در این کتب نیز وارد شده است: کمال الدین شیخ صدوق، ج۲، ص۴۶۱ و دلائل الإمامة طبری شیعی، صص۵۱۴-۵۱۳ و إرشاد القلوب دیلمی، ج۲، ص۴۲۲ و تأویل الآیات الظاهرة، ص۲۹۳؛ و البته طبری در نوادر المعجزات، ص۳۸۰ نیز به این تأویل اشاره کرده است.

مجلسی علیه الرحمه از صاحب کتاب [الـ]در الثمین[1] در تفسیر قـول تعـالی ﴿فَتَلَقَّی آدَمُ مِـنْ رَبِّـهِ كَلِمـات...﴾[2] روایت کرده است که آدم در ساق عرش نظر کرد و نامهای مبارک حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام را دید؛ پس جبرئیل او را تلقین نمود و گفت:

بگو: «يا حميد بحقّ محمّد يا عالي بحقّ عليّ يا فاطر بحقّ فاطمة يا محسن بحقّ الحسن والحسين ومنك الإحسان»

پس چون آدم نام حسین را بر زبان جاری نمود اشکش جاری شد و دلش شکست و گفت:

و جالب آنکه در منابع عامه نیز به این تأویل تصریح شده و این جریان نقل شده است؛ مثل: ینابیع المودة قندوزی حنفی، ج۳، صص۳۲۱-۳۲۰

۱. آقا بزرگ تهرانی در الذریعة احتمال اینکه رجب برسی نیز صاحب چنین کتابی با نام کامل [الدر الثمین: في ذكر خمسمائة آية نزلت من كلام رب العالمين في فضائل أمير المؤمنين علیه‌السلام باتفاق أكثر المفسرين من أهل الدين] باشد را نفی نمی‌کند، لیکن با استناد به اقوال افندی کتاب موجود را از تقی الدین حلبی می‌داند که محتمل است منتخب مشارق الأنوار و همان الدر الثمین مشارإلیه باشد که فوائدی نیز بدانها افزوده شده است؛ ر.ک به: الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج۸، ص۶۵. (پیوست ۷)

۲. بقره: ۳۷

ای برادر جبرئیل در ذکر نام پنجم دلم می‌شکند و اشکم جاری می‌شود.

جبرئیل گفت که:

این فرزندت مبتلی می‌شود به مصیبتی که مصیبتها در نزد آن کوچک خواهد بود؛

پس آدم گفت:

ای برادر جبرئیل چیست آن مصیبت؟

گفت: او را با لب تشنه می‌کشند در حالتی که بی‌کس و وحید و تنها خواهد بود و یاوری و مددکاری نخواهد داشت و اگر ببینی او را ای آدم در حالی که می‌گوید آه از تشنگی، آه از بی‌کسی، تا آنکه تشنگی حائل شود بین او و بین آسمان مانند دود، و کس جواب او را نمی‌دهد مگر به شمشیر، پس او را ذبح کنند مانند ذبح گوسفند ولی از قفا، و اموال او را به غارت می‌برند و سر او را با سر یاورانش را در شهرها می‌گردانند با عیالش؛ چنین گذشته است در علم الهی.

پس آدم و جبرئیل به مثل زن بچه مرده گریستند.[۱]

و ایضا روایت شده است که:

چون کشتی نوح رسید به محل شهادت آن حضرت و جایی که کشتی اهل بیت طوفانی شد کشتی به تلاطم افتاد و نوح از غرق ترسید؛ مناجات کرد که:

خدایا همه دنیا را گشتم چنین حالتی دست نداد.

پس جبرئیل نازل شد و قضیه کربلا را بیان کرد، پس نوح و اصحاب کشتی گریستند و بر قاتلش لعن کردند و گذشتند.[۱]

---

۱. بحار الانوار، ج۴۴، ص۲۴۵: و روی صاحب الدر الثمین في تفسير قوله تعالى فتلقى آدم من ربه كلمات أنه رأى ساق العرش و أسماء النبي و الأئمة عليهم السلام فلقنه جبرئيل قل يا حميد بحق محمد يا عالي بحق علي يا فاطر بحق فاطمة يا محسن بحق الحسن و الحسين و منك الإحسان فلما ذكر الحسين سالت دموعه و انخشع قلبه و قال يا أخي جبرئيل في ذكر الخامس ينكسر قلبي و تسيل عبرتي قال جبرئيل ولدك هذا يصاب بمصيبة تصغر عندها المصائب فقال يا أخي و ما هي قال يقتل عطشانا غريبا وحيدا فريدا ليس له ناصر و لا معين و لو تراه يا آدم و هو يقول وا عطشاه وا قلة ناصراه حتى يحول العطش بينه و بين السماء كالدخان فلم يجبه أحد إلا بالسيوف و شرب الحتوف فيذبح ذبح الشاة من قفاه و ينهب رحله أعداؤه و تشهر رءوسهم هو و أنصاره في البلدان و معهم النسوان كذلك سبق في علم الواحد المنان فبكى آدم و جبرئيل بكاء الثكلى.

و ايضا در قضيه مجمع البحرين و ملاقات موسى با خضر روايت شده است که:

چون به يکديگر رسيدند حديث نمودند از آل محمد ﷺ و ابتلای ايشان تا اينکه به قضيه حسين عليه السلام رسيدند صدای ايشان به ناله و گريه بلند شد.[۲]

و ايضا روايت شده است که:

---

۱. بحار الانوار، ج٤٤، ص ٢٤٣: و روي أن نوحا لما ركب في السفينة طافت به جميع الدنيا فلما مرت بكربلاء أخذته الأرض و خاف نوح الغرق فدعا ربه و قال إلهي طفت جميع الدنيا و ما أصابني فزع مثل ما أصابني في هذه الأرض فنزل جبرئيل و قال يا نوح في هذا الموضع يقتل الحسين سبط محمد خاتم الأنبياء و ابن خاتم الأوصياء فقال و من القاتل له يا جبرئيل قال قاتله لعين أهل سبع سماوات و سبع أرضين فلعنه نوح أربع مرات فسارت السفينة حتى بلغت الجودي و استقرت عليه.

٢. تفسير القمي، ج٢، ص٣٨: ...فحدثني محمد بن علي بن بلال عن يونس قال اختلف يونس و هشام بن إبراهيم في العالم الذي أتاه موسى عليه السلام أيهما كان أعلم و هل يجوز أن يكون على موسى حجة في وقته و هو حجة الله على خلقه فقال قاسم الصيقل: فكتبوا ذلك إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام يسألونه عن ذلك فكتب في الجواب: أتى موسى العالم فأصابه و هو في جزيرة من جزائر البحر إما جالسا و إما متكئا فسلم عليه موسى فأنكر السلام إذ كان بأرض ليس فيها سلام قال: من أنت قال: أنا موسى بن عمران، قال: أنت موسى بن عمران الذي كلمه الله تكليما قال: نعم، قال: فما حاجتك قال: جئت أن تعلمن مما علمت رشدا قال: إني وكلت بأمر لا تطيقه و وكلت أنت بأمر لا أطيقه، ثم حدثه العالم بما يصيب آل محمد من البلاء و كيد الأعداء حتى اشتد بكاؤهما...

چون حضرت امام حسن ﷺ مشرف بر موت گردید و زهر در بدنش سرایت نمود و رنگش سبز شد حسین ﷺ عرض کرد:

برادر چه می‌شود رنگ تو را که چنین سبز شده؟

حضرت گریست و فرمود:

ای برادر حدیث جدم در حق من و تو درست است.

پس او را در بغل گرفت و هر دو گریستند؛ آنگاه سؤال نمود که چه بوده است حدیث؟

فرمود: جدم خبر داد مرا که: چون در شب معراج داخل بهشت شدم دیدم دو قصر بسیار بلند نزدیک هم به یک شکل ولی یکی از زبرجد سبز و دیگری از یاقوت سرخ است؛ پس از جبرئیل سؤال کردم که اینها از کیست؟

گفت: یکی از حسن ﷺ و دیگری از حسین ﷺ است.

گفتم: چرا هر دو به یک رنگ نیست؟

جبرئیل ساکت شد؛

گفتم: چرا سخن نمی‌گویی؟

گفت: از تو حیا می‌کنم.

پس گفتم: تورا به حق خدا قسم می‌دهم بگو.

گفت: اما سبزی قصر حسن ؏، پس به سبب آن است که او را به زهر شهید می‌کنند. و اما سرخی قصر حسین ؏، پس به سبب آن است که او را می‌کشند و رنگش از خون سرخ می‌شود.

پس پیغمبر ﷺ و جبرئیل هر دو گریستند و صدای صیحه و شیون از حاضرین بلند شد.[1]

و ایضا در بحار روایت کرده است از حضرت خاتم الانبیاء ﷺ که فرمود:

---

۱. بحار الانوار، ج۴۴، ص۱۴۵: أقول روي في بعض تأليفات أصحابنا أن الحسن ؏ لما دنت وفاته و نفدت أيامه و جرى السم في بدنه تغير لونه و اخضر فقال له الحسين ؏ ما لي أرى لونك مائلا إلى الخضرة فبكى الحسن ؏ و قال يا أخي لقد صح حديث جدي في و فيك ثم اعتنقه طويلا و بكيا كثيرا فسئل ؏ عن ذلك فقال أخبرني جدي قال لما دخلت ليلة المعراج روضات الجنان و مررت على منازل أهل الإيمان رأيت قصرين عاليين متجاورين على صفة واحدة إلا أن أحدهما من الزبرجد الأخضر و الآخر من الياقوت الأحمر فقلت يا جبرئيل لمن هذان القصران فقال أحدهما للحسن و الآخر للحسين ؏ فقلت يا جبرئيل فلم لم يكونا على لون واحد فسكت و لم يرد جوابا فقلت لم لا تتكلم قال حياء منك فقلت له سألتك بالله إلا ما أخبرتني فقال أما خضرة قصر الحسن فإنه يموت بالسم و يخضر لونه عند موته و أما حمرة قصر الحسين فإنه يقتل و يحمر وجهه بالدم فعند ذلك بكيا و ضج الحاضرون بالبكاء و النحيب.

در شب معراج جبرئیل دست مرا گرفت و در بهشت داخل نمود و من مسرور بودم؛ پس دیدم درختی را از نور که در زیرآن دو ملک مشغول بودند به درست کردن زیور و حلی و مشغول خواهند بود تا روز قیامت؛ پس پیش رفتم دیدم یک نوع از سیب که بزرگتر از آن ندیده بودم؛ پس یک دانه از آن را گرفتم و شکافتم ناگاه حوریه‌ای از آن ظاهر شد که مژگانش مانند اطراف بال نسر بود؛ پس گفتم: تو از کیستی؟

گریست و گفت: من از فرزند مظلومت حسین بن علی علیهما السلام هستم.[1]

---

۱. بحار الانوار، ج۴۴، ص۲۴۰-۲۴۱: عن حذيفة عن النبي صلی الله علیه و آله قال: لما أسري بي أخذ جبرئيل بيدي فأدخلني الجنة و أنا مسرور فإذا أنا بشجرة من نور مكللة بالنور في أصلها ملكان يطويان الحلي و الحلل إلى يوم القيامة ثم تقدمت أمامي فإذا أنا بتفاح لم أر تفاحا هو أعظم منه فأخذت واحدة ففلقتها فخرجت علي منها حوراء كأن أجفانها مقاديم أجنحة النسور فقلت لمن أنت فبكت و قال لابنك المقتول ظلما الحسين بن علي بن أبي طالب ثم تقدمت أمامي فإذا أنا برطب ألين من الزبد و أحلى من العسل فأخذت رطبة فأكلتها و أنا أشتهيها فتحولت الرطبة نطفة في صلبي فلما هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ففاطمة حوراء إنسية فإذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رائحة ابنتي فاطمة.

و ایضا در خبر است که هر وقتی که حضرت امیر علیه السلام سیدالشهدا را می‌دید، می‌گریست و می‌فرمود:

ای سبب گریه هر مؤمن!

عرض می‌کرد: من ای پدر؟!

می‌فرمود: بلی.[1]

و حکایت اسمعیل علیه السلام و آب نخوردن گوسفندهای او در زمین کربلا به جهت حزن بر سیدالشهدا[2] و قصه عبور حضرت عیسی علیه السلام به

---

۱. کامل الزیارات، ص۱۰۸؛ بحار الانوار، ج٤٤، ص۲۸۰: نظر أمیر المؤمنین إلی الحسین علیه السلام فقال یا عبرة کل مؤمن فقال أنا یا أبتاه فقال نعم یا بني.

۲. بحار الانوار، ج٤٤، ص۲٤۲-۲٤۳: حضرت اسماعیل گوسفندان خود را بر لب فرات می‌چرانید. چوپان آن حضرت به او خبر داد: از فلان موقع به بعد این گوسفندان از این شریعه آب نمی‌آشامند. حضرت اسماعیل دلیل این امر را پرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای اسماعیل! این موضوع را از گوسفندان بپرس، زیرا که علت این مطلب را برای تو خواهند گفت. وقتی آن بزرگوار به گوسفندان فرمود: چرا از این آب نمی‌آشامید؟ با زبان فصیح گفتند: به ما خبر رسیده است، فرزند تو که سبط حضرت محمّد است در اینجا با لب تشنه کشته خواهد شد، لذا ما به خاطر غم و اندوهی که برای آن بزرگوار داریم از این شریعه آب نمی‌آشامیم. حضرت اسماعیل علیه السلام راجع به قاتل امام حسین علیه السلام جویا شد، گوسفندان گفتند: همان کسی ایشان را به قتل می‌رساند که لعنت شدهٔ اهل آسمان‌ها و زمین‌ها و جمیع خلایق است. حضرت اسماعیل علیه السلام هم گفت: پروردگارا! قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کن. (پیوست۸)

آن زمـین[۱] و گریسـتن آهـوان و مـاتم‌داری ایشـان و عـزاداری حضـرت عیسی علیه‌السلام[۲] معروف است.

۱. بحار الانوار، ج٤٤، ص٢٤٤-٢٤٥: و روایت شده که جناب عیسی در بیابان‌ها سیاحت می‌فرمود و حواریون نیز همراه ایشان بودند که به کربلا گذشتند و شیر درنده‌ای را دیدند که راه را گرفته بود؛ پس جناب عیسی به سوی شیر رفت و بدو گفت: چرا در این راه نشسته‌ای؟ و فرمود: آیا نمی‌گذاری که در آن گذر کنیم؟ پس شیر به زبان فصیحی گفت: همانا نگذارم که از این راه گذر کنید تا آنکه یزید قاتل حسین را لعنت نمایید؛ پس عیسی گفت: حسین کیست؟ شیر گفت: او سبط محمد نبی أمی است و پسر علی ولی [خدا و رسول] است؛ [عیسی] پرسید: قاتل او کیست؟ پس گفت: قاتل او لعنت شدهٔ همه وحوش و مگسان [حشرات] و درندگان است، به ویژه در أیام عاشوراء؛ پس عیسی دو دستش را بلند کرد و بر او نفرین نمود و حواریون نیز آمین گفتند؛ پس شیر از راه ایشان کنار رفت و ایشان نیز پی أمورات خویش رفتند. (پیوست ۸)

۲. أمالی شیخ صدوق، صص٦٠٠-٥٩٧: حدثنا محمد بن أحمد السناني قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا علي بن عاصم عن الحصين بن عبد الرحمن عن مجاهد عن ابن عباس که گوید: در سفر صفین خدمت امیر المؤمنین علیه‌السلام بودم؛ چون به نینوا در کنار فرات رسید به آواز بلند فریاد زد: ای پسر عباس! اینجا را می‌شناسی؟ گفتم: یا امیر المؤمنین نه؛ فرمود: اگر چون من می‌شناختی از آن نگذشتی تا چون من گریه کنی؛ و چندان گریست که ریشش خیس شد و اشک بر سینه‌اش روان شد و با هم گریه کردیم و می‌فرمود: وای وای مرا چه کار با آل ابوسفیان، چه کار با آل حرب و حزب شیطان و اولیاء کفر، صبر کن ای ابا عبد الله، که پدرت بیند آنچه را تو بینی از آنها؛ سپس آبی خواست و وضوی نماز گرفت و تا خدا خواست نماز کرد؛ سپس سخن خود را باز گفت و بعد از نماز و

گفتارش چرتی زد و بیدار شد و گفت: یا ابن عباس! گفتم: من حاضرم؛ فرمود: خوابی که اکنون دیدم برایت بگویم؛ گفتم: خواب خیری دیده‌ای ان شاء الله یا أمیرالمؤمنین؛ گفت: در خواب دیدم گویا مردانی فرود آمدند از آسمان با پرچم‌های سفید و شمشیرهای درخشان به کمرو گرد این زمین خطی کشیدند و دیدم گویا این نخل‌ها شاخه‌های خود را با خون تازه به زمین زدند و دیدم گویا حسین فرزند و جگرگوشه‌ام در آن غرق است و فریاد می‌زند و کسی به دادش نمی‌رسد و آن مردان آسمانی می‌گویند: صبر کنید ای آل رسول؛ شما به دست بدترین مردم کشته شوید و این بهشت است ای أبا عبد الله که مشتاق تواست؛ و سپس مرا تسلیت می‌گویند و گویند: ای أبوالحسن بشارت ده که چشمت را در روز قیامت روشن کرد و سپس به این وضع بیدار شدم و قسم به آن که جانم به دست اوست، صادق مصدق أبوالقاسم [أحمد]: برایم باز گفت که من آن را در خروج برای شورشیان برما خواهم دید، این زمین کرب و بلاست که حسین با هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در آن به خاک می‌روند و آن در آسمان‌ها معروف است و به نام زمین کرب و بلا شناخته شده است، چنانچه زمین حرمین (مکه و مدینه) و زمین بیت المقدس یاد شوند پس از آن فرمود: یا ابن عباس برایم در اطراف آن پشك آهو جستجو کن که بخدا دروغ نگویم و دروغ نشنوم آنها زرد رنگند و چون زعفرانند. ابن عباس گوید: آن را جستم و گردهم یافتم و فریاد کردم: یا امیرالمؤمنین! آنها را یافتم به همان وصفی که فرمودی به من؛ علی عليه السلام فرمود: خدا و رسولش راست گفتند و برخاست و به سوی آنها دوید و آنها را برداشت و بوئید و فرمود: همان خود آنها است؛ ابن عباس می‌دانی این پشکها چیست؟ اینها را عیسی بن مریم عليه السلام بوئیده و این برای آن است که به آنها گذر کرده با حواریون و دیده آهوها اینجا گردهم می‌گریند؛ عیسی با حواریون خود نشستند و گریستند و ندانستند برای چه گریه می‌کنند و چرا نشستند؛ حواریون گفتند ای روح خدا و کلمه او چرا گریه می‌کنید؟ فرمود شما می‌دانید این چه زمینی است؟ گفتند نه، گفت این زمینی است که در آن جگرگوشه رسول احمد و جگرگوشه حره طاهره بتول همانند مادرم را می‌کشند و، در آن به خاکی

سپرده شود که خوشبوتر از مشك است، چون خاک سلیل شهید است و طینت پیغمبران و پیغمبرزادگان چنین است، این آهوان با من سخن گویند و می‌گویند در این زمین می چرند به اشتیاق تربت نژاد با برکت، و معتقدند که در این زمین در امانند؛ سپس دست به آنها زد و آنها را بوئید و فرمود این پشك همان آهوان است که چنین خوشبو است به خاطر گیاهش؛ خدایا آنها را نگهدار تا پدرش ببوید و تسلی جوید؛ فرمود: تا امروز مانده‌اند و به طول زمان زرد شدند این زمین کرب و بلا است و فریاد کشید: ای پروردگار عیسی بن مریم! برکت مده به کشندگان حسین و یاری‌کنندگان علیه او و خاذلان او؛ و سپس حضرت گریست و ما نیز با آن حضرت گریستیم تا آنجا که به رو در افتاد و مدتی طولانی از هوش رفت و به هوش آمد و آن پشکها را در ردای خود بست و به من گفت: تو هم در ردایت ببند و فرمود: یا ابن عباس! هر گاه دیدی خون تازه از آنها روان شد بدان که ابوعبد الله در آن زمین کشته شده و دفن شده. ابن عباس گوید: من آنها را بیشتر از یک فریضه محافظت می‌کردم و از گوشه آستینم نمی‌گشودم تا در این میان که در خانه خوابیده بودم به ناگاه بیدار شدم دیدم خون تازه از آنها روان است و آستینم پر از خون تازه است من گریان نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد؛ علی در هیچ حدیث و خبری که به من داده دروغ نگفته و همان طور بوده چون رسول خدا به او خبرها داده که به دیگران نداده. من در هراس شدم و سپیده‌دم بیرون آمدم و دیدم گویا شهر مدینه یکپارچه مه است و چشم جایی را نبیند و آفتاب برآمد و گویا در کسوف بود و گویا دیوارهای مدینه خون تازه بود؛ من گریان برنشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد و از گوشه خانه صدایی شنیدم که می‌گفت:

إصـبروا آل الرسـول　　　قتـل الفـرخ النحـول

نـزل الـروح الأمیـن　　　ببـكاء وعویـل

سپس با بلندترین صوت خویش گریست و من هم گریستم در آن ساعت که دهم ماه محرم بود بر من ثابت شد که حسین را کشتند و چون خبر او به ما

پس عزائی که از شنیدن آن جبرئیل و حورالعین و انبیاء و مرسلین بلکه حیوانات بگریند و عزاداری نمایند با آنکه هنوز واقع نشده بود، پس دوستان و شیعیان و پیروان او اولیٰ هستند به عزاداری در آن.

مطلب نهم

[ارزش و جایگاه شخص عزادار در نزد اهل بیت ﷺ]

در کتاب بحار روایت کرده است که:

چون رسول خدا ﷺ خبر داد فاطمه ﷺ را به کشته شدن فرزندش حسین ﷺ و زحماتی که بر او وارد می‌شود، گریست فاطمه گریستن شدیدی و عرض کرد:

ای پدر! در چه زمان خواهد بود این امر؟

فرمود: در زمانی که نه من باشم و نه تو و نه پدرش علی ﷺ.

پس گریه فاطمه شدید شد و عرض کرد:

ای پدر! پس کی بر او می‌گرید و کی عزا و ماتم او را برپا می‌دارد؟

رسید چنین بود و من حدیث را به آنها که با آن حضرت بودند گفتم و گفتند: ما نیز در معرکه [نبرد] آنچه شنیدی را شنیدیم و ندانستیم که چیست و گمان کردیم که او خضر است. (پیوست ۱۰)

حضرت فرمود: ای فاطمه! به درستی که زنان امت من گریه می‌کنند بر زنان اهل بیت من، و مردان ایشان گریه می‌کنند بر مردان اهل بیت من و در هر سال تازه می‌نمایند عزای ایشان را، و هر طائفه که می‌آیند عزاداری می‌کنند ایشان را؛ پس چون روز قیامت شود تو شفاعت می‌کنی زنان ایشان را و من شفاعت می‌کنم مردان را، و هر کی که بر ایشان گریسته باشد در مصیبت ایشان، می‌گیریم دست او را و او را داخل بهشت می‌کنیم.

ای فاطمه! هر چشمی گریان است در روز قیامت، مگر چشمی که گریسته باشد بر مصیبت حسین ﷣ پس به درستی که خندان و فرحناک است.[1]

---

۱. بحار الانوار، ج۴٤، ص۲۹۲: أقول رأيت في بعض تأليفات بعض الثقات من المعاصرين روي أنه لما أخبر النبي ﷺ ابنته فاطمة بقتل ولدها الحسين و ما يجري عليه من المحن بكت فاطمة بكاء شديدا و قالت يا أبه متى يكون ذلك قال في زمان خال مني و منك و من علي فاشتد بكاؤها و قالت يا أبه فمن يبكي عليه و من يلتزم بإقامة العزاء له فقال النبي يا فاطمة إن نساء أمتي يبكون على نساء أهل بيتي و رجالهم يبكون على رجال أهل بيتي و يجددون العزاء جيلا بعد جيل في كل سنة فإذا كان القيامة تشفعين أنت للنساء و أنا أشفع للرجال و كل من بكى منهم على مصاب الحسين أخذنا بيده و أدخلناه الجنة يا فاطمة كل عين باكية يوم القيامة إلا عين بكت على مصاب الحسين فإنها ضاحكة مستبشرة بنعيم الجنة.

و ایضا در بحار از اهل بیت اطهار[علیهم‌السلام] روایت کرده است که فرمودند:

کسی که بگرید در مصیبت ما و صد نفر را بگریاند پس بهشت از برای او است، و کسی که بگرید و بگریاند پنجاه نفر را پس بهشت برای او است، و کسی بگرید و سی نفر را بگریاند بهشت برای او است، و کسی که بگرید و بیست نفر را بگریاند بهشت برای او است، و کسی بگرید و ده نفر را بگریاند برای او است بهشت، و کسی که بگرید و یک نفر را بگریاند برای او است بهشت، و کسی که خود را شبیه به گریه کننده نماید برای او است بهشت.[۱]

و ایضا روایت کرده است از ابی هارون مکفوف که گفت: مشرف شدم به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام پس فرمود به من که:

چند شعر در مرثیه جدم حسین علیه‌السلام بخوان.

پس چند شعر خواندم.

---

۱. اللهوف، ص۱۰ و بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۸۸: وروی أیضا عن آل الرسول علیهم‌السلام أنهم قالوا من بکی أو أبکی فینا مائة ضمنا له علی الله الجنة، ومن بکی أو أبکی خمسین فله الجنة، ومن بکی أو أبکی ثلاثین فله الجنة، ومن بکی أو أبکی عشرة فله الجنة، ومن بکی أو أبکی واحدا فله الجنة ومن تباکی فله الجنة.

فرمود که: همچنانکه در میان خود می‌خوانید و در نزد قبر او مرثیه خوانی می‌کنید به همان نحو بخوان.

پس به جهت سرور خواندم و گریست و من ساکت شدم.

پس فرمود: بخوان!

و خواندم، و امر به زیاد نمودن فرمود و زیاد کردم و آن حضرت گریست و صدای ناله و فغان زنان بلند شد و چون ساکت شدند حضرت فرمود:

ای ابا هارون! کسی که در مصیبت حسین علیه‌السلام شعری بگوید و ده نفر را بگریاند برای او بهشت خواهد بود.

و یک یک از عدد کم فرمود تا به یک نفر رسید، پس فرمود:

هر کس در مصیبت حسین شعری بگوید و یک نفر را بگریاند بهشت برای او خواهد بود.

پس فرمود:

هر کس که او را یاد کند و بگرید بهشت برای او خواهد بود.[۱]

---

۱. بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۸۷: کامل الزیارات ابن الولید عن الصفار عن ابن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعیل عن صالح بن عقبة عن أبي هارون

و ایضا از حضرت رضاؑ روایت شده است که فرمود:

کسی که یاد کند مصیبت ما را و بگرید و بگریاند به سبب مصیبت‌هائی که بر ما وارد شده است با ما خواهد بود در درجه ما در روز قیامت، و کسی که مصیبت ما را یاد کند و بگرید و بگریاند نگرید دیده‌های او در روزی که دیده‌ها گریان باشند، و کسی که بنشیند در مجلسی که امر ما در آن احیاء می‌شود نمیرد دل او در روزیکه دلها می‌میرد در آن.[1]

المکفوف قال: دخلت علی أبي عبد الله ؑ فقال لي أنشدني فأنشدته؛ فقال لا؛ کما تنشدون و کما ترثيه عند قبره فأنشدته: امرر علی جدث الحسین ... فقل لأعظمه الزکیة قال فلما بکی أمسکت أنا فقال: مر فمررت قال: ثم قال زدني زدني قال فأنشدته: یا مریم قومي و اندبي مولاك ... و علی الحسین فأسعدي ببکاك. قال: فبکی و تهایج النساء؛ قال: فلما أن سکتن قال لي: یا با هارون! من أنشد في الحسین فأبکی عشرة فله الجنة؛ ثم جعل ینتقص واحدا واحدا حتی بلغ الواحد فقال: من أنشد في الحسین فأبکی واحدا فله الجنة؛ ثم قال: من ذکره فبکی فله الجنة.

۱. الأمالي شیخ صدوق، ص۷۳: قال الرضاؑ من تذکر مصابنا و بکی لما ارتکب منا کان معنا في درجتنا یوم القیامة و من ذکر بمصابنا فبکی و أبکی لم تبك عینه یوم تبکي العیون و من جلس مجلسا یحیا فیه أمرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب.

و بالجمله از این قبیل اخبار بسیار وارد شده است از اهل بیت عصمت در فضیلت گریستن و گریانیدن بر آن حضرت و اقامه عزا و ماتم آن سرور نمودن.

مطلب دهم

[انواع و مصادیق عزاداری]

بدان که عزاداری به چند وجه است:

یکی آن است که مهموم و مغموم شود و آثار آن در او بروز نماید و ثواب آن در مصیبت سیدالشهداء چنانچه در خبر است آن است که هر نفسی را که در آن حال می‌کشد ثواب تسبیح به او می‌دهند.[1]

و یکی سوختن دل است و ثواب آن در این مصیبت فرح در وقت احتضار است.

و یکی گردیدن اشک است در چشم پیش از جاری شدن بر صورت، چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

گریه کننده را خداوند رحمت می‌کند پیش از آنکه اشک از چشمش بیرون آید.[1]

---

۱. الکافي، ج۲، ص۲۲٦: عیسی بن أبي منصور گفت: شنیدم که أبوعبد الله امام صادق علیه السلام می‌فرمود: نفس کسی که برای ما مهموم است و بخاطر ظلمی که بر ما شده مغموم است تسبیح است و همّ [و غم یا همت] او برای ما عبادت است. (پیوست ۱۱)

و یکی بیرون آمدن اشک است از چشم، هر چند به قدر بال پشه‌ای باشد؛ چنانچه در خبر است که آن سبب غفران ذنوب است، هر چند به قدر کف دریا باشد.[۲]

و یکی ریختن اشک است از چشم و خاصیت آن خواموش[۳] [خاموش] نمودن آتش جهنم است چنانچه فرمودند:

---

۱. کامل الزیارات، ص۱۰۲-۱۰۱ : حدثني محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیري عن أبیه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن مسمع بن عبد الملك کردین البصري که گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: ای مسمع!... هیچ کسی از روی رحمت برما و بخاطر آنچه که بدان دچار شدیم برما نگرید الا آنکه خداوند او را پیش از آنکه اشک از چشمش خارج شود رحمت نماید... (ر.ک به: پیوست ۱۲)

۲. تفسیر القمي، ج۲، ص۲۹۲: قال و حدثني أبي عن بکر بن محمد عن أبي عبد الله امام صادق علیه السلام که فرمودند: هر کس که ما را یاد کرد یا نزد او یاد شدیم و اشکی از چشم او جاری شد مانند [و به اندازه] بال یک پشه[بعوضه] ای، خداوند گناهان او را مورد مغفرت قرار دهد اگرچه به اندازه کف[های] دریا[ها] باشد. (پیوست ۱۳)

و در کامل الزیارات، ص۱۰۳ نیز تعبیر جناح بعوضة [بال پشه] آمده است و گویا در نسخه‌ای جناح ذباب [بال مگس] آمده است (همان) و در ثواب الأعمال شیخ صدوق (ص۱۸۷) نیز تعبیر مقدار «جناح ذباب» وارد شده است.

۳. گویا قدیم رسم الخط کلماتی مانند خواهد شد، برخواست، خواموش، و... همه یکدست بوده و با واو نوشته می‌شد. در نسخه‌های چاپ شده پیشین نیز چنین رسم الخطی را تذکر داده بودیم؛ شاید برای تحقیق‌های دستور زبانی مفید باشد.

هـر گـاه یـک قطـره از آن در جهـنم ریـزد حـرارت آن را خوامـوش [خاموش] نماید.[۱]

و یکی جاری شدن آن است بر صورت و ریش و سینه، و ایـن گریه حضرت صادق علیه‌السلام است در وقتی که شخصی مرثیه می‌خواند از برای آن حضرت پس فرمود:

هر آینه ملائکه گریه کردند چنانچه ما گریه کردیم بلکه بیشتر و خداوند از برای تو تمام بهشت را واجب کرد.[۲]

---

۱. کامل الزیارات، ص۱۰۲: اگر قطره‌ای از اشک‌های او در جهنم بیافتد آن [قطره اشک] حرارت جهنم را خاموش نماید تا آنجا اصلا حرارتی برای آن یافت نشود. (ر.ک به پیوست ۱۲)

۲. إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص۲۸۹: حدثني نصر بن الصباح، قال حدثني أحمد بن محمد بن عیسی، عن یحیی بن عمران، قال حدثنا محمد بن سنان، عن زید الشحام، که گفت: نزد حضرت أبي عبد الله [إمام صادق] علیه‌السلام بودیم و حال آنکه ما [در آن مجلس] جماعتی از کوفیان بودیم که جعفر بن عفان بر حضرت أبی عبد الله وارد شد و حضرت وی را مقرب و نزدیک [به خویش] نمود و سپس فرمود: ای جعفر! او نیز عرضه داشت: لبیک، خدا مرا فدای شما قرار دهد! حضرت فرمود: به من رسیده که تو در مورد حسین علیه‌السلام شعر می‌گویی و خوب هم می‌گویی! پس عرضه داشت: بلی! خدا مرا فدای شما قرار دهد؛ پس حضرت فرمود: بگو [و شعر بخوان]؛ پس او نیز [شعری] برای حضرت إنشا فرمود تا آنجا که اشک‌هایی بر گونه و لحیه حضرت جاری شد، و سپس فرمود: ای جعفر! به خدا سوگند ملائکه مقرب تو را مشاهد کردند و اینجا گفتار تو در مورد حسین علیه‌السلام را می‌شنوند و آنان نیز

و یکی صیحه زدن و نوحه کردن و فریاد زدن و جان دادن است، چنانچه حضرت صادق ﷺ در دعا فرمود:

خدایا رحمت کن آن صیحه‌ای را که به جهت ما بلند می‌شود.[1]

و در خبر است که حضرت فاطمه ﷺ هر روز بر آن جناب شهقه می‌زند تا اینکه پیغمبر ﷺ او را ساکت می‌نماید.[2]

چنانچه ما گریستیم ـ و شاید بیشتر ـ گریستند و ای جعفر! همانا خداوند در همین ساعت سراسر بهشت را بر تو واجب فرمود و تو را مورد مغفرت خویش قرار داد؛ پس فرمود: ای جعفر! آیا بر تو بیافزایم؟ پس عرضه داشت: بلی ای آقای من! حضرت فرمود: هیچ أحدی در مورد حسین ﷺ شعری نگفت که بگرید و بدان شعر بگریاند إلا آنکه خداوند بهشت را برا او واجب فرماید و او را مورد مغفرت قرار دهد. (پیوست ۱۴)

۱. كامل الزيارات، ص١١٦ : حدثني أبي رحمه الله و محمد بن عبد الله و علي بن الحسين و محمد بن الحسن رحمهم الله جميعا عن عبد الله بن جعفر الحميري عن موسى بن عمر عن حسان البصري عن معاوية بن وهب قال: استأذنت على أبي عبد الله ﷺ فقيل لي ادخل فدخلت فوجدته في مصلاه في بيته فجلست حتى قضى صلاته فسمعته يناجي ربه و هو يقول: اللهم... ارحم تلك الصرخة التي كانت لنا.

۲. لعل اشاره به این دو حدیث باشد: كامل الزيارات، ص٨٢: حدثني محمد بن عبد الله عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن عبد الله بن مسكان عن أبي بصير نقل کرده که وی گفت: محضر مبارك امام صادق ﷺ بوده و برای آن جناب سخن می‌گفتم؛ در این هنگام پسر ایشان داخل شد. امام ﷺ

به او فرمودند: مرحبا، و او را به سینه خود چسبانده و وی را بوسیده و فرمودند: خدا حقیر کند کسانی را که شما را حقیر داشتند و انتقام کشد از آنان که به شما ظلم کنند، و به خودشان واگذارد [و رهایشان کند و به خذلان مبتلایشان کند] افرادی را که شما را مخذول داشتند [و ترک یاری شما کردند]، و لعنت کند اشخاصی را که شما را به قتل رساندند؛ و خدا ولی و حافظ و ناصر شما باشد؛ همانا گریه زنان و انبیاء و صدیقین و شهداء و فرشتگان آسمان بر شما بسیاری طولانی گشت؛ سپس آن حضرت گریسته و فرمودند: ای ابا بصیر! هرگاه به بچه‌های حضرت حسین علیه‌السلام می‌نگرم به واسطه مصیبت و ظلمی که به پدرشان و خودشان شده حالتی به من دست می‌دهد که قابل کنترل نیست. ای ابا بصیر: همانا فاطمه علیهاالسلام بر آن حضرت گریه می‌نماید و شهقه [و ضجه] می‌زند و به دنبال آن جهنم فریادی [و آهی و زفره‌ای] می‌کشد که [عالم را نابود می‌کرد] اگر فرشتگان حافظ و نگهبان بر آن نبودند، که صدای گریه جهنم را می‌شنوند و برای آن آماده شده‌اند [تا آن را کنترل کنند]؛ بخاطر خوف آنکه از درون جهنم آتشی زبانه کشد یا دود آن سرکشی کند و اهل زمین را بسوزاند؛ لذا تا مادامی که جهنم گریان و نالان است فرشتگان حافظ آن را مهار کرده و به جهت خوف و هراسی که بر اهل زمین دارند آن را محافظت نموده و درب‌های آن را محکم بسته‌اند؛ ولی در عین حال جهنم ساکت و آرام نمی‌شود تا وقتی که صدای فاطمه علیهاالسلام آرام گردد. ای ابا بصیر! دریاها نزدیک بود شکاف بردارد و در نتیجه برخی در بعضی دیگر داخل شوند و قطره‌ای از آب دریاها نیست مگر آنکه فرشته‌ای بر آن موکل است، لذا هر گاه فرشته موکل صدای دریاها [یا صدای جهنم] را بشنود، با بالش، خروش و طغیان [دریاها] را خاموش و ساکت می‌کند و برخی را با برخی دیگر حبس و نگاه می‌دارد و این نیست مگر بخاطر خوف و هراس بر دنیا و آنچه در آن و کسانی که بر روی زمین می‌باشند؛ و پیوسته فرشتگان در هراسند و بخاطر گریستن دریاها می‌گریند و خدا را خوانده و به جانبش تضرع و زاری نموده و اهل عرش و

اطراف آن نیز جملگی در تضرع و ناله می‌باشند. صداهای فرشتگان به خاطر خوف و هراس بر اهل زمین به تقدیس بلند می‌شود و اگر احیانا صدای این ملائکه به زمین برسد اهل زمین به فریاد آمده و کوه‌ها قطعه قطعه شده و زمین اهلش را می‌لرزاند. ابوبصیر می‌گوید: محضر مبارک امام علیه‌السلام عرضه داشتم: فدایت شوم این امر بسیار عظیم و بزرگ است! حضرت فرمودند: از این عظیم‌تر چیزی است که [هنوز] نشنیده‌ای. سپس فرمودند: ای ابا بصیر! دوست نداری در زمره کسانی باشی که حضرت فاطمه علیهاالسلام را کمک می‌کنند؟ ابوبصیر می‌گوید: وقتی امام علیه‌السلام این کلام را فرمودند به طوری که گریه به من دست داد که قادر بر سخن گفتن نبودم و چنان بغض گلویم را می‌فشرد که توانایی بر تکلم نداشتم. سپس حضرت بپا خواسته و به نمازخانه تشریف برده و به خواندن دعا پرداختند. پس از مجلس حضرت با چنین حالی برخاسته و بیرون آمدم، پس نه طعام خوردم و نه خوابیدم و صبح روز بعد را با حالی ترسان روزه گرفته تا آنکه محضر مبارکش دوباره مشرف شدم؛ پس وقتی آن جناب را ساکن و آرام دیدم، من نیز آرام گرفتم و از اینکه عقوبت و بلائی بر من نازل نشده حق تعالی را حمد و ستایش نمودم. (پیوست ۱۵)

كامل الزيارات، ص۸۶: حدثني محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم قال حدثنا الهيثم بن واقد عن عبد الملك بن مقرن از امام صادق علیه‌السلام برای ما نقل کرد که آن حضرت فرمودند: وقتی به زیارت حضرت ابا عبد الله علیه‌السلام رفتید در آنجا سکوت اختیار کرده و کلامی نگویید مگر از [سخن نیک و] خیر، زیرا فرشتگان شب و روز که از نگهبانان و حافظین هستند نزد فرشتگانی که در حائر حسینی می‌باشند آمده و با ایشان مصافحه کرده ولی ایشان از شدت گریه پس جواب آنها را نداده به ناچار آنها صبر می‌کنند تا ظهر برسد [و خورشید زائل شود] و [یا] فجر نور بدهد [و طلوع کند]، سپس آنان با ایشان سخن گفته و راجع به امور آسمانی سؤالاتی را مطرح می‌نمایند، ولی بین این دو وقت ابدا صحبت نکرده و از گریستن و دعاء نمودن

کوتاهی نمی‌کنند، و در این دو وقت آن فرشتگان نیز ایشان را از یارانشان منصرف و مشغول نمی‌کنند تنها وقتی شما سخن گفته و تکلم می‌نمایید ایشان مشغول و منصرف می‌گردند. [راوی می‌گوید] عرض کردم: فدایت شوم، چه چیزی را سؤال می‌کنند و کدامیک از دیگری می‌پرسد آیا فرشتگان نگهبان و حافظ از فرشتگان حائر سؤال می‌کنند یا بالعکس؟ حضرت فرمودند: فرشتگان اهل حائر از حافظین و نگهبانان می‌پرسند، زیرا فرشتگان حائر از آنجا دور نشده و به جایی دیگر نمی‌روند ولی حافظین، و نگهبانان به زمین نزول کرده و از آن به آسمان صعود می‌کنند. عرض کردم: یعنی از چه چیز سؤال می‌کنند؟ حضرت فرمودند: حافظین وقتی به آسمان عروج می‌کنند عبورشان به اسماعیل یعنی صاحب هواء می‌افتد و بسا با نبی اکرم ﷺ ملاقات کرده در حالی که نزد آن جناب حضرات فاطمه و حسن و حسین و ائمه ﷺ ـ[یعنی] آنانی که [در]گذشته‌اند (و شهید شده‌اند) [نه امام حاضر]ـ حضور دارند؛ پس فرشتگان از ایشان راجع به اشیائی چند و درباره آنان که از شما در حائر حاضر می‌شوند سؤالاتی می‌کنند؟ حضرات معصومین ﷺ در پاسخ سؤالاتشان می‌فرمایند: زائرین را بشارت دهید و به دعائی که برای ایشان می‌نمایید مژده دهید. فرشتگان حافظ عرض می‌کنند: چگونه به ایشان بشارت دهیم در حالی که صدای ما را نمی‌شنوند؟ حضرات معصومین ﷺ به ایشان می‌فرمایند: برای ایشان دعاء کنید که برکات حق تعالی بر ایشان مداوم باشد و نیز از جانب ما ایشان را دعاء نمایید و این خود بشارتی است از ما به ایشان؛ و وقتی از زیارت برگشتند با بال‌هایتان ایشان را نوازش کنید، تا اینکه مکان شما را حس و درک نمایند و ما ایشان را نزد کسی به امانت نزد می‌سپاریم که ودائع [نزد او] ضایع و تباه نمی‌شوند. و اگر خیر و برکتی که در زیارت آن جناب است مردم می‌دانستند قطعا و به طور حتم در نائل شدن به زیارت آن حضرت با شمشیر با یک دیگر به مقاتله پرداخته و مال‌های خود را فروخته و به زیارت آن جناب می‌رفتند. و حضرت فاطمه ؑ هر گاه به ایشان (زائرین) نظر نمایند در حالی که با وی هزار

و از ابوذر روایت شده است که گفت:

اگر بدانید که آن مصیبت چه قدر عظیم است البته آنقدر گریه کنید تا اینکه جان شما به در رود.[1]

پیغمبر و هزار صدیق و هزار شهید و از کروبین هزار هزار (یک میلیون) نفر هستند که آن حضرت را بر گریستن یاری و همراهی می‌کنند و آن حضرت چنان شهقه [فریاد] می‌زنند که هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها باقی نمی‌ماند مگر آنکه از روی رحمت [و شفقت] بر صدای ایشان، به گریه می‌افتد، و آن حضرت آرام نمی‌گیرند تا وقتی که پیامبر اکرم ﷺ به نزد ایشان آمده و می‌فرمایند: دخترم، اهل آسمان‌ها را به گریه انداختی و ایشان را از تسبیح و تقدیس حق تعالی بازداشتی، پس خودداری کن تا ایشان به تقدیس حق بپردازند چه آنکه امر و فرمان خدا بر همه چیز نافذ و روان می‌باشد. سپس امام علیه السلام فرمودند: حضرت فاطمه علیها السلام به کسانی که از شما به زیارت سید الشهداء روند نظر فرموده و از خداوند منان برای ایشان هر خیر و خوبی را مسألت می‌نمایند، مبادا در رفتن، به زیارت آن جناب بی‌رغبت باشید چه آنکه خیری که در زیارت آن حضرت است بیشتر از آن است که بتوان احصاء و شمارش نمود. (پیوست ۱۶).

۱. کامل الزیارات، ص۷۳: حدثني أبو الحسين محمد بن عبد الله بن علي الناقد قال حدثني عبد الرحمن الأسلمي عن عبد الله بن الحسين عن عروة بن زبیر برایم نقل نمود که وی گفت: در روزی که عثمان ابا ذر را به ربذه تبعید کرد از وی در پاسخ مردم که به او گفتند: بشارت باد تو را، این مصیبت در راه خدا اندک است. شنیدم که فرمود: این بلا خیلی سهل و آسان است ولی چگونه خواهید بود هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام کشته شود آن هم چه کشتن [فجیعی]. یا فرمود: چه حالی دارید وقتی حسین بن علی علیهما السلام ذبح شود [آن هم چه] ذبح شدنی. به خدا قسم در اسلام بعد از قتل حسین بن علی علیهما السلام قتلی بزرگ‌تر از آن واقع نخواهد شد و خداوند عن قریب شمشیر انتقامش را بر این امت از نیام

و یکی عویل است. و یکی بر سر و صورت زدن است.

و یکی تباکی[1] است، یعنی خود را شبیه به گریه کنندگان نماید به اینکه سر را به زیر بیندازد و اظهار انکسار و حزن نماید.

و یکی گریه کردن است بدون اشک، چنانچه حال اهل بیت[علیهم‌السلام] بود بعد از مراجعت به مدینه، که از کثرت گریه اشک چشم ایشان تمام شده بود تا آنکه آن را علاج کردند به شرب سویق.[1]

بیرون خواهد آورد و هرگز در غلاف نخواهد برد و از ذریه آن حضرت انتقام گیرنده [یا قائمی] را برانگیزد که از مردم انتقام خون آن جناب را بگیرد و شما اگر بدانید که از ناحیه قتل آن حضرت چه بر سر اهل دریا و ساکنین کوهها در جنگل‌ها و تپه‌ها خواهد آمد به خدا قسم آن قدر گریه می‌کنید تا از بین بروید؛ و آسمانی نیست که روح سید الشهداء به آن عبور کند مگر آنکه هفتاد هزار ملک به فزع در می‌آیند، این ملائک و فرشتگان می‌ایستند به طوری که مفاصل آنها تا روز قیامت می‌لرزد و هیچ ابری نیست که حرکت کرده و بغرّد و برق زند مگر آنکه کشنده آن حضرت را لعنت می‌کند و هیچ روزی نیست مگر آنکه روح مطهر آن حضرت را بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عرضه داشته پس آن دو با هم ملاقات می‌کنند. (پیوست ۱۷)

۱. بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۸۸: ابن طاووس از آل رسول علیهم‌السلام روایت کرده که آن حضرات فرموده‌اند: هر کس بر ما بگرید و صد نفر را بگریاند پس بهشت از آن اوست و هر کس بر ما بگرید و پنجاه نفر را بگریاند پس بهشت از آن اوست و هر کس بر ما بگرید و سی نفر را بگریاند پس بهشت از اوست و هر کسی بر ما بگرید و بیست نفر را بگریاند پس بهشت از آن اوست و هر کس بر ما بگرید و ده نفر را بگریاند پس بهشت از آن اوست و هر کس بر ما بگرید و یک نفر را بگریاند پس بهشت از آن اوست و هر کس تباکی کند پس بهشت از آن اوست. (پیوست ۱۸)

و یکی ترک شراب و طعام است که به سبب کثرت حزن و اندوه عـارض می‌شـود چنانچـه مسـمع بـن عبـدالملک خبـر داد و حضـرت صادق ﷣ را به عروض این حالـت از برای خودش در نزد ذکر حسین پس حضرت دعا در حقش فرمودند.[۲]

---

۱. الکافي، ج۱، ص۴۶۶ : علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن علي عن يونس از مصقله طحان [آسیابان] گوید: شنیدم امام صادق ﷣ می‌فرمود: چون حسین ﷣ کشته شد، همسر کلبیه آن حضرت برایش سوگواری بپا کرد و خود گریست و زنان و خدمتگزاران او هم گریستند تا اشک چشمشان خشک شد و تمام گشت؛ آن هنگام یکی از کنیزانش را دید می‌گرید و اشک چشمش جاری است، پس او را طلبید و گفت: چرا در میان ما تنها اشک چشم تو جاری است؟ او گفت: من چون به سختی و مشقت می‌افتم سویق می‌آشامم، او هم دستور داد غذا و سویق تهیه کنند، و خودش از آن خورد و نوشید و به دیگران هم خورانید و نوشانید و گفت مقصودم از این عمل اینست که برای گریستن بر حسین ﷣ نیرو پیدا کنیم. شخصی برای زن کلبیه [تعدادی] پرنده سیاه رنگ هدیه فرستاد تا به وسیله آنها بر سوگواری حسین ﷣ کمک شود، او چون آنها را دید، گفت: اینها چیست؟ گفتند: هدیه‌ای است که فلانی فرستاده است تا بر سوگواری حسین ﷣ بدان استعانت جویی. ایشان گفت: ما که در عروسی نیستیم، پس با اینها چه کار داریم؟! سپس دستور داد تا آنها را از خانه بیرون کردند، چون از خانه بیرون شدند، اثری از آنها احساس نشد، مثل اینکه میان آسمان و زمین پرواز کردند و بعد از رفتن آنها از خانه اثری در خانه از آنها دیده نشد. (پیوست ۱۹)

۲. کامل الزيارات، ص۱۰۱: حدثني محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد

البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن مسمع بن عبد الملك كردين البصري نقل كرده كه وى گفت: حضرت ابوعبد الله عليه السلام به من فرمودند: اى مسمع تو از اهل عراق هستى، آيا به زيارت قبر حسين عليه السلام مى‌روى؟ عرض كردم: خير، من نزد اهل بصره مردى مشهور هستم و نزد ما كسانى هستند كه خواسته اين خليفه را طالب بوده و دشمنان ما از گروه ناصبى‌ها و غير ايشان بسيار بوده و من در امان نيستم از اينكه حال، من را نزد فرزندان سليمان گزارش كنند تا در نتيجه مرا مثله [و قطعه قطعه] كنند؛ [لذا احتياط كرده و به زيارت آن حضرت نمى‌روم]؛ حضرت به من فرمودند: آيا ياد مى‌كنى آن امورى را كه به حضرتش روا داشتند [از قتل و آزار]؟ عرض كردم: بلى. حضرت فرمودند: آيا به جزع و فزع مى‌آيى؟ عرض كردم: بلى به خدا قسم و بخاطر ياد كردن مصائب آن بزرگوار چنان غمگين و حزين مى‌شوم كه اهل و عيالم اثر آن را در من مشاهده مى‌كنند و چنان حالم دگرگون مى‌شود كه از خوردن طعام و غذا امتناع نموده و به وضوح علائم حزن و اندوه در صورتم نمايان مى‌گردد. حضرت فرمودند: خدا رحمت كند اشک تو را؛ بدان قطعاً تو از كسانى محسوب مى‌شوى كه به خاطر ما جزع نموده و به واسطه سرور و فرح ما مسرور گشته و بخاطر حزن ما محزون گرديده و به جهت خوف ما خائف بوده و هنگام در امنيت بودن بودن ما در امنيت هستند؛ آگاه باش كه همانا حضور پدرانم را هنگام مرگت و سفارش ايشان به ملک الموت درباره تو را خواهى ديد و بشارتى كه به تو خواهند داد برتر و بالاتر از هر چيزى است؛ و خواهى ديد كه ملک الموت از مادر مهربان به فرزندش به تو مهربان‌تر و رحيم‌تر خواهد بود. مسمع گويد: سپس حضرت گريستند و اشک‌هاى مباركشان جارى شد و من نيز با آن جناب اشک ريختم، پس از آن حضرت فرمودند: الحمد لله الذي فضلنا على خلقه بالرحمة و خصنا اهل البيت بالرحمة. اى مسمع! از هنگامى كه امير المؤمنين عليه السلام شهيد شدند زمين و آسمان بر ما ترحم نموده و مى‌گريند و آن ملائكه‌اى كه كه براى ما گريستند بيش از اين [مقدار] است و از

وقتی که [ما اهل بیت] کشته شدیم اشک‌هایشان خشک نشده است. و احدی بخاطر ترحم بما و به جهت مصائبی که بر ما وارد شده گریه نمی‌کند مگر آنکه قبل از آمدن اشک از چشمش حق تعالی او را رحمت خواهد نمود و وقتی اشک‌ها بر گونه‌هایش جاری گشت اگر یک قطره از آنها در جهنم بیفتد حرارت و آتش آن را خاموش و آرام می‌کند تا جایی که دیگر برای آن حرارتی پیدا نمی‌شود. کسی که به خاطر ما قلبش دردناک شود در روزی که موت و مرگش فرا برسد و ما را مشاهده نماید سرور و نشاطی برایش پیدا شود که پیوسته این سرور در او بوده تا در کنار حوض بر ما وارد گردد؛ و هنگامی که محب و دوست‌دار ما اهل بیت بر حوض کوثر وارد شود سرور و فرح خاصی در حوض کوثر پیدا شود به حدی از انواع و اقسام اطعمه به او بچشاند که دیگر [این شخص محبّ] اشتهایی به بیرون آمدن [طعام و مزه جدید] از آن [حوض] نداشته باشد. ای مسمع! کسی که از آن حوض یک جرعه بیاشامد هرگز بعد از آن تشنه نشده و ابدا طلب آب نکند. سپس حضرت اوصاف آب کوثر را چنین توصیف فرمودند: آن به سردی و خنکی کافور است و بوی مشک و طعم زنجبیل و شیرین تر از عسل و نرم تر از کره و زلال تر از اشک و خوش رایحه‌تر [و قوی‌تر] از عنبر که از تسنیم خارج می‌شود و به رودهای بهشت گذر می‌کند و بر ریگ‌های در و یاقوت جاری می‌شوند [و] در آن جام‌هایی است بیشتر از تعداد ستارگان [و] رایحه آن از فاصله هزار ساله به مشام می‌رسد؛ جام‌هایش از طلا و انواع جواهرند؛ از آن هر بوی خوش و نسیم معطری به صورت شارب می‌وزد تا جایی که شارب می‌گوید: کاش من را در همین جا به حال خود بگذارند، حاضر نیستم اینجا را به جای دیگری تبدیل کرده و آن را تغییر دهم. [پس از آن حضرت به مسمع بن عبد الملك کردین بصری فرمودند]: ای پسر کردین! همانا تو از کسانی هستی که از آب آن حوض می‌آشامی. و نیست چشمی که برای ما بگرید مگر آنکه از نعمت نظر نمودن به آب کوثر بهره‌مند می‌گردد و به دوستدار ما از آن آب داده می‌شود؛ و همانا به

کسی که از آن می‌نوشد به قدری از لذت و طعم و شهوت عطا می شود که بیشتر از لذت و طعم و شهوتی است که به کسانی که در مرتبه پائین‌تر از حب ما هستند اعطاء می‌گردد. بر بالای حوض کوثر امیر المؤمنین ﷺ ایستاده و در دست مبارکشان عصائی از گیاه عوسج بوده که با آن دشمنان ما را منکوب و مضروب می‌سازند، یکی از آن دشمنان محضر مبارکش عرض می‌کند: من شهادتین می‌گویم. حضرت می‌فرماید: نزد امام خود «فلانی» برو پس از او بخواه که تو را شفاعت کند. آن شخص می‌گوید: امام من که نامش را بردید از من تبری می جوید. حضرت می‌فرمایند: به پشت خود برگردد و از کسی که دوستش می‌داشتی و بر خلائق مقدمش می‌نمودی طلب شفاعت کن زیرا بهترین خلق نزد تو باید شفاعت را بکند چه آنکه بهترین مخلوقات کسی است که شفیع دیگران باشد. آن شخص می‌گوید: از تشنگی مردم. حضرت به او می‌فرمایند: خداوند تو را تشنه‌تر کرده و عطشت را زیاد کند. راوی یعنی مسمع می‌گوید: به امام صادق ﷺ عرض کردم: فدایت شوم این شخص چگونه نزدیک حوض می‌رود در حالی که غیر از امیر المؤمنین ﷺ احدی بر آن قادر نیست؟ حضرت فرمودند: این شخص از اعمال زشتی چند اجتناب نموده و وقتی ما را نام می‌برد از ناسزا گفتن و فحش دادن خودداری می‌کرد و کارهایی را که دیگران جرأت نموده و انجام می‌دادند وی آنها را ترک می‌کرد، ولی این نه بخاطر حب و دوستی با ما بوده بلکه منشأ آن زیاد عبادت نمودن و تدیّن و منصرف بودنش از ذکر مردم می‌باشد ولی در قلبش نفاق بوده و دینش نَصب [ناصبی‌گری] و تبعیت از اهل آن بوده و ولایت و دوستی خلفاء ماضی را داشته و آن دو نفر را بر هر کسی مقدم می‌کند.(ر.ک به پیوست ۱۲)

و یکی پوشیدن لباس عزا است، و آن در تمام زمان‌ها سیاه بوده است؛ چنانچه در این زمان نیز رسم است که به جهت پدر و مادر و اقرب اقوام می‌پوشند.[۱]

مطلب یازدهم

[وجوب اقامه عزا به جهت حفظ اصل شریعت]

از مطالب سابقه معلوم شد که اصل عزاداری به سبب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام مستحب بلکه في الجمله واجب است در هر زمانی، و علاوه بر آنچه گذشت می‌گوییم که امتیاز مذهب شیعه از سایر مذاهب به چند چیز است:

یکی به زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است که التزام به آن مخصوص به این فرقه است.

۱. المحاسن، برقی، ج۲، ص۴۲۰: «لما قتل الحسين بن علي علیه‌السلام لبسن نساء بنی هاشم السّواد». وقتی امام حسین علیه‌السلام شهید شد زنان بنی‌هاشم لباس سیاه بر تن کردند. و نیز در کامل الزیارات آمده است که فرشته‌ای که محضر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و شهادت امام حسین علیه‌السلام را گزارش داد، فرشته مؤکّل دریاها بود و ندا داد: «یا أهل البحار! البسوا أثواب الحزن، فإنّ فرخ رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله مذبوح». ای اهل دریاها، لباس‌های حزن و ماتم و اندوه بپوشید، زیرا فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را سر بریدند. کامل الزیارات، ص۶۸.

و یکی به عزاداری آن سرور است و عمده امتیاز به همین است و اگر این هم از میان برود دیگر اثری از این مذهب باقی نمی‌ماند، چون شهادت آن حضرت فراموش می‌شود چنانچه قضیه غدیر فراموش شد؛ پس به جهت حفظ شریعت و مذهب اقامه آن واجب خواهد شد.

[پیرامون انواع و مصادیق عزاداری]

و چون این مطلب معلوم شد اکنون می‌گوییم که:

غرض از عزاداری، بکاء و إبکاء است که وسیله‌ای از برای مزید اجر و محو گناهان می‌شود و إبکاء به چند چیز حاصل می‌شود:

یکی به خواندن مرثیه و ذکر مصائب آن حضرت و خواندن اشعار رثاء است، چنانچه در زمان ائمه علیهم‌السلام نیز مرسوم بوده است که شیعیان در ایام حزن ائمه علیهم‌السلام دور هم می‌نشسته‌اند و مصائب آن حضرت را ذکر می‌نموده‌اند و می‌گریستند؛ بلکه در حضور ائمه علیهم‌السلام هم مرثیه می‌خواندند، چنانچه در طی مطالب سابقه شنیدی.

و یکی به سینه زدن و نوحه‌گری کردن است، و این هم یکی از انواع مرثیه خوانی است که هر کس این حالت را مشاهده می‌کند حالت رقّت و بکاء به جهت او حاصل می‌شود.

و یکی ساختن شبیه است، که یکی را شبیه شهداء و دیگری را شبیه شمر و غیر او می‌سازند و به مردم می‌نمایند نمونه‌ای از وقایعی را

که بر اهل بیت[علیهم‌السلام] وارد آمده است؛ و این نحو اگر تشبه رجال به نساء یا نساء به رجال نشود و موجب بعضی از مفاسد نگردد و غرض إبکاء باشد آن نیز از اقسام عزاداری خواهد بود.

و یکی به ساختن صورت مرقد مطهر است، و از خواص مرقد مطهر آن حضرت آن است که هر کس را نظر به آن افتد حالت رقت و گریه بر او عارض می‌شود.

و یکی سیاه‌پوش نمودن مجلس روضه‌خوانی است که هر کس آن را مشاهده کند حالت رقت بر او روی می‌دهد.

و چون إجمالا استحباب بلکه وجوب عزاداری را دانستی پس می‌گوییم که:

عزاداری امری است عرفی و غرض از آن همان امری است که متعارف است در نزد مردم به نحوی که به جهت پدر و مادر و سایر اقوام عزاداری می‌نمایند.

و در هر زمانی لباس به جهت عزاداران مقرر و معیّن بوده است که در زمان عزا می‌پوشیده‌اند و بلکه این رسم سیاه‌پوشی در هر زمانی بوده است که در ایام عزا می‌پوشیده‌اند چنانچه در این زمان نیز رسم است. و اگر جایز شد پوشیدن آن در عزاء أقرباء و والدین پس در عزاء سیدالشهداء علیه‌السلام أولی باشد، چنانچه در سابق دانستی که آن حضرت

أولی است به عزاداری بر او و در آن اظهار معنی مودت ذوی القربی است و تأسّی است به حضرت رسول و أئمه و أهل بیت و حورالعین، چنانچه در خبر است که اهل بیت در وقت دخول به مدینه عَلَم‌ها را سیاه کرده بودند و تمام لباس سیاه پوشیده بودند بلکه همچنان لباس سیاه در تن ایشان بود و حنا نبستند و سر را شانه نزدند تا زمانی که مختار علیه الرحمه سر ابن زیاد پلید را به جهت حضرت سید سجاد علیه السلام فرستاد.[۱]

و ایضا مجلسی در بحار از سید علی حسینی روایت کرده است که گفت:

مجاور بودم در مشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام با جمعی از مؤمنین؛ پس چون روز عاشورا شد یکی از ما شروع نمود به خواندن مصیبت حضرت سیدالشهداء تا به این روایت رسید که از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود:

۱. رجال الكشي، ص۱۲۷: إبراهيم بن محمد الختلي، قال حدثني أحمد بن إدريس القمي، قال حدثني محمد بن أحمد، قال حدثني الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر، عن سيف بن عميرة، عن جارود بن المنذر، عن أبي عبد الله علیه السلام که فرمودند: در میان ما هیچ هاشمیه‌ای موی خویش را شانه نزد و خضاب ننمود تا آنگاه که مختار سرهای کسانی را که حسین علیه السلام را کشته بودند به سوی ما فرستاد. (پیوست ۲۰)

کسی که اشک او جاری شود در مصیبت سیدالشهداء ﴿ع﴾ اگرچه به قدر بال پشه‌ای باشد خداوند گناهان او را بیامرزد هرچند به قدر کف دریا باشد.

و در مجلس ما یکی از جهال منکر این امر شد و گفت: عقل باور نمی‌کند این مطلب را؛ و مباحثه بین ما به طول انجامید تا مجلس برهم خورد متفرق شدیم و آن شخص اصرار داشت بر تکذیب این خبر.

پس شب را به خواب رفت و در خواب دید گویا قیامت برپا شده است و مردم در زمین صافی محشور شده‌اند و میزان‌های اعمال را برپا داشته‌اند و صراط را بر جهنم کشیده‌اند و مشغول حساب خلایق‌اند و نامه‌های اعمال را نشر نموده‌اند و جهنم را روشن کرده‌اند و بهشت را زینت داده‌اند و گرمی بر آن شخص شدت کرده و تشنگی شدیدی بر او عارض شده است و از هر طرف آب می‌طلبد نمی‌یابد.

پس به طرف راست و چپ نظر کرد حوض آب وسیعی را دید؛ گفت که در نزد خود گفتم این همان کوثر است و در آن آبی بود سردتر از برف و شیرین‌تر از عسل و در

نزد آن حوض دو مرد و یک زن ایستاده بودند که نور ایشان بر مردم تابیده بود و لباس سیاه پوشیده بودند و می‌گریستند و محزون بودند.

پس گفتم: این اشخاص کیستند؟

گفتند: این یکی محمد مصطفی ﷺ است و این دیگری علی مرتضی است و آن زن فاطمه زهرا است.

پس گفتم: چه شده است که لباس سیاه پوشیده‌اند و گریان و اندوهناکند؟

گفتند: مگر نه امروز روز عاشورا است، روز قتل حسین است و حزن ایشان به جهت آن است.

گفت: پس رفتم به خدمت حضرت صدیقه زهرا و عرض کردم: ای دختر رسول خدا من تشنه‌ام.

پس نظر تندی بر من فرمود و فرمود:

تویی که منکر شدی فضل گریه بر مصیبت فرزندم و نور دیده‌ام حسین علیه‌السلام سیدالشهداء را که او را به ظلم کشتند؟! خدا لعنت کند قاتل و ظالم او را و کسانی را که منع کردند او را از آشامیدن آب.

آن مرد گفت: پس از خواب جستم با وحشت و فزع و استغفار کردم و پشیمان شدم از انکاری که کرده بودم و رفتم نزد آن جماعت و خواب خود را به ایشان نقل کردم.[۱]

---

۱. بحار الأنوار، ج۴۴، ص۲۹۶-۲۹۳: رأيت في بعض مؤلفات أصحابنا أنه حكي عن السيد علي الحسيني قال: كنت مجاورا في مشهد مولاي- علي بن موسى الرضا عليه السلام مع جماعة من المؤمنين فلما كان اليوم العاشر من شهر عاشوراء ابتدأ رجل من أصحابنا يقرأ مقتل الحسين عليه السلام فوردت رواية عن الباقر عليه السلام أنه قال من ذرفت عيناه على مصاب الحسين و لو مثل جناح البعوضة غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر و كان في المجلس معنا جاهل مركب يدعي العلم و لا يعرفه فقال ليس هذا بصحيح و العقل لا يعتقده و كثر البحث بيننا و افترقنا عن ذلك المجلس و هو مصر على العناد في تكذيب الحديث- فنام ذلك الرجل تلك الليلة فرأى في منامه كأن القيامة قد قامت و حشر الناس في صعيد صفصف لا ترى فيها عوجا و لا أمتا و قد نصبت الموازين و امتد الصراط و وضع الحساب و نشرت الكتب و أسعرت النيران و زخرفت الجنان و اشتد الحر عليه و إذا هو قد عطش عطشا شديدا و بقي يطلب الماء فلا يجده فالتفت يمينا و شمالا و إذا هو بحوض عظيم الطول و العرض قال قلت في نفسي هذا هو الكوثر فإذا فيه ماء أبرد من الثلج و أحلى من العذب و إذا عند الحوض رجلان و امرأة أنوارهم تشرق على الخلائق و مع ذلك لبسهم السواد و هم باكون محزونون فقلت من هؤلاء فقيل لي هذا محمد المصطفى و هذا الإمام علي المرتضى و هذه الطاهرة فاطمة الزهراء فقلت ما لي أراهم لابسين السواد و باكين و محزونين فقيل لي أ ليس هذا يوم عاشوراء يوم مقتل الحسين فهم محزونون لأجل ذلك قال فدنوت إلى سيدة النساء فاطمة و قلت لها يا بنت رسول الله إني عطشان فنظرت إلي شزرا و قالت لي أنت الذي تنكر فضل البكاء على مصاب ولدي الحسين و مهجة قلبي و قرة عيني الشهيد المقتول ظلما و عدوانا لعن الله قاتليه و ظالميه و

پس در عزایی که اهل بیت و پیغمبر و علی و فاطمه علیهم السلام سیاه بپوشند شیعیان أولی هستند به آن.

و از جمله چیزهایی که به سبب گریستن می‌شود:

یکی نظر کردن به چیزهایی است که منسوب به آن حضرت است، مثل مرقد مطهر و علم‌هایی که در تعزیه‌ها برپا می‌نمایند و نظر کردن به سیاه‌پوشان و منبری که ذکر مصیبت بر آن می‌شود و به زوّار آن سرور و به سینه‌زنان و به مجلس عزاء آن حضرت و چون تمام این اشیاء سبب بکاء است، پس هر کس که به قصد إبکاء اظهار یکی از این امور را نماید داخل خواهد بود در زمره کسانی که به گریه در می‌آورند مردم را در مصیبت آن حضرت، و فضیلت و ثواب إبکاء را خواهند داشت.

پس ساختن شبیه مرقد منوّر به جهت إبکاء، خالی از اشکال است و موجب ثواب است.

مانعیه من شرب الماء قال الرجل فانتبهت من نومي فزعا مرعوبا و استغفرت الله کثیرا و ندمت علی ما کان مني و أتیت إلی أصحابي الذین کنت معهم و خبرت برؤیاي و تبت إلی الله عزو جل.

مطلب دوازدهم

[جواز همه انحاء عزاداری، مگر آنکه نهی خاصی رسیده باشد]

از تمـــام آنچـــه گذشـــت دانســـتی کـــه عـــزاداری بـــر حضـــرت سیدالشهداء ﷺ مطلوب است و هم دانستی که آن امری است عرفی؛ پس هر طائفه به هر نحوی که عزاداری در نزد ایشان مرسوم است که برای پدر و مادر خود می‌نمایند اگر به همان نحو به جهت خامس آل عبا ﷺ نمایند خالی از اشکال است و موجب اجر و ثواب خواهد بود.

و همچنین به هر نحوی که عزاداری برای آن حضرت نمایند و نهی خاصی از آن کیفیت نشده باشد ثواب عزاداری را درک کرده باشند؛ مثل سینه زدن، و جامه دریدن، و زنجیرزدن، بلکه سنگ بر سینه زدن، و لباس سیاه پوشیدن و با سر و پای برهنه به کوچه و بازار دویدن، و چون تمام اینها کشف از محبّت و مودّت ذوی القربی می‌کند و تعظیم شعائر الله است ممدوح است در نزد خدا و رسول و اهل بیت عصمت.

بلی، اگر به کیفیت محرمی اقامه عزا نمایند مثل زدن موزیکان و سنج و نی و امثال آن، پس اگر في الحقیقه غرض ایشان عزاداری و ابکاء باشد در آن نیز ثواب اقامه عزا خواهد بود هر چند اصل عمل حرام است، چنانچه علما در مسأله اجتماع امر و نهی در علم اصول بیان فرموده‌اند.

و اما تیغ برسرزدن چنانچه در بین طائفه أتراک مرسوم است که در ایام محرم ـخصوصا روز عاشوراءـ تیغ می‌زنند، پس اگر ناشی از مودّت و إخلاص به أهل بیت باشد که بی‌اختیار می‌شوند در آن، پس آن نیز از أقسام عزاداری است و ثواب عزاداری و إبکاء را درک می‌نمایند، و اگر غرضشان هوای نفس باشد می‌توان گفت که فضلی در آن نیست و بعید هم نیست که فضل إبکاء را درک کنند اگر عملشان موجب إبکاء باشد،[1] هر چند در حرمت آن اگر موجب هلاک نفس نشود تأمّل است.

و کیف کان دستگاه حسین علیه السلام دستگاهی است که کسی جرأت نمی‌کند این نوع مداخلات و تصرفات در آن کند؛ چه بسا است که عملی مقبول آن حضرت باشد و فضول مرقوم[2] شود، پس بهتر آن است که امر آن را به خود ایشان وا گذاشت.

بلی چیزی که هست به مقتضای اخبار، گناه غنا و إعمال اسباب لهو در مصیبت زیادتر است از غیر آن، و آن منافاتی با درک عزاداری

---

۱. هر چند که به نظر نویسنده حتی اگر غرض این افراد هوای نفس هم باشد باز کار حرامی نکرده‌اند، ولی در این مسأله بحث هوای نفس اصلاً موضوعیت ندارد چراکه کلام در مورد نفس عمل است، و بحث نیت در جایگاه خودش انجام می‌شود و در مورد این عمل خاص نیست و در همه اعمال می‌توان آن را مطرح کرد.

۲. در نسخه: مرغوم

ندارد، زیرا که دو طبیعت‌اند؛ اگر از جهت حرام گناهی باشد از جهت مصیبت اجر و ثواب دارد، اگر غرض عزاداری باشد نه هوای نفس.

[درباره کراهت پوشیدن لباس سیاه]

و اما مسأله کراهت پوشیدن لباس سیاه، پس آنچه وارد است عموماً قابل تخصیص است، به این معنی که در خبر وارد شده است کراهت لباس سیاه و اینکه آن لباس اهل جهنم است[1] و ادله‌ای که دلالت دارد بر استحباب پوشیدن آن در عزای سیدالشهداء علیه السلام یا غیر آن خاص است و مخصص می‌نماید آن اخبار را و بعد از تخصیص، معنی چنین می‌شود که لباس سیاه در غیر عزای سیدالشهداء علیه السلام مکروه است. علاوه بر اینکه می‌توان گفت که مراد از اهل جهنم سلاطین جور بنی عباس‌اند که اختراع این لباس نموده‌اند و غرض از نهی، منع تشبّه به ایشان است و اگر غرض تشبه نباشد کراهت نخواهد داشت.

۱. لعل اشاره به این احادیث باشد: الکافي، ج۳، ص۴۰۳: علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محسن بن أحمد عمن ذكره عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قلت له أصلي في القلنسوة السوداء فقال لا تصل فيها فإنها لباس أهل النار.
و الکافي، ج۶، ص۴۴۹: أبو علي الأشعري عن بعض أصحابه عن محمد بن سنان عن حذيفة بن منصور قال: كنت عند أبي عبد الله بالحيرة فأتاه رسول أبي جعفر الخليفة يدعوه فدعا بممطر أحد وجهيه أسود و الآخر أبيض فلبسه ثم قال أبو عبد الله علیه السلام أما إني ألبسه و أنا أعلم أنه لباس أهل النار.

و اما کراهت نماز در آن، پس منافاتی با استحباب لبس به جهت عزا ندارد، زیرا که دو عنوان هستند؛ با آنکه ممکن است که عزادار در وقت نماز لباس سیاه را از خود دور کند تا فضل هر دو را درک کرده باشد.

[بلااشکال بودن جامه دریدن در عزاداری]

و شبهه تبذیر در جامه دریدن دفع می‌شود به اینکه این هم قسمی است از اقسام عزاداری پس صرف مال است در محل و تبذیر نخواهد بود.

خاتمه

[جواز خواندن اخبار ضعاف در مراثی، مادام که ظن برخلاف آن نباشد]

بعضی از مقدسین اشکال کرده‌اند در خواندن اخبار ضِعاف در مراثی، بلکه تخطئه و تفسیق کرده‌اند ذاکرین را که اعتماد بر آن می‌کنند در مقام ذکر مصائب؛

ولی این امر مشتبه شده است بر ایشان، زیرا که متفق علیه است در بین مسلمین که در مستحبات بنای ایشان بر مسامحه در دلیل است و بنای ایشان بر عمل به مطلق اخبار است مادامی که علم یا ظن بر خلاف آن نداشته باشند و معارض اقوی نیز نباشد و اگر باشد جمع ممکن نباشد.

و دلیل ایشان بر این عمل، روایت حسنه‌ای است که تمام روایت کرده‌اند آن را و عمل بر آن نیز نموده‌اند؛ از جمله ایشان صدوق است که در کتاب ثواب الأعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه‌السلام که فرمود:

> من بلغه شيء من الثواب على شيء من الخير فعمله كان له أجره و إن لم يقله رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله.[1]

و ایضا روایت شده است :

> من سمع شيئا من الثواب على شيء فصنعه كان له أجره و إن لم يكن على ما بلغه.[2]

و محصل مضمون خبر این است که هر کس بشنود ثوابی را بر عملی یا اینکه به او برسد ثوابی بر عملی و عمل کند آن را به امید رسیدن به آن ثواب، از برای او خواهد بود ثواب آن عمل اگر چه از رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله یا از ائمه علیهم‌السلام وارد نشده باشد.[3]

---

۱. ثواب الأعمال شیخ صدوق، ص۱۳۲

۲. الکافي، ج۲، ص ۸۷

۳. تعابیر مشابه این دو حدیث را می‌توان در المحاسن برقی، ج۱، ص۲۵ و نیز الکافی ج۲، ص۸۷ «باب من بلغه ثواب...»، و إقبال الأعمال ابن طاووس ج۲، صص۵۵۶ و۶۲۷ یافت. و در منابع عامه نیز مشابه این مضمون را در مسند أبي یعلی موصلی، ج۶، ص۱۶۳ و تاریخ بغداد خطیب بغدادی، ج۸، ص۲۹۳ و الترغیب والترهیب تیمی اصفهانی، ص۹۲ و شرح مذاهب ابن

پس عمل در واقع به آن خبر ضعیف نخواهد بود بلکه به این خبر معتبر است؛ و لهذا علماء عمل می کنند به مستحباتی که بعضی از علماء در کتب خود فتوی داده‌اند به آن، اگرچه مدرک آن را به دست نیاورده باشند، یا آنکه فتوای مجتهد را از برای مجتهد دیگر حجت نمی‌دانند و تقلید را هم بر مجتهد جایز نمی‌دانند و این نیست مگر به جهت آنکه عمل به این خبر می کنند.

پس چون این مطلب را دانستی می گوییم:

ذاکرانی که اخبار ضعاف را می‌خوانند، اگر اصل خبر را در کتابی ندیده باشند و از لسان کسی هم نشنیده باشند و نسبت به معصوم دهند، می‌توان گفت که ایشان افترا بسته‌اند بر معصوم در نسبت دادن آن خبر را به معصوم علیهم‌السلام؛ و اما اگر در کتابی دیده باشند یا از لسان یکی از استادان شنیده باشند و تعویل بر نقل او نموده باشد بر او ایرادی نیست در ذکر آن خبر اگر از معصوم صادر نشده باشد ـ [البته] اگر در بیان یکی از مستحبات باشد ـ و اگر غرضش گریانیدن باشد یا درک ثواب ذکر فضیلت باشد ثواب آن را درک خواهد نمود.

شاهین، صص۱۹-۱۸ و جامع الأحادیث سیوطی، ج۲۰، ص۱۱۹ و مجمع الزوائد هیثمی، ج۱، ص۱۴۸ و کنزالعمال متقی هندی، ج۱، ص۳۶۲ و ج۱۵، ص۷۹۱ و... می‌توان مشاهده نمود.

و همچنین اگر از احادیث و اخبار معنایی فهمیده باشد و نقل کند خبر را به معنی به حسب فهم خودش بر او ایرادی نیست، چون غالب اخبار نقل به معنی شده است.

[جواز بیان زبان حال]

و همچنین در لسان حال، و آن چنان است که بیان می‌کنند کلامی را که مناسب است که در آن حال گفته شود؛ مثل آنکه از زبان حضرت زینب می‌خوانند بعضی از اشعار فارسی را یا عربی را با اینکه او نگفته است؛ و این نحو از مطالب را دروغ و افترا نمی‌توان گفت.

و اما نقل اخبار کاذبه از زبان مخالفین که در آن افترایی بر معصوم یا یکی از اصحاب و اهل بیت نباشد و مستلزم هتک و نقص ایشان نشود پس هر چند دروغ است ولی موجب کفر قائل آن نمی‌شود، بلکه بعید نیست که موجب فسق قائل آن هم نشود؛ چون که اولاً نقل کذب کذب نیست، و ثانیاً دروغی که موجب فسق است آن دروغی است که به جهت مصلحت نباشد یا آنکه نفع مصلحت مقصوده کمتر از ضرر مفسده آن باشد و در این مقامات چون غرض إبکاء است پس مصلحت آن بیشتر است از مفسده نسبت دروغ بر مخالفین، هر چند که احتیاط مقتضی ترک این نحو دروغ است بوجوه عدیدة.

و در همین جا رساله را ختم می‌کنیم و نسئل الله القبول و حسن العاقبة والسلام.

حررها مؤلفه الجاني بيمينه الداثرة محمد علي بن محمد حسين الحسيني المرعشي المشتهر بالشهرستاني في شهر رجب سنه ۱۳۲۱ در کربلا.

پیوست

۱: الحاكم ابو القاسم عبيد الله بن عبد الله الحسكاني الاعور الامام الفاضل الجليل الكامل المعروف بالحاكم الحسكاني، و تارة بالحسكاني و تارة بالحاكم، و تارة بأبى القاسم الحسكاني، فلا تظنن التعدد. يروي عن جماعة كثيرة: منهم ابو عبد الله الشيرازي النيسابوري، و منهم محمد بن عبد الله بن احمد كما سيأتي و يحتمل كونه بعينه ابو عبد الله الشيرازي فلاحظ. و يروي عنه أيضا جماعة كثيرة: منهم السيد ابو الحمد مهدي بن نزار الحسيني أستاد الشيخ ابى علي الطبرسي. و قال ابن شهرآشوب في معالم العلماء: له شواهد التنزيل لقواعد التفضيل حسن، خصائص علي بن ابى طالب في القرآن، مسألة في تصحيح رد الشمس و ترغيم النواصب الشمس انتهى. و أقول: لعل المراد بقواعد التفضيل تفضيل الرسول ﷺ على سائر الانبياء و الملائكة، أو تفضيل علي و الائمة على سائر الخلق سوى الرسول ﷺ، أو تفضيل علي عليه السلام و الائمة عليهم صلوات الله عليهم، و الاخير أظهر. و قوله «النواصب الشمس» هو أيضا بفتح الشين المعجمة و فتح الميم و السين المهملة جمع شامس بمعنى الجموح و

المتعصب. فلاحظ. و الحسكاني بفتح الحاء المهملة و سكون السين المهملة وفتح الكاف ثم ألف ساكنة و نون، نسبة الى الحسكان، و لعله قرية. فلاحظ الانساب. و قد يجعل بالهمزة بدل النون، و يقال ان النسبة حينئذ الى حسكا أعني الحسن بن الحسين جد الشيخ منتجب الدين كما هو العادة في زيادات النسب، و هو تصحيف اذ قد رأيت اسم هذا الشيخ في مواضع من نسخة من كتاب مجمع البيان للطبرسي وكانت تلك النسخة بخط الشيخ قطب الدين الكيدري و قرأها على الخواجة نصير الطوسي و كان الحسكاني فيها مضبوطا بالنون. فتأمل. و الحاكم يحتمل أن يكون على اصطلاح علماء الحديث، ومعناه من كان - الخ. ثم من مؤلفاته كما سيأتي كتاب [دعاء] الهداة الى أداء حق الموالاة. ثم ان كتاب شواهد التنزيل كتاب معروف، والان موجود عند أولاد الاستاد الاستناد رحمه الله و عند الفاضل الهندي أيضا باصفهان. و قد أورده الاستاد الاستناد المذكور في أول البحار فقال: و كتاب شواهد التنزيل للحاكم ابى القاسم عبيد الله بن عبد الله الحسكاني، ذكره ابن شهرآشوب في المعالم و نسب اليه هذا الكتاب ووصفه بالحسن - انتهى كلامه أيده الله تعالى. ثم قال سلمه الله في الفصل الثاني: و الشواهد كتاب جيد يشتمل على نزول الآيات في أهل البيت ﷺ، و كثيرا ما يذكر عنه الطبرسي و غيره من

الاعلام- انتهى. و قال سلمه الله أيضا في طي ذكر كتاب تفسير فرات بن ابراهيم: ان الحاكم ابو القاسم الجسكاني يروي عنه في شواهد التنزيل و غيره- انتهى.

و أقول: من الغرائب أن السيد حسين بن مساعد الحائري في كتاب تحفة الابرار قد جعل ابا القاسم الحسكاني هذا من زمرة علماء أهل السنة ثم نسب اليه كتابا في صحة صعود علي عليه السلام على كتف رسول الله صلى الله عليه و آله و كسره الاصنام، و كذلك السيد الجليل ابن طاوس قد عد في الاقبال الحاكم ابو القاسم هذا من جملة علماء المخالفين، حيث قال فيه في بحث عمل يوم الغدير: فصل فيما نذكره من مختصر الوصف مما رواه علماء المخالفين عن يوم الغدير من الكشف- و ساق الكلام في هذا الفصل الى أن قال: فمن ذلك ما صنفه ابو سعد مسعود بن ناصر السجستاني المخالف لاهل البيت في عقيدته في كتاب الدراية لحديث الولاية. ثم قال: و من ذلك ما رواه محمد بن جرير الطبري صاحب التاريخ الكبير في كتاب الرد على الحرقوصية. ثم قال: و من ذلك ما رواه ابو القاسم عبيد الله بن عبد الله الحسكاني في كتاب سماه كتاب دعاء الهداة الى أداء حق الموالاة. و من ذلك الذي لم يكن مثله في زمانه ابو العباس احمد بن سعيد ابن عقدة الحافظ الذي زكاه و شهد بعلمه الخطيب مصنف تاريخ بغداد فانه صنف كتابا سماه حديث الولاية. هذا ما أردنا نقله من عبارة ابن طاوس في الاقبال، و لا يخفى أن

سياق كلامه هذا ينادي بأنه يعتقد أن الحاكم ابا القاسم هذا من علماء المخالفين و انما أوردنا تلك العبارة بطولها ليتضح وجوه دلالة كلامه على ما قلناه. فتأمل.

و أصرح منه ما قاله بعده بفاصلة خمس أوراق هكذا: روى الحاكم عبيد الله بن عبد الله الحسكاني في كتاب دعاء الهداة الى أداء حق الموالاة و هو من أعيان رجال الجمهور فقال: قرأت على ابى بكر بن محمد الصيدلاني فأقربه، حدثكم ابومحمد عبد الله بن احمد بن جعفر الشيباني، حدثنا عبد الرحمن بن الحسين الاسدي، حدثنا ابراهيم بن الحسين الكسائي، حدثنا الفضل بن دكين، حدثنا سفيان بن سعيد، حدثنا منصور بن ربعي، عن حذيفة بن اليمان قال: قال رسول الله ﷺ لعلي: من كنت مولاه فهذا علي مولاه- الحديث.

و يلوح من فحوى كلام ابن طاوس في الطرائف أيضا أن صاحب كتاب شواهد التنزيل- أعني الحسكاني هذا- من علماء المخالفين. فتأمل.

و اعلم أن باب التقية للشيعة باب واسع، و تقيتهم ممن يخالطهم من المخالفين اختيارا و اضطرارا امر شائع، و لذلك كثيرا ما يشتبه الامر في جماعة من العلماء، حتى أن العامة قد عدوهم من أجلة علمائهم و الخاصة أيضا قد عدوهم من اكابر علمائنا، و ذلك أمر غير خفي على

الماهر المارس، بل قد وقع مثل هذه الحكاية في شأن شيخنا البهائي من العلماء المقاربين لعصرنا، فأهل السنة و الجماعة ممن كان قد عاشره في بلاد المخالفين كانوا جازمين بكونه منهم، وهو عندنا من اكبر علمائنا. و أوضح من الجميع ما وقع في شأن هذا المؤلف، فان علماء الروم بل عوامهم بل اكثر أهل السنة من أهل بلاد الهند و الاوزبك و أمثالهم أيضا حين دخلت بلادهم و داريتهم وعاشرتهم هم الى الان يعتقدوني بكوني من أهل السنة و الجماعة ويجزمون بذلك، و أما أهل بلاد العجم بل من كان ببلاد الروم أيضا من الشيعة يعتقدون تشيعي. و الحمد لله و المنة. و بالجملة و قد يوجه أمثال هذا المقام بأن هؤلاء و ان كانوا شيعة في الواقع لكن لما اعتقد العامة أنهم من المخالفين و يعتمدون على نقلهم وافقهم الاصحاب في عد أمثال هؤلاء من جملة المخالفين لاجل اتمام الحجة عليهم. فتأمل.

ثم ان الشيخ أبا علي الطبرسي قد ينقل عن كتاب الحاكم ابى اسحاق الحسكاني أيضا، و لم أستبعد اتحاده معه اما لتعدد الكنية له و اما لتصحيف النساخ فتأمل.

ثم الحسكاني المذكور أولا يروي عن جماعة كثيرة من الخاصة و العامة:

و منهم محمد بن عبد الله بن احمد بن محمد عن عبد العزيز بن يحيى بن احمد- و لعله الجلودي فلاحظ- عن عبد الرحمن بن الفضل

عـن جعفـربـن الحسـین عـن محمـد بـن زیـد بـن علـي عـن أبیـه عـن الصادق ﴿ع﴾، و منهم محمد بن القاسم ابن احمد عن ابی سعید محمد بن الفضل بن محمد و لعلهما من العامة.

و في بعض مواضع مجمع البیان هكذا: حدثنا السید مهدي بن نزار عن ابی القاسم عبید الله الحسكاني عن محمد بن عبد الله بن احمد عن محمد بن احمد بن محمد عن عبد العزیزبن یحیی بن احمد عن محمد بن عبد الرحمن بن الفضل عن جعفربن الحسین عن محمد بن زید بن علي عن ابیه عن ابی جعفر الباقر﴿ع﴾. و في بعضها حدثنا السید ابوالحمد مهدي بن نزار الحسیني القاییني عن الحاكم ابی القاسم عبید الله بن عبد الله الحسكاني عن ابی نصر المفسر عن عمه ابی حامد- الخ. و في بعضها حدثنا السید مهدي بن ابی الحرب عن الحاكم ابی القاسم عبید الله بن عبد الله الحسكاني عن ابی عبد الله الشیرازي- الخ.

۲: صدي بن عجلان الباهلي أبوأمامة: الضبط:

صدي: بالصاد المهملة المضمومة، و الدال المهملة المفتوحة، والیاء المشددة، مصغرا... .

الترجمة: عده جماعة-منهم ابن عبد البر، و ابن منده، و أبو نعیم- من أصحاب رسول الله ﴿ص﴾.

و عد الشيخ في باب: الكنى من رجاله أبا أمامة- و هو هذا- من أصحاب أمير المؤمنين عليه السلام. و قال: وضع عليه معاوية الحرس لئلا يهرب إلى علي عليه السلام. انتهى.

و قد صرح بكونه من مشاهير الصحابة في التقريب والاستيعاب .. و غيرها.

و قال في التقريب: إنه سكن الشام، و مات بها سنة ست وثمانين. انتهى.

و في الاستيعاب: إنه سكن مصر، ثم انتقل منها إلى حمص فسكنها، و مات بها، و كان من المكثرين في الرواية عن رسول الله صلى الله عليه و آله و أكثر حديثه عند الشاميين، توفي سنة إحدى و ثمانين، و قيل: سنة ست و ثمانين، و هوآخر من مات بالشام من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله في قول بعضهم. انتهى.

و أقول: إن تم ما سمعته من الشيخ رحمه الله من وضع الحرس عليه لئلا يهرب إلى أمير المؤمنين عليه السلام، كشف عن كونه من شيعته و محبيه، إلا أن الإشكال في أن الشيخ رحمه الله قد تفرد في ذلك، و إلا فقد عده بعضهم من المنحرفين عن علي عليه السلام، و تكرر في كتب التاريخ أن بقاءه مع معاوية كان من تلقاء نفسه.

قال نصر بن مزاحم في كتاب صفين: خرج أبو أمامة الباهلي، و أبو الدرداء، فدخلا على معاوية و كانا معه، فقالا: علام تقاتل هذا الرجل؟ و

هو- و الله- أقدم منك سلما، و أقرب من رسول الله صلى الله عليه وآله، و أحق بهذا الأمر، فقال: أقاتله على دم عثمان، و أنه آوى قتلته، فقولوا له: فليقدنا منهم و أنا أول من يبايعه من أهل الشام. فانطلقا إلى علي عليه السلام و أخبراه بمقالة معاوية، فقال لهما: إنه يطلب الذين ترون، فخرج عشرون ألفا متسربلي الحديد لا يرى منهم إلا الحدق، فقالوا: كلنا قتله، و إن شاؤوا فليروموا ذلك منا. فرجع أبو أمامة و أبو الدرداء فلم يشهدا شيئا من القتال. انتهى.

فإنه كالنص في أنهما لم يقنعهما قول علي عليه السلام أنه لم يقتله، و إنه لا يسوغ له دفع قتلته إلى معاوية، كما أنه ظاهر في أن رجوعهما عن علي عليه السلام كان من تلقاء أنفسهما، وكذلك عدم قتالهما مع أحد الفريقين، و لو كانا يعتقدان إمامته لم يكن لهما مساغ عن مفارقته، و لا عن ترك الحرب معه. نعم؛ كانا يعتقدان أنه أحق بالخلافة من معاوية لقدمه وقرابته ونحوهما، و أما الإمامة التي يعتقدها به عمار .. وأضرابه فهذا الرجل بعيد عنها، أبعده الله و أخزاه، كما أبعده عن السعادة بالمحاربة مع سيد المسلمين وأمير المؤمنين.

و إذا جهل حق أمير المؤمنين عليه السلام كان الأولى له أن يتبع الصحابة و هو منهم، فقد كان مع علي عليه السلام منهم نحو سبعمائة رجل من الأنصار و بينهم، و لم يكن مع معاوية سوى سبعة من أشقيائهم.

و هذا قرينه أبو الدرداء كان-على ما ذكره ابن أبي الحديد- مقيما بالشام، ملازما لمعاوية، استأذن عليه يوما فحجبه، فقيل له في ذلك فقال: من يغش أبواب الملوك يهان أو يكرم.

ثم على فرض كون الرجل عارفا بحق أمير المؤمنين عليه السلام تماما و كمالا، كانت الحجة عليه في ترك القتال معه آكد، و وزره أشد، و كان من مصاديق: يعرفون نعمت الله ثم ينكرونها و أكثرهم الكافرون.

۳: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال: سألت أبا الحسن عليه السلام فقلت له: لم كني النبي صلى الله عليه و آله بأبي القاسم؟ فقال: لأنه كان له ابن يقال له قاسم فكني به.

قال: فقلت له: يابن رسول الله! فهل تراني أهلا للزيادة؟

فقال: نعم؛ أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال: أنا و علي أبوا هذه الأمة؟ قلت: بلى؛

قال: أما علمت أن رسول الله صلى الله عليه و آله أب لجميع أمته و علي عليه السلام منهم؟

قلت: بلى؛

قال: أما علمت أن عليا عليه السلام قاسم الجنة و النار؟ قلت: بلى؛

قال: فقيل له أبو القاسم لأنه أبو قسيم الجنة و النار.

فقلت له: و ما معنى ذلك؟

قال: إن شفقة النبي صلى الله عليه وآله على أمته شفقة الآباء على الأولاد و أفضل أمته علي عليه السلام و من بعده شفقة علي عليه السلام عليهم كشفقته صلى الله عليه وآله لأنه وصيه و خليفته والإمام بعده فلذلك قال: أنا و علي أبوا هذه الأمة و صعد النبي صلى الله عليه وآله المنبر فقال: من ترك دينا أو ضياعا فعلي و إلي و من ترك مالا فلورثته، فصار بذلك أولى بهم من آبائهم و أمهاتهم و أولى بهم منهم بأنفسهم و كذلك أمير المؤمنين عليه السلام بعده جرى ذلك له مثل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه وآله.

۴ : الفضل بن شاذان: بالشين المعجمة و الذال المعجمة والنون بن الخليل بالخاء المعجمة أبو محمد الأزدي النيسابوري كان أبوه من أصحاب يونس، و روى عن أبي جعفر الثاني عليه السلام. و قيل: عن الرضا عليه السلام أيضا و كان ثقة جليلا فقيها متكلما له عظم شأن في هذه الطائفة. قيل: إنه صنف مائة و ثمانين كتابا و ترحم عليه أبو محمد عليه السلام مرتين، و روى ثلاثا ولاء. و نقل الكشي عن الأئمة عليهم السلام مدحه، ثم ذكر ما ينافيه، و قد أجبنا عنه في كتابنا الكبير. و هذا الشيخ أجل من أن يغمز عليه، فإنه رئيس طائفتنا، رضي الله عنه.

۵ : المسألة الأولى: في أنّ شكر المنعم واجب عقلا:

اختلف الناس في ذلك، فأوجبه المعتزلة، و نفاه الأشاعرة. لنا وجوه:

الأوّل: أنّ الضّرورة قاضية بذلك.

الثاني: أنّه دافع للخوف و دفع الخوف واجب و لا يتمّ إلّا بالشكر، فيكون الشكر واجبا.

أمّا إنّه دافع للخوف، فلأنّ العاقل إذا رأى عليه آثار النّعمة خاف من كفرانها.

و أمّا إنّ الشكر دافع له، فلأنّ الخوف إنّما هو من تركه، إذ العاقل يعلم انّه إذا شكر النعمة، و أذعن بها، و اعترف بالإنعام، أمن من المؤاخذة على ترك ذلك، و يعلم أيضا بالضّرورة أنّ طريقة الشكر امن من غيره.

و أمّا دفع الخوف واجب فلقضاء الضرورة به.

و أمّا أنّ ما لا يتمّ الواجب إلّا به، فهو واجب فسيأتي.

الثالث: انّه إذا تعارض طريقان: أحدهما امن، و الآخر مخوف، وجب سلوك الامن، و هنا الشكر طريق امن، و الإعراض مخوف.

الرابع: لو لم يجب شكر المنعم عقلا، لم تجب المعرفة، إذ لا فرق بينهما.

و لأنّ المقتضي لوجوب المعرفة، وجوب الشكر.

و التالي باطل، و إلّا لزم إفحام الأنبياء عليهم السلام، فإنّهم إذا أظهروا المعجزات، و قال المكلّف: لا يجب عليّ النظر في المعجزة إلّا بالشرع، و لا يستقرّ الشرع إلّا بالنظر في معجزتكم، فينقطع النبيّ صلى الله عليه و آله، و هو باطل بالإجماع.

احتجّت الأشاعرة بالعقل و النقل:

أمّا النقل: فقوله تعالى: ﴿رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

و أمّا العقل: فهو أنّ الشكر إمّا أن يجب فائدة أو لا، و القسمان باطلان.

أمّا الأوّل، فلأنّ الفائدة يستحيل عودها إلى الله تعالى، لأنّه غنيّ، و إلى غيره، لأنّها إمّا جلب نفع أو دفع ضرر.

و الأوّل باطل، لعدم وجوبه عقلا، فكيف يجب المفضي إليه.

و لأنّه يمكن خلوّ الشكر عن جلب النفع، فإنّ الشكر لمّا كان واجبا، لم يكن أداؤه مقتضيا شيئا آخر.

و لأنّه تعالى قادر على إيصال كلّ المنافع بدون الشكر، فتوسّطه عبث.

و الثاني باطل، لأنّ المضرّة إمّا عاجلة، و هو باطل، لأنّ الاشتغال بالشكر، مضرّة عاجلة، فلا يكون دافعا لها، أو اجلة، و هو باطل، لأنّ المضرّة الاجلة إنّما يحصل القطع بثبوتها عند عدم الشكر، لو كان الشكر ليسرّ المشكور، و يسوؤه الكفر، أمّا المنزّه عن ذلك فلا، بل احتمال العقاب على الشكر قائم، لأنّه تصرّف في ملك الغير بغير إذنه.

و لأنّ العبد، لو حاول مجازاة مولاه على نعمة، استحقّ التأديب، والاشتغال بالشكر، اشتغال بالمجازاة.

و لأنّ نعم الله تعالى بالنسبة إليه أقلّ من نسبة اللقمة إلى الملك.

و لو أنّ إنسانا شكر الملك على إعطائه إيّاه لقمة في المحافل، فعل قبيحا و استحقّ التأديب، فكذا هنا.

و لأنّ الشاكر قد لا يعرف كيفيّة الشكر، فيأتي بغير اللائق بكماله تعالى، فيستحقّ العقاب.

و أمّا الثاني، فلأنّه عبث، و هو قبيح عقلا.

و لأنّ المعقول من الوجوب، ترتّب الذّمّ و العقاب على الترك، فإذا فقد ذلك، امتنع تحقّق الوجوب.

و الجواب عن الأوّل: ما تقدّم من التخصيص بالأوامر الشرعيّة، أو المجاز في الرسول و هو العقل.

سلّمنا، لكن نمنع استحالة تحقّق الوجوب بدون العقاب، فإنّه يكفي فيه استحقاق المدح بفعله، و الذمّ بتركه.

و لأنّ العذاب يجوز إسقاطه بعفو أو شفاعة، فلا يكون لازما للواجب.

و الآية الثانية لا دلالة فيها إلّا على نفي عذر المكلّفين بانقطاع الرّسل.

وعن الثاني: لم لا يجب الشكر بمجرّد كونه شكرا لا لشيء آخر، فإنّه لا يلزم ثبوت الغايات لكلّ شيء، و إلّا لزم التسلسل، بل لا بدّ وأن ينتهي

إلى ما يكون واجبا لذاته، و لا غاية له سوى ذاته، كما أنّ دفع الضرر واجب لذاته، لا لغاية أخرى.

و لهذا يعلّل العقلاء وجوبه، بكونه شكرا للنّعمة، لا لشيء آخر، و إن لم يعلموا شيئا آخر من جهات الوجوب.

سلّمنا، لكن لم لا يجب لفائدة اجلة عائدة إلى المكلّف، [و]هي الثواب؟

قوله: «يمكن إيصالها بدون الشكر».

قلنا: ممنوع، فإنّ الثواب نفع مستحقّ، و صفة الاستحقاق إنّما تحصل بواسطة العمل.

قوله: «جلب النفع غير واجب فلا يجب سببه».

قلنا: ممنوع، فإنّ المنافع تختلف، فجاز وجوب بعضها عقلا، ولا نسلّم أنّ أداء الواجب، لا يقتضي شيئا آخر.

سلّمنا، لكن لم لا يجب لكونه دافعا للضرر المتأخّر؟

قوله: «الشكر مضرّة عاجلة».

قلنا: الضرر العاجل المندفع بضرر الشكر، أكثر من ضرر الشكر وهو خوف العقاب، فإنّه ضرر راجح على ضرر الشكر، وهو كاف في الوجوب. سلّمنا، لكن لم لا يندفع به الضرر الاجل؟

قوله: «إنّما يتحقّق ذلك في حقّ من يسرّه الشكر، و يسوؤه الكفر».

قلنا: ممنوع، فإنّ ترك الواجب علّة في استحقاق العقاب بتركه.

قوله: «الشكر تصرّف في ملك الغير».

قلنا: هذا ضعيف، فإنّا نعلم قطعا أنّ الاشتغال بوظائف الخدمة، والقيام بالشكر و المواظبة عليه، أسلم من تركه و الإعراض عن الخدمة و التشاغل عن الشكر.

و تمثيل النعم باللّقمة باطل، فإنّ نعم الله تعالى على العبد بإيجاده و إحيائه و إقداره و ما منحه من العقل و السلامة و إقداره على الملاذ و النعم أعظم من ملك الدنيا بأجمعها، ثمّ تكميلهم بإرسال الرّسل و إنزال الكتب من أعظم النعم، كما قال سليمان و داود عليهما السّلام حين شكرا نعم الله تعالى على ذلك في قوله: ﴿وَ قالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنا عَلى‏ كَثِيرٍ مِنْ عِبادِهِ الْمُؤْمِنِينَ﴾.

و كذا شكر إبراهيم عليه السلام في الأولاد، و غيرهم من الأنبياء.

و لا يلزم من قلّة ذلك بالنسبة إلى ملكه تعالى قلّته في نفس الأمر، فإنّ الملك لو أعطى فقيرا ما يغنيه و يزيد عليه، كان نعمة عظيمة، و إن قلّت بالنسبة إلى ملكه.

سلّمنا، لكن منع العبث غير لائق من الأشاعرة، فإنّ الأحكام بأسرها عندهم كذلك، إذ عندهم أنّه تعالى لا يفعل لغاية و لا غرض، و لا معنى للعبث سوى ذلك، و ينكرون القبح العقلي.

سلّمنا ذلك، لكن دليلكم ينفي وجوبه عقلا و شرعا.

۶: ويجب أن نعتقد أن الله تعالى لم يخلق خلقا أفضل من محمد والأئمة، و أنهم أحب الخلق إلى الله، وأكرمهم عليه، وأولهم إقرارا به لما أخذ الله ميثاق النبيين و أشهدهم على أنفسهم أ لست بربكم قالوا بلى. وأن الله تعالى بعث نبيه محمداﷺ إلى الأنبياء في الذر. وأن الله تعالى أعطى ما أعطى كل نبي على قدر معرفته نبينا، وسبقه إلى الإقرار به. وأن الله تعالى خلق جميع ما خلق له ولأهل بيته عليهم السلام. وأنه لولاهم لما خلق الله السماء والأرض، ولا الجنة و لا النار، ولا آدم ولا حواء، ولا الملائكة ولا شيئا مما خلق، صلوات الله عليهم أجمعين.

۷: الدر الثمين في أسرار الأنزع البطين: للشيخ تقي الدين عبد الله الحلبي، قال صاحب الرياض إنه فاضل عالم جليل من متأخري أصحابنا و قد رأيت كتابه هذا في تيمجان من بلاد گيلان و هو منتخب من كتاب مشارق أنوار اليقين تأليف الشيخ رجب البرسي مع ضم بعض الفوائد إليه و قد أدرج فيه أيضا تفسير خمسمائة آية من آيات القرآن في فضائل أهل البيت ثم احتمل صاحب الرياض أن يكون هذا المؤلف هو بعينه الشيخ تقي الدين بن عبد الله الحلبي الذي ترجمه في باب التاء المثناة الفوقانية (أقول) الظاهر أن الشيخ تقي الدين المذكور انتخب من كتابي البرسي و هما مشارق الأنوار و الدر الثمين الذي في خمسمائة آية و جمعهما مع فوائد أخر في هذا الكتاب الذي سماه ب

الدر الثمين في أسرار الأنزع البطين و قد رآه صاحب الرياض في تيمجان، و يوجد نسخه منه في النجف في مكتبة (السماوي) ضمن مجموعة كلها بخط علي بن مسيح الله رضا فرغ من كتابتها في (۱۰۱۰) أوله [الحمد لخالق البريات، و الشكر لواهب العطيات ثم الصلاة و السلام ...].

۸: و روي أن إسماعيل كانت أغنامه ترعى بشط الفرات فأخبره الراعي أنها لا تشرب الماء من هذه المشرعة منذ كذا يوما فسأل ربه عن سبب ذلك فنزل جبرئيل و قال يا إسماعيل سل غنمك فإنها تجيبك عن سبب ذلك فقال لها لم لا تشربين من هذا الماء فقالت بلسان فصيح قد بلغنا أن ولدك الحسين عليه السلام سبط محمد يقتل هنا عطشانا فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزنا عليه فسألها عن قاتله- فقالت يقتله لعين أهل السماوات و الأرضين و الخلائق أجمعين فقال إسماعيل اللهم العن قاتل الحسين عليه السلام.

۹ : و روي أن عيسى كان سائحا في البراري و معه الحواريون فمروا بكربلاء فرأوا أسدا كاسرا قد أخذ الطريق فتقدم عيسى إلى الأسد فقال له: لم جلست في هذا الطريق ؟ و قال: لا تدعنا نمر فيه ؟

فقال الأسد بلسان فصيح: إني لم أدع لكم الطريق حتى تلعنوا يزيد قاتل الحسين عليه السلام.

فقال عيسى عليه السلام: و من يكون الحسين ؟

قال: هوسبط محمد النبي الأمي و ابن علي الولي.

قال: و من قاتله؟

قال: قاتله لعين الوحوش و الذباب و السباع أجمع خصوصا أيام عاشوراء.

فرفع عيسى يديه و لعن يزيد و دعا عليه و أمّن الحواريون على دعائه فتنحى الأسد عن طريقهم و مضوا لشأنهم.

۱۰: حدثنا محمد بن أحمد السناني قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكربن عبد الله بن حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا علي بن عاصم عن الحصين بن عبد الرحمن عن مجاهد عن ابن عباس قال:

كنت مع أمير المؤمنين عليه السلام في خروجه [في خرجته] إلى صفين فلما نزل بنينوى و هوشط الفرات؛ قال بأعلى صوته:

يا ابن عباس! أتعرف هذا الموضع؟

قلت له: ما أعرفه يا أمير المؤمنين؛

فقال عليه السلام: لوعرفته كمعرفتي لم تكن تجوزه حتى تبكي كبكائي

قال: فبكى طويلا حتى اخضلت لحيته و سالت الدموع على صدره و بكينا معا و هويقول:

أوه أوه ما لي و لآل أبي سفيان ما لي و لآل حرب حزب الشيطان و أولياء الكفر؛ صبرا يا أبا عبد الله فقد لقي أبوك مثل الذي تلقى منهم.

ثم دعا بماء فتوضأ وضوءه للصلاة فصلى ما شاء الله أن يصلي ثم ذكر نحو كلامه الأول إلا أنه نعس عند انقضاء صلاته و كلامه ساعة ثم انتبه فقال: يا ابن عباس!

فقلت: ها أنا ذا

فقال: ألا أحدثك بما رأيت في منامي آنفا عند رقدتي؟

فقلت: نامت عيناك و رأيت خيرا يا أمير المؤمنين.

قال: رأيت كأني برجال قد نزلوا من السماء معهم أعلام بيض قد تقلدوا سيوفهم و هي بيض تلمع و قد خطوا حول هذه الأرض خطة ثم رأيت كأن هذه النخيل قد ضربت بأغصانها الأرض تضطرب بدم عبيط و كأني بالحسين سخيلي و فرخي و مضغتي و مخي قد غرق فيه يستغيث فلا يغاث و كأن الرجال البيض قد نزلوا من السماء ينادونه و يقولون صبرا آل الرسول فإنكم تقتلون على أيدي شرار الناس و هذه الجنة يا أبا عبد الله إليك مشتاقة؛ ثم يعزونني و يقولون: يا أبا الحسن! أبشر فقد أقر الله به عينك يوم القيامة يوم يقوم الناس لرب العالمين؛ ثم انتبهت هكذا و الذي نفس علي بيده لقد حدثني الصادق المصدق أبو القاسم ﷺ أني سأراها في خروجي إلى أهل البغي علينا و هذه أرض كرب و بلاء يدفن فيها الحسين و سبعة عشر رجلا من ولدي و ولد فاطمة

و إنها لفي السماوات معروفة تذكر أرض كرب و بلاء كما تذكر بقعة الحرمين و بقعة بيت المقدس.

ثم قال: يابن عباس! اطلب لي حولها بعر الظباء فوالله ما كذبت و لا كذبت و هي مصفرة لونها لون الزعفران.

قال ابن عباس: فطلبتها فوجدتها مجتمعة فناديته: يا أمير المؤمنين قد أصبتها على الصفة التي وصفتها لي.

فقال علي عليه السلام: صدق الله و رسوله

ثم قام عليه السلام يهرول إليها فحملها و شمها و قال: هي هي بعينها أ تعلم يا ابن عباس ما هذه الأبعار؟ هذه قد شمها عيسى بن مريم عليهما السلام و ذلك أنه مر بها و معه الحواريون فرأى هاهنا الظباء مجتمعة و هي تبكي فجلس عيسى عليه السلام و جلس الحواريون معه فبكى و بكى الحواريون و هم لا يدرون لم جلس و لم بكى؛ فقالوا: يا روح الله و كلمته ما يبكيك؟ قال: أ تعلمون أي أرض هذه؟ قالوا: لا؛ قال: هذه أرض يقتل فيها فرخ الرسول أحمد و فرخ الحرة الطاهرة البتول شبيهة أمي و يلحد فيها طينة أطيب من المسك لأنها طينة الفرخ المستشهد و هكذا تكون طينة الأنبياء و أولاد الأنبياء فهذه الظباء تكلمني و تقول إنها ترعى في هذه الأرض شوقا إلى تربة الفرخ المبارك و زعمت أنها آمنة في هذه الأرض ثم ضرب بيده إلى هذه الصيران فشمها و قال هذه بعر الظباء على هذا الطيب لمكان

حشيشها؛ اللهم فأبقها أبدا حتى يشمها أبوه فيكون له عزاء و سلوة؛ قال: فبقيت إلى يوم الناس هذا و قد اصفرت لطول زمنها و هذه أرض كرب و بلاء.

ثم قال بأعلى صوته: يا رب عيسى بن مريم؛ لا تبارك في قتلته و المعين عليه و الخاذل له.

ثم بكى بكاء طويلا و بكينا معه حتى سقط لوجهه و غشي عليه طويلا؛ ثم أفاق فأخذ البعر فصره في ردائه و أمرني أن أصرها كذلك ثم قال: يابن عباس! إذا رأيتها تنفجر دما عبيطا و يسيل منها دم عبيط فاعلم أن أبا عبد الله قد قتل بها و دفن.

قال ابن عباس: فوالله لقد كنت أحفظها أشد من حفظي لبعض ما افترض الله عزو جل علي و أنا لا أحلها من طرف كمي فبينما أنا نائم في البيت إذ انتبهت فإذا هي تسيل دما عبيطا و كان كمي قد امتلأ دما عبيطا فجلست و أنا باك و قلت قد قتل و الله الحسين و الله ما كذبني علي قط في حديث حدثني و لا أخبرني بشيء قط أنه يكون إلا كان كذلك لأن رسول الله ﷺ كان يخبره بأشياء لا يخبر بها غيره؛ ففزعت و خرجت و ذلك عند الفجر فرأيت و الله المدينة كأنها ضباب لا يستبين منها أثر عين ثم طلعت الشمس فرأيت كأنها منكسفة و رأيت كأن حيطان المدينة عليها دم عبيط فجلست و أنا باك فقلت قد قتل و الله الحسين و سمعت صوتا من ناحية البيت و هو يقول:

إصـــــبروا آل الرســـــول قتـــل الفـــرخ النحـــول

نـــزل الـــروح الأميـــن ببــــكاء و عويـــــل

ثم بكى بأعلى صوته و بكيت فأثبت عندي تلك الساعة و كان شهر المحرم يوم عاشوراء لعشر مضين منه فوجدته قتل يوم ورد علينا خبره و تاريخه كذلك فحدثت هذا الحديث أولئك الذين كانوا معه فقالوا: والله لقد سمعنا ما سمعت و نحن في المعركة و لا ندري ما هو فكنا نرى أنه الخضرع.

۱۱ : الحسين بن محمد و محمد بن يحيى جميعا عن علي بن محمد بن سعد عن محمد بن مسلم عن محمد بن سعيد بن غزوان عن علي بن الحكم عن عمر بن أبان عن عيسى بن أبي منصور قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبيح و همه لأمرنا عبادة و كتمانه لسرنا جهاد في سبيل الله.

قال لي محمد بن سعيد: اكتب هذا بالذهب فما كتبت شيئا أحسن منه.

۱۲ : حدثني محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن مسمع بن عبد الملك

كردين البصري قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا مسمع أنت من أهل العراق؛ أما تأتي قبر الحسين عليه السلام؟

قلت: لا؛ أنا رجل مشهور عند أهل البصرة وعندنا من يتبع هوى هذا الخليفة وعدونا كثير من أهل القبائل من النصاب وغيرهم ولست آمنهم أن يرفعوا حالي عند ولد سليمان فيمثلون بي.

قال لي: أفما تذكر ما صنع به؟ قلت: نعم

قال: فتجزع؟ قلت: إي والله وأستعبر لذلك حتى يرى أهلي أثر ذلك علي فأمتنع من الطعام حتى يستبين ذلك في وجهي.

قال: رحم الله دمعتك؛ أما إنك من الذين يعدون من أهل الجزع لنا و الذين يفرحون لفرحنا و يحزنون لحزننا و يخافون لخوفنا و يأمنون إذا أمنا أما إنك سترى عند موتك حضور آبائي لك و وصيتهم ملك الموت بك و ما يلقونك به من البشارة أفضل و لملك الموت أرق عليك و أشد رحمة لك من الأم الشفيقة على ولدها.

قال: ثم استعبر و استعبرت معه فقال: الحمد لله الذي فضلنا على خلقه بالرحمة و خصنا أهل البيت بالرحمة. يا مسمع! إن الأرض و السماء لتبكي منذ قتل أمير المؤمنين عليه السلام رحمة لنا و ما بكى لنا من الملائكة أكثر و ما رقأت دموع الملائكة منذ قتلنا و ما بكى أحد رحمة لنا و لما لقينا إلا رحمه الله قبل أن تخرج الدمعة من عينه فإذا سالت دموعه على خده فلو أن قطرة من دموعه سقطت في جهنم لأطفأت

حرها حتى لا يوجد لها حرو إن الموجع لنا قلبه ليفرح يوم يرانا عند موته فرحة لا تزال تلك الفرحة في قلبه حتى يرد علينا الحوض و إن الكوثر ليفرح بمحبنا إذا ورد عليه حتى إنه ليذيقه من ضروب الطعام ما لا يشتهي أن يصدر عنه؛ يا مسمع! من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبدا و لم يستق بعدها أبدا و هو في برد الكافور و ريح المسك و طعم الزنجبيل أحلى من العسل و ألين من الزبد و أصفى من الدمع و أذكى من العنبر يخرج من تسنيم و يمر بأنهار الجنان يجري على رضراض الدر و الياقوت، فيه من القدحان أكثر من عدد نجوم السماء، يوجد ريحه من مسيرة ألف عام، قدحانه من الذهب و الفضة و ألوان الجوهر، يفوح في وجه الشارب منه كل فائحة حتى يقول الشارب منه: يا ليتني تركت هاهنا لا أبغي بهذا بدلا و لا عنه تحويلا؛ أما إنك يابن كردين ممن تروى منه و ما من عين بكت لنا إلا نعمت بالنظر إلى الكوثر و سقيت منه من أحبنا و إن الشارب منه ليعطى من اللذة و الطعم و الشهوة له أكثر مما يعطاه من هو دونه في حبنا و إن على الكوثر أمير المؤمنين ﷷ و في يده عصا من عوسج يحطم بها أعداءنا فيقول الرجل منهم: إني أشهد الشهادتين، فيقول: انطلق إلى إمامك فلان فاسأله أن يشفع لك فيقول: تبرأ مني إمامي الذي تذكره، فيقول: ارجع إلى ورائك فقل للذي كنت تتولاه و تقدمه على الخلق فاسأله إذا كان خير الخلق عندك أن يشفع

لك فإن خير الخلق من يشفع[حقيق أن لا يرد إذا شفع] فيقول: إني أهلك عطشا؛ فيقول له: زادك الله ظمأ و زادك الله عطشا.

قلت: جعلت فداك و كيف يقدر على الدنو من الحوض و لم يقدر عليه غيره؟

فقال: ورع عن أشياء قبيحة و كف عن شتمنا أهل البيت إذا ذكرنا و ترك أشياء اجترى عليها غيره و ليس ذلك لحبنا و لا لهوى منه لنا و لكن ذلك لشدة اجتهاده في عبادته و تدينه و لما قد شغل نفسه به عن ذكر الناس فأما قلبه فمنافق و دينه النصب و اتباعه أهل النصب و ولاية الماضين و تقدمه [تقديمه] لهما على كل أحد.

۱۳ : قال و حدثني أبي عن بكر بن محمد عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه دمع مثل جناح بعوضة غفر الله له ذنوبه و لو كانت مثل زبد البحر.

۱۴ : حدثني نصر بن الصباح، قال حدثني أحمد بن محمد بن عيسى، عن يحيى بن عمران، قال حدثنا محمد بن سنان، عن زيد الشحام، قال كنا عند أبي عبد الله عليه السلام و نحن جماعة من الكوفيين، فدخل جعفر بن عفان على أبي عبد الله عليه السلام فقربه و أدناه، ثم قال: يا جعفر!

قال: لبيك! جعلني الله فداك!

قال: بلغني أنك تقول الشعر في الحسين عليه السلام و تجيد!؟

فقال له: نعم، جعلني الله فداك!

فقال: قل فأنشده عليه السلام و من حوله حتى صارت له الدموع على وجهه و لحيته.

ثم قال: يا جعفر و الله لقد شهدك ملائكة الله المقربون هاهنا يسمعون قولك في الحسين عليه السلام و لقد بكوا كما بكينا أو أكثر، و لقد أوجب الله تعالى لك يا جعفر في ساعته الجنة بأسرها و غفر الله لك؛ فقال يا جعفر! ألا أزيدك!؟

قال: نعم يا سيدي!

قال: ما من أحد قال في الحسين عليه السلام شعرا فبكى و أبكى به إلا أوجب الله له الجنة و غفر له.

۱۵ : حدثني محمد بن عبد الله عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن عبد الله بن مسكان عن أبي بصير قال:

كنت عند أبي عبد الله عليه السلام أحدثه فدخل عليه ابنه فقال له مرحبا و ضمه و قبله و قال:

حقر الله من حقركم و انتقم ممن وتركم و خذل الله من خذلكم و لعن الله من قتلكم و كان الله لكم وليا و حافظا و ناصرا، فقد طال بكاء النساء و بكاء الأنبياء- و الصديقين و الشهداء و ملائكة السماء ثم بكى

و قال: يا أبا بصيرإذا نظرت إلى ولد الحسين أتاني ما لا أملكه بما أتى إلى أبيهم و إليهم يا أبا بصير! إن فاطمةؑ لتبكيه و تشهق فتزفر جهنم زفرة لو لا أن الخزنة يسمعون بكاءها و قد استعدوا لذلك مخافة أن يخرج منها عنق أو يشرد دخانها فيحرق أهل الأرض فيحفظونها [فيكبحونها] ما دامت باكية و يزجرونها و يوثقون من أبوابها مخافة على أهل الأرض فلا تسكن حتى يسكن صوت فاطمة الزهراء و إن البحار تكاد أن تنفتق فيدخل بعضها على بعض و ما منها قطرة إلا بها ملك موكل، فإذا سمع الملك صوتها أطفأ نارها بأجنحته و حبس بعضها على بعض مخافة على الدنيا و ما فيها و من على الأرض فلاتزال الملائكة مشفقين يبكونه لبكائها و يدعون الله و يتضرعون إليه و يتضرع أهل العرش و من حوله و ترتفع أصوات من الملائكة بالتقديس لله مخافة على أهل الأرض و لوأن صوتا من أصواتهم يصل إلى الأرض لصعق أهل الأرض و تقطعت الجبال و زلزلت الأرض بأهلها.

قلت: جعلت فداك! إن هذا الأمر عظيم!

قال: غيره أعظم منه ما لم تسمعه

ثم قال لي: يا أبا بصير! أما تحب أن تكون فيمن يسعد فاطمةؑ؟

فبكيت حين قالها فما قدرت على المنطق و ما قدر على كلامي من البكاء ثم قام إلى المصلى يدعو فخرجت من عنده على تلك الحال فما انتفعت بطعام و ما جاءني النوم و أصبحت صائما وجلا

حتى أتيته فلما رأيته قد سكن سكنت و حمدت الله حيث لم تنزل بي عقوبة.

۱۶ : حدثني محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم قال حدثنا الهيثم بن واقد عن عبد الملك بن مقرن عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

إذا زرتم أبا عبد الله عليه السلام فالزموا الصمت إلا من خير؛ و إن ملائكة الليل و النهار من الحفظة تحضر الملائكة الذين بالحائر فتصافحهم فلا يجيبونها من شدة البكاء فينتظرونهم حتى تزول الشمس و حتى ينور الفجر ثم يكلمونهم و يسألونهم عن أشياء من أمر السماء فأما ما بين هذين الوقتين فإنهم لا ينطقون و لا يفترون عن البكاء و الدعاء و لا يشغلونهم في هذين الوقتين عن أصحابهم فإنما شغلهم بكم إذا نطقتم.

قلت: جعلت فداك! و ما الذي يسألونهم عنه؟ و أيهم يسأل صاحبه؟ الحفظة أو أهل الحائر؟

قال: أهل الحائر يسألون الحفظة لأن أهل الحائر من الملائكة لا يبرحون و الحفظة تنزل و تصعد.

قلت: فما ترى يسألونهم عنه؟

قال: إنهم يمرون إذا عرجوا بإسماعيل صاحب الهواء فربما وافقوا النبي صلى الله عليه وآله و عنده فاطمة الزهراء و الحسن و الحسين و الأئمة من مضى منهم فيسألونهم عن أشياء و من حضر منكم الحائر و يقولون: بشروهم بدعائكم؛ فتقول الحفظة: كيف نبشرهم و هم لا يسمعون كلامنا؟ فيقولون لهم: باركوا عليهم و ادعوا لهم عنا فهي البشارة منا فإذا انصرفوا فحفوهم بأجنحتكم حتى يحسوا مكانكم و إنا نستودعهم الذي لا تضيع ودائعه و لو يعلمون ما في زيارته من الخير و يعلم ذلك الناس لاقتتلوا على زيارته بالسيوف و لباعوا أموالهم في إتيانه؛ و إن فاطمة عليها السلام إذا نظرت إليهم و معها ألف نبي و ألف صديق و ألف شهيد و من الكروبيين ألف ألف يسعدونها على البكاء و إنها لتشهق شهقة فلا يبقى في السماوات ملك إلا بكى رحمة لصوتها و ما تسكن حتى يأتيها النبي ص [أبوها] فيقول: يا بنية! قد أبكيت أهل السماوات و شغلتهم عن التسبيح و التقديس فكفي حتى يقدسوا فإن الله بالغ أمره و إنها لتنظر إلى من حضر منكم فتسأل الله لهم من كل خير و لا تزهدوا في إتيانه فإن الخير في إتيانه أكثر من أن يحصى.

۱۷ : حدثني أبو الحسين محمد بن عبد الله بن علي الناقد قال حدثني عبد الرحمن الأسلمي عن عبد الله بن الحسين عن عروة بن

الزبير قال: سمعت أبا ذر و هو يومئذ قد أخرجه عثمان إلى الربذة فقال له الناس: يا أبا ذر! أبشر فهذا قليل في الله تعالى.

فقال: ما أيسر هذا و لكن كيف أنتم إذا قتل الحسين بن علي عليه السلام قتلاأو قال ذبح ذبحا؟! و الله لا يكون في الإسلام بعد قتل الخليفة أعظم قتلا منه[بعد قتل الحسين أعظم قتيلا منه] و إن الله سيسل سيفه على هذه الأمة لا يغمده أبدا و يبعث ناقما [قائما] من ذريته فينتقم من الناس و إنكم لو تعلمون ما يدخل على أهل البحار و سكان الجبال في الغياض و الآكام و أهل السماء من قتله لبكيتم و الله حتى تزهق أنفسكم و ما من سماء يمر به روح الحسين عليه السلام إلا فزع له سبعون ألف ملك يقومون قياما ترعد مفاصلهم إلى يوم القيامة و ما من سحابة تمر و ترعد و تبرق إلا لعنت قاتله و ما من يوم إلا و تعرض روحه على رسول الله صلى الله عليه وآله فيلتقيان.

۱۸ : - قال ابن طاوس: روي عن آل الرسول عليهم السلام أنهم قالوا:

من بكى و أبكى فينا مائة فله الجنة و من بكى و أبكى خمسين فله الجنة و من بكى و أبكى ثلاثين فله الجنة و من بكى و أبكى عشرين فله الجنة و من بكى و أبكى عشرة فله الجنة و من بكى و أبكى واحدا فله الجنة و من تباكى فله الجنة.

۱۹ : - علي بن محمد عن سهل بن زياد عن محمد بن أحمد عن الحسن بن علي عن يونس عن مصقلة الطحان قال: سمعت أبا عبد الله ﷺ يقول:

لما قتل الحسين ﷺ أقامت امرأته الكلبية عليه مأتما و بكت و بكين النساء و الخدم حتى جفت دموعهن و ذهبت؛ فبينا هي كذلك إذا رأت جارية من جواريها تبكي و دموعها تسيل فدعتها فقالت لها: ما لك أنت من بيننا تسيل دموعك؟ قالت: إني لما أصابني الجهد شربت شربة سويق قال: فأمرت بالطعام و الأسوقة فأكلت و شربت و أطعمت و سقت و قالت: إنما نريد بذلك أن نتقوى على البكاء على الحسين ع.

قال: و أهدي إلى الكلبية جونا لتستعين بها على مأتم الحسين ع فلما رأت الجون قالت: ما هذه؟ قالوا هدية أهداها فلان لتستعيني على مأتم الحسين؛ فقالت: لسنا في عرس فما نصنع بها؟ ثم أمرت بهن فأخرجن من الدار؛ فلما أخرجن من الدار لم يحس لها حس كأنما طرن بين السماء و الأرض و لم يرلهن بها بعد خروجهن من الدار أثر.

۲۰: إبراهيم بن محمد الختلي، قال حدثني أحمد بن إدريس القمي، قال حدثني محمد بن أحمد، قال حدثني الحسن بن علي الكوفي، عن العباس بن عامر، عن سيف بن عميرة، عن جارود بن المنذر، عن أبي عبد الله ﷺ قال:

ما امتشطت فینا هاشمیة و لا اختضبت حتی بعث إلینا المختار برءوس الذین قتلوا الحسین علیه السلام.

فهرست

منابع

۱. قرآن کریم

۲. آلوسی، شهاب الدین محمود، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني؛ انتشارات دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق

۳. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحكم و درر الكلم، انتشارات دار الكتاب الإسلامي، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ.ق

۴. ابن أبي جمهور، محمد بن زين الدين، عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية؛ انتشارات دار سيد الشهداء للنشر، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.ق

۵. ابن الإمام، سلاح المؤمن، انتشارات دار ابن كثير، دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق

۶. ابن بطریق، خصائص الوحی المبین؛ انتشارات دار القرآن الکریم، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق

۷. ابن بطریق، عمدة عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار؛ انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق

۸. ابن الأثير، أسد الغابة؛ نشر دار الكتاب العربي، بيروت، بی تا

۹. ابن الجوزی، أبو الفرج، التحقيق في أحاديث الخلاف، انتشارات دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق

۱۰. ابن الجوزی، أبوالفرج، زاد المسیر في علم التفسیر؛ انتشارات دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق

۱۱. ابن الجوزی، المنتظم في تاریخ الأمم والملوك؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.ق

۱۲. ابن حاتم شامی، الدر النظیم في مناقب الأئمة اللهامیم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق

۱۳. ابن حجر، الإصابة؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق

۱۴. ابن حجر، الصواعق المحرقة؛ نشر مؤسسة الرسالة، لبنان، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق

۱۵. ابن حجر، الفتاوی الحدیثیة، انتشارات دار الفکر، بی تا

۱۶. ابن حجر، فتح الباري؛ نشر دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، چاپ دوم، بی تا

۱۷. ابن حجر، لسان المیزان؛ انتشارات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۰هـ.ق

۱۸. ابن حمدون، التذکرة الحمدونیة؛ انتشارات دار صادر، بیروت، چاپ اول، ۱۹۹۶م

۱۹. ابن حنبل، مسند أحمد؛ انتشارات دار صادر، بیروت، بی تا

۲۰. ابن الخراط اندلسی، الأحكام الشرعية الكبرى؛ انتشارات مكتبة الرشد، رياض، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق

۲۱. ابن سعد، الطبقات الكبرى؛ انتشارات دار صادر، بيروت، بی تا

۲۲. ابن سيدة، علی بن اسماعيل، المخصص؛ نشر دار إحياء التراث العربي، بيروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق

۲۳. ابن شاذان قمی، الروضة في فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام، انتشارات مكتبة الأمين، قم، چاپ اول، ۱۴۲۳هـ.ق

۲۴. ابن شاذان قمی، الفضائل؛ انتشارات رضی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۳هـ.ش

۲۵. ابن شاهين، شرح مذاهب أهل السنة؛ نشر مؤسسة قرطبة، قاهره، چاپ اول، بی تا

۲۶. ابن الشجری، الأمالي؛ انتشارات دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق

۲۷. ابن شهرآشوب، متشابه القرآن و مختلفه؛ انتشارات بيدار، قم، چاپ اول، ۱۳۶۹هـ.ق

۲۸. ابن شهرآشوب، مناقب آل أبي طالب عليهم السلام؛ انتشارات علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹هـ.ق

۲۹. ابن طاووس، إقبال الأعمال؛ انتشارات دار الكتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم، ۱۴۰۹هـ.ق

۳۰. ابن طاووس، بناء المقالة الفاطمیة؛ انتشارات مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق

۳۱. ابن طاووس، التحصین لأسرار ما زاد من کتاب الیقین؛ انتشارات مؤسسه دار الکتاب، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق

۳۲. ابن طاووس، سعد السعود للنفوس منضود؛ انتشارات دار الذخائر، قم، چاپ اول، بی تا

۳۳. ابن طاووس، الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف؛ انتشارات خیام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۰هـ.ق

۳۴. ابن طاووس، اللهوف؛ انتشارات انوار الهدی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷ق

۳۵. ابن طاووس، الیقین باختصاص مولانا علي علیه السلام بأمرة المؤمنین؛ انتشارات دار الکتاب، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق

۳۶. ابن طیفور، بلاغات النساء؛ انتشارات مکتبه بصیرتی، قم، بی تا

۳۷. ابن عبد ربه، العقد الفرید؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.ق

۳۸. ابن العجمی، الکشف الحثیث، انتشارات عالم الکتب-مکتبة النهضة العربیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق

۳۹. ابن العدیم حلبی، بغیة الطلب في تاریخ حلب، نشر مؤسسة البلاغ، بیروت، ۱۴۰۸هـ.ق

۴۰. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق؛ دار الفکر للطباعة والنشر، بیروت، بی تا

۴۱. ابن عیاش، أحمد بن عبد العزیز جوهری، مقتضب الأثر في النص علی الأئمة الإثنی عشر (علیهم السلام)؛ انتشارات طباطبایی، قم، چاپ اول، بی تا

۴۲. ابن فندمة، لباب الأنساب والألقاب والأعقاب، بی نا، بی تا، (موجود در برنامه مکتبة أهل البیت علیهم السلام)

۴۳. ابن فهد حلی، عدة الداعي ونجاح الساعي؛ انتشارات دار الکتاب الإسلامي، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق

۴۴. ابن قتیبه دینوری، الأخبار الطوال؛ نشر دار إحیاء الکتب العربي، قاهرة، چاپ اول، ۱۹۶۰م

۴۵. ابن قولویه، کامل الزیارات؛ انتشارات دار المرتضویة، نجف أشرف، چاپ اول، ۱۳۵۶هـ.ش

۴۶. ابن قیسرانی، أطراف الغرائب؛ نشر دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق

۴۷. ابن کثیر، البدایة والنهایة؛ انتشارات دار إحیاء التراث العربي، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.ق

۴۸. ابن کثیر، جامع المسانید؛ انتشارات دار خضر للطباعة والنشر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۹هـ.ق

۴۹. ابـن کثیـر، السـیرة النبویـة؛ انتشـارات دار المعرفـة للطباعـة والنشـر، ۱۳۹۶هـ.ق

۵۰. ابـن کثیـر، قصـص الأنبیـاء؛ انتشـارات دار الکتـب الحدیثـة، چـاپ اول، ۱۳۸۸هـ.ق

۵۱. ابن کثیر، مسند الفاروق؛ انتشارات دار الوفاء، المنصورة، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق

۵۲. ابن ماجة، سنن ابن ماجة؛ تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، دار الفکر للطباعة والنشر، بی تا

۵۳. ابن مغازلی، مناقب علي بن أبي طالب (علیه السلام)؛ انتشارات سبط النبي صلی الله علیه وآله، چاپ اول، ۱۴۲۶هـ.ق

۵۴. ابن المقرئ، معجم ابن المقرئ؛ انتشارات مکتبة الرشد، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق

۵۵. ابن المقرئ، معجم ابن المقرئ؛ چاپ سه جلدی موجود در برنامه مکتبه أهل البیت علیهم السلام

۵۶. أبوشهبة، محمد بن محمد بن سویلم، الوسیط في علوم و مصطلح الحدیث؛ نشر دار الفکر العربي، بی تا

۵۷. أبوالشیخ اصفهانی، عبد الله بن حبان، طبقات المحدثین؛ نشر مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۲هـ.ق

۵۸. أبونعیم اصبهانی، ذکر أخبار اصبهان؛ انتشارات بریل، لیدن، ۱۹۳۴م

۵۹. أبونعیم اصبهانی، فضائل الخلفاء؛ انتشارات دار البخاري للنشر والتوزیع، مدینه منوره، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق

۶۰. أبونعیم اصبهانی، معرفة الصحابة؛ انتشارات دار الوطن للنشر، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق

۶۱. أبویعلی موصلی، مسند أبی یعلی؛ انتشارات دار المأمون للتراث، چاپ دوم، ۱۴۱۲هـ.ق

۶۲. أربلی، کشف الغمة في معرفة الأئمة (علیهم السلام)؛ انتشارات بنی هاشمی، تبریز، چاپ اول، ۱۳۸۱هـ.ق

۶۳. اصفهانی، أبوالفرج، مقاتل الطالبیین؛ انتشارات دار المعرفة، بیروت، بی تا

۶۴. اصفهانی، محمد حسین (صاحب فصول)، الفصول الغرویة في الأصول الفقهیة؛ انتشارات دار إحیاء العلوم الإسلامیة، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.ق

۶۵. أفندی، عبد الله بن عیسی بیگ، ریاض العلماء وحیاض الفضلاء؛ انتشارات مؤسسة التاریخ العربي، بیروت، چاپ اول، ۱۴۳۱هـ.ق

۶۶. برسی، رجب بن محمد، مشارق أنوار الیقین في أسرار أمیر المؤمنین؛ انتشارات أعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق

۶۷. برقی، أحمد بن محمد بن خالد، المحاسن؛ انتشارات دار الکتب الإسلامیة، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱هـ.ق

۶۸. بلاذری، أحمد بن یحیی، أنساب الأشراف؛ انتشارات جمیعة المستشرقین الألمانیة، بیروت، ۱۴۰۰هـ.ق

۶۹. بوصیری، إتحاف الخیرة المهرة بزوائد المسانید العشرة؛ انتشارات الرشد، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق

۷۰. بیضاوی، تفسیر البیضاوي؛ انتشارات دار الفکر، بیروت، بی تا

۷۱. بیهقی، أحمد بن الحسین، دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعة؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.ق

۷۲. تهرانی، آقابزرگ، الذریعة إلی تصانیف الشیعة؛ انتشارات دار الأضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳هـ.ق

۷۳. ثعلبی، الکشف والبیان عن تفسیر القرآن (تفسیر ثعلبی)؛ انتشارات دار إحیاء التراث العربي، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق

۷۴. حموینی جوینی، إبراهیم بن محمود، فرائد السمطین؛ انتشارات مؤسسة المحمودی، بی جا، بی تا

۷۵. حائری مازندرانی، محمد مهدی، شجرة طوبی؛ انتشارات المکتبة الحیدریة، نجف أشرف، ۱۳۸۵هـ.ق

۷۶. حرانی، ابن شعبه، تحف العقول؛ انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۰۴هـ.ق

۷۷. حاکم حسکانی، عبید الله بن عبد الله، شواهد التنزیل لقواعدالتفضیل؛ نشر مجمع إحیای فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق

۷۸. حاکم نیشابوری، المستدرك علی الصحیحین؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق

۷۹. حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة؛ انتشارات مؤسسة النسر الإسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۸۰. حصنی دمشقی، تقی الدین ابوبکر، دفع شبه من شبه و تمرد؛ انتشارات المکتبة الأزهریة للتراث، مصر، بی تا

۸۱. حلبی، أبوالفرج، السیرة الحلبیة؛ انتشارات دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۰هـ.ق

۸۲. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر؛ انتشارات مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۲۱هـ.ق

۸۳. حلی، حسن بن سلیمان، المحتضر؛ انتشارات مکتبة الحیدریة، نجف، ۱۴۲۴هـ.ق

۸۴. حلی، رضی الدین، العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة؛ انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.ق

۸۵. حنبلی، ابن العماد، شذرات الذهب في أخبار من ذهب؛ انتشارات دار ابن کثیر، دمشق، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.ق

۸۶. حنبلی، ابن عبد الهادی، تنقیح التحقیق في أحادیث التعلیق؛ انتشارات أضواء السلف، ریاض، چاپ اول، ۱۴۲۸هـ.ق

۸۷. حنفی خلوتی، اسماعیل حقی بن مصطفی استانبولی، روح البیان؛ انتشارات دار الفکر، بیروت، بی تا

۸۸. خزاز، کفایة الأثر في النص علی الأئمة الإثنی عشر؛ انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱هـ.ق

۸۹. خطیب بغدادی، ابوبکر، تاریخ بغداد؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق

۹۰. خطیب تبریزی، الإکمال في أسماء الرجال؛ انتشارات مؤسسة أهل البیت علیهم السلام، بی تا

۹۱. خطیب عمری تبریزی، مشکاة المصابیح؛ انتشارات المکتب الإسلامي، بیروت، چاپ سوم، ۱۹۸۵م

۹۲. خلاّل بغدادی حنبلی، أبوبکر أحمد بن محمد بن هارون بن یزید، السنة؛ انتشارات دار الرایة، ریاض، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق

۹۳. خوارزمی، الموفق، المناقب؛ انتشارات مؤسسة النشر الإسلامي، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق

۹۴. دقیقی مصری، تقی الدین سلیمان بن بنین بن خلف بن عوض، إتفاق المباني وافتراق المعاني؛ انتشارات دار عمار، أردن، چاپ اول، ۱۴۰۵هـ.ق

۹۵. دمیاطی، إعانة الطالبین؛ انتشارات دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸هـ.ق

۹۶. دولابی حنفی، أبوبشر، الذریة الطاهرة؛ انتشارات الدار السلفیة، کویت، چاپ اول، ۱۴۰۷هـ.ق

۹۷. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلی الصواب؛ انتشارات الشریف الرضي، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.ق

۹۸. دیلمی، حسن بن محمد، أعلام الدین في صفات المؤمنین، نشر مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۰۸هـ.ق

۹۹. دیلمی، حسن بن محمد، غرر الأخبار و درر الآثار في مناقب أبي الأئمة الأطهار علیهم السلام؛ انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۷هـ.ق

۱۰۰. دیلمی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه، الفردوس بمأثور الخطاب؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۶هـ.ق

۱۰۱. ذهبی، میران الإعتدال؛ انتشارات دار المعرفة، بیروت، چاپ اول، ۱۳۸۲هـ.ق

۱۰۲. رازی، منتجب الدین علی بن عبید الله بن بابویه، الأربعون حدیثا؛ انتشارات مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، چاپ اول ۱۴۰۸هـ.ق

۱۰۳. راغب اصفهانی، محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء؛ انتشارات شرکة دار الأرقم بن أبي الأرقم، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق

۱۰۴. راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، انتشارات دار القلم و دار الشامیة، بیروت-دمشق، چاپ اول، ۱۴۱۲هـ.ق

۱۰۵. راوندی، قصص الأنبیاء علیهم السلام، انتشارات مرکز پژوهشهای اسلامی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۰۶. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح؛ انتشارات مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۰۷. زرندی حنفی، محمد بن یوسف، نظم درر السمطین؛ بی نا، چاپ اول، ۱۳۷۷هـ.ق

۱۰۸. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ انتشارات دار الکتاب العربي، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷هـ.ق

۱۰۹. سبکی، شفاء السقام؛ بی نا، چاپ چهارم، ۱۴۱۹هـ.ق

۱۱۰. سمهودی، علی بن عبد الله بن أحمد الحسنیي الشافعي، وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی، انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق

۱۱۱. سید مرتضی علم الهدی، الذریعة إلی أصول الشریعة، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۶هـ.ش

۱۱۲. سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء؛ چاپ مطابع معتوق اخوان، بیروت، توزیع و نشر دار التعاون عباس أحمد الباز مکه مکرمه، بی تا

۱۱۳. سیوطی، جلال الدین، جامع الأحادیث؛ تحت إشراف علی جمعة، بی نا، بی تا، (موجود در مکتبة أهل البیت علیهم السلام)

۱۱۴. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور في التفسیر بالمأثور؛ انتشارات دار المعرفة، بیروت، بی تا

۱۱۵. سیوطی، جلال الدین، کفایة الطالب اللبیب في خصائص الحبیب(الخصائص الکبری)؛ انتشارات دار الکتاب العربي، چاپ حیدر آباد دکن، هند، بی تا

۱۱۶. شربینی، محمد بن أحمد، مغني المحتاج؛ انتشارات دار إحیاء اتراث العربي، بیروت، ۱۳۷۷هـ.ق

۱۱۷. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار؛ انتشارات مطبعه حیدریه، نجف، چاپ اول، بی تا

۱۱۸. شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد، انتشارات بصیرتی، قم، چاپ اول، بی تا

۱۱۹. شیخ انصاری، مطارح الأنظار؛ انتشارات مجمع الفکر الإسلامي، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۳هـ.ش

۱۲۰. شیخ حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، انتشارات أعلمی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۵هـ.ق

۱۲۱. شیخ صدوق، الأمالي؛ انتشارات کتابچی، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۶هـ.ش

۱۲۲. شیخ صدوق، ثواب الأعمال وعقاب الأعمال؛ انتشارات دار الشریف الرضي، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۶ هـ.ق

۱۲۳. شیخ صدوق، الخصال؛ انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲هـ.ش

۱۲۴. شیخ صدوق، صفات الشیعة؛ انتشارات أعلمی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۲هـ.ش

۱۲۵. شیخ صدوق، علل الشرائع؛ انتشارات کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵هـ.ش

۱۲۶. شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ نشر جهان، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۸هـ.ق

۱۲۷. شیخ صدوق، فضائل الأشهر الثلاثة؛ انتشارات کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول، ۱۳۹۶هـ.ق

۱۲۸. شیخ صدوق، کمال الدین وتمام النعمة؛ انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۵هـ.ق

۱۲۹. شیخ صوق، معاني الأخبار؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق

۱۳۰. شیخ صدوق من لا یحضره الفقیه؛ انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳هـ.ق

۱۳۱. شیخ طوسی، الأمالي؛ انتشارات دار الثقافة، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق

۱۳۲. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام؛ انتشارات دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق

۱۳۳. شیخ طوسی، العدة في أصول الفقه؛ نشر محمد تقی علاقبندیان، قم، چاپ اول، ۱۴۱۷هـ.ق

۱۳۴. شیخ مفید، الإختصاص؛ نشر المؤتمر العالمي لألفیة الشیخ المفید (کنگره هزاره شیخ مفید)، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق

۱۳۵. شیخ مفید، الإرشاد في معرفة حجج الله علی العباد؛ نشر کنگره شیخ مفید، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳هـ.ق

۱۳۶. صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق

۱۳۷. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات؛ انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴هـ.ق

۱۳۸. صفوری شافعی، عبد الرحمن بن عبد السلام، نزهة المجالس و منتخب النفائس؛ انتشارات المطبعة الکاستیلیة، مصر، ۱۲۸۳هـ.ق

۱۳۹. طبرانی، المعجم الأوسط؛ انتشارات دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵هـ.ق

۱۴۰. طبرانی، المعجم الکبیر؛ انتشارات دار إحیاء التراث العربي (چ مکتبة ابن تیمیة قاهره)، بی تا

۱۴۱. طبرسی، أحمد بن علی، الإحتجاج؛ نشر مرتضی، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۳هـ.ق

۱۴۲. طبرسی ، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی؛ انتشارات اسلامیه، تهران، چاپ سوم، ۱۳۹۰هـ.ق

۱۴۳. طبرسی، فضل بن حسن، تاج الموالید؛ انتشارات دار القارئ؛ بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۲هـ.ق

۱۴۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، انتشارات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق

۱۴۵. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار في غرر الأخبار؛ انتشارات مکتبة الحیدریة، نجف، چاپ دوم، ۱۳۸۵هـ.ق

۱۴۶. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق؛ انتشارات الشریف الرضی، قم، چاپ چهارم، ۱۴۱۲هـ.ق

۱۴۷. طبری، عماد الدین، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی؛ انتشارات مکتبة الحیدریة، نجف أشرف، چاپ اول، ۱۳۸۳هـ.ق

۱۴۸. طبری، تاریخ الطبري، انتشارات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، بی تا

۱۴۹. طبری صغیر، محمد بن جریر، دلائل الإمامة؛ انتشارات بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ هـ.ق

۱۵۰. طبری، أحمد بن عبد الله؛ ذخائر العقبی؛ انتشارات مکتبة القدسي، قاهره، ۱۳۵۶هـ.ش

۱۵۱. طبری کبیر، محمد بن جریربن رستم، المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب علیه السلام؛ انتشارات کوشانپور، قم، چاپ اول، ۱۴۱۵هـ.ق

۱۵۲. طبری صغیر، محمد بن جریر، نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداة، انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۷هـ.ق

۱۵۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری؛ انتشارات مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بیروت، بی تا

۱۵۴. طلیحی اصفهانی، اسماعیل بن محمد، الترغیب والترهیب؛ انتشارات دار الحدیث، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۴هـ.ق

۱۵۵. ظاهری، ابن داود، الزهرة؛ بی نا، بی تا، (موجود در برنامه مکتبة أهل البیت علیهم السلام)

۱۵۶. عاملی نباطی، علی بن محمد بن علی، الصراط المستقیم لی مستحقي التقدیم؛ انتشارات المکتبة الحیدریة، نجف، چاپ اول، ۱۳۸۴هـ.ق

۱۵۷. عجلونی، اسماعیل بن محمد، کشف الخفاء و مزیل الالباس عما اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس؛ انتشارات مکتبة القدسي، قاهره، بی‌تا

۱۵۸. عریضی، علی بن جعفر، مسائل علي بن جعفر؛ انتشارات مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۵۹. عسکری، امام حسن بن علی علیه السلام، التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن عسکری علیه السلام، انتشارات مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۶۰. عصامی، عبد الملك، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۹هـ.ق

۱۶۱. علامه حلی، خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال (رجال علامه حلی)؛ انتشارات الشریف الرضي، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۲هـ.ق

۱۶۲. علامه حلی، کشف الیقین؛ انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۱هـ.ق

۱۶۳. علامه حلی،نهایة الوصول إلی علم الأصول، انتشارات مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۲۵هـ.ق

۱۶۴. علامه حلی، نهج الحق وکشف الصدق؛ انتشارات دار الکتاب اللبناني، بیروت، چاپ اول، ۱۹۸۲م

۱۶۵. علامه مجلسی، بحار الأنوار؛ انتشارات دار إحیاء التراث العربي، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ.ق

۱۶۶. علوی، محمد بن علی بن الحسین، المناقب (الکتاب العتیق)؛ انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۸هـ.ق

۱۶۷. عینی، بدر الدین، عمدة القاري؛ انتشارات دار إحیاء التراث العربي، بیروت، بی تا

۱۶۸. غزالی، ابو حامد محمد، إحیا علوم الدین؛ دار الکتب العربي، بیروت، چاپ اول، بی‌تا

۱۶۹. فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین؛ انتشارات رضی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۵هـ.ق

۱۷۰. فرات کوفی، تفسیر فرات الکوفي؛ انتشارات مؤسسه چاپ و نشر وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق

۱۷۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، بصائر ذوي التمییز في لطائف الکتاب العزیز؛ انتشارات المجلس الأعلی للشؤون الإسلامیة-لجنة إحیاء التراث الإسلامي، قاهره، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.ق

۱۷۲. قابونی، زین الدین، بشارة المحبوب بتکفیر الذنوب؛ انتشارات مکتبة القرآن، قاهره، بی تا

۱۷۳. قاضی نعمان، دعائم الإسلام؛ انتشارات مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ دوم، ۱۳۸۵هـ.ق

۱۷۴. قاضی نعمان، شرح الأخبار؛ انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۷۵. قتیبی، شهاب الدین أحمد بن محمد بن أبي بکر، المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیة؛ انتشارات المکتبة التوفیقیة، قاهره، بی تا

۱۷۶. قرطبی، الجامع لأحکام القرآن (تفسیر قرطبی)؛ انتشارات دار إحیاء التراث العربي، بیروت، ۱۴۰۵هـ.ق

۱۷۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی؛ انتشارات دار الکتاب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴هـ.ق

۱۷۸. قندوزی، ینابیع المودة؛ انتشارات دار الأسوة، چاپ اول، ۱۴۱۶هـ.ق

۱۷۹. کراجکی، محمد بن علی، الرسالة العلویة في فضل أمیر المؤمنین علیه السلام علی سائر البریة؛ انتشارات دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۷هـ.ق

۱۸۰. کراجکی، محمد بن علی، کنز الفوائد؛ انتشارات دار الذخائر، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق

۱۸۱. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)؛ انتشارات موسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۸۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافي؛ انتشارات دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷هـ.ق

۱۸۳. مامقانی، عبد الله، تنقیح المقال في علم الرجال؛ انتشارات مؤسسه آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، قم، چاپ اول، ۱۴۳۱هـ.ق

۱۸۴. متقی هندی، علی بن حسام، کنز العمال؛ انتشارات مؤسسه الرسالة، بیروت، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۸۵. مزّی، تهذیب الکمال؛ انتشارات مؤسسة الرسالة، بیروت، چاپ چهارم، ۱۴۱۳هـ.ق

۱۸۶. مسعودی، علی بن الحسین، إثبات الوصیة؛ انتشارات انصاریان، قم، چاپ سوم، ۱۴۲۶هـ.ق

۱۸۷. مقریزی، أحمد بن علی بن عبد القادر، إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۰هـ.ق

۱۸۸. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن، القوانین المحکمة في الأصول؛ انتشارات إحیاء الکتب الإسلامیة، قم، چاپ اول، ۱۴۳۰هـ.ق

۱۸۹. نحاس، معاني القرآن؛ انتشارات جامعة أمر القری، السعودیة، چاپ اول، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۹۰. نراقی، ملا مهدی، أنیس المجتهدین في علم الأصول؛ انتشارات بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸هـ.ق

۱۹۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة؛ نشر صدوق، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۷هـ.ق

۱۹۲. نوری، میرزا حسین، جنة المأوی في ذکر من فاز بلقاء الحجة؛ انتشارات مرکز الدراسات التخصصیة في الإمام المهدي، نجف أشرف، چاپ اول، ۱۴۲۷هـ.ق

۱۹۳. وطواط، محمد بن ابراهیم، غرر الخصائص الواضحة؛ بی نا، بی تا، (موجود در برنامه مکتبة أهل البیت علیهم السلام)

۱۹۴. واحدی، علی بن أحمد، أسباب نزول القرآن؛ انتشارات دار الإصلاح، دمام عربستان، چاپ دوم، ۱۴۱۲هـ.ق

۱۹۵. ورام بن أبي فراس، مجموعة ورام (تنبیه الخواطر ونزهة النواظر)، انتشارات مکتبه فقیه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰هـ.ق

۱۹۶. هیثمی، نور الدین، مجمع الزوائد؛ انتشارات دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸هـ.ق